

شور و غوغا

آب و تاب

پرامن سرگودھا

پندرہ سالہ
رہنما سرگودھا



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خورشید غائب (مختصر نجم الثاقب)

نویسنده:

حسین نوری

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۴	خورشید غائب (مختصر نجم الثاقب)
۱۴	مشخصات کتاب
۱۴	پیشگفتار
۱۴	باب اول: ولادت با سعادت امام زمان علیه السلام
۱۴	اشاره
۱۵	کلام علامه طباطبایی در این که «حکیمه» دو نفرند
۱۶	باب دوم: اسماء و القاب و کنیه (۵) های آن حضرت علیه السلام
۱۶	۱. «احمد»
۱۶	۲. «ابوالقاسم»
۱۶	۳. «ابوعبد الله»
۱۶	۴ و ۵. «ابوالحسن» و «ابوتراب»
۱۶	۶. «ابوصالح»
۱۷	۷. «بِقِيَّةُ اللَّهِ»
۱۷	۸. «بِقِيَّةُ الانبياء»
۱۷	۹. «حِجَّة» و «حِجَّةُ اللَّهِ»
۱۷	۱۰. «حَقِّق»
۱۷	۱۱. «خَاتِمِ الْأَوْصِيَاء»
۱۷	۱۲. «خَاتِمِ الْأَتْمَةِ عَلَيْهِمُ السَّلَام»
۱۸	۱۳. «خَلْف» و «خَلْفِ صَالِح»
۱۸	۱۴. «خَلِيفَةُ اللَّهِ»
۱۸	۱۵. «دَاعِي»
۱۸	۱۶. «صَاحِب»

۱۷. «صاحب الزمان» ۱۸
۱۸. «صاحب الدار» ۱۸
۱۹. «صاحب الناحیه» ۱۸
۲۰. «صاحب العصر» ۱۹
۲۱. «صالح» ۱۹
۲۲. «صاحب الأمر» ۱۹
۲۳. «عین» و «عین الله» ۱۹
۲۴. «غایب» ۱۹
۲۵. «قائم» ۱۹
۲۶. «محمّد» ۲۰
۲۷. «مُتَّقِم» ۲۰
۲۸. «مهدی» ۲۱
۲۹. «عبد الله» ۲۱
۳۰. «مؤمّل» ۲۱
۳۱. «مُتَنَظَّر» ۲۱
۳۲. «ماء معین» ۲۱
۳۳. «مبدأ الآیات» ۲۲
۳۴. «مُضَطَّر» ۲۲
۳۵. «نور آل محمّد علیهم السلام» ۲۲
۳۶. «وجه» و «وجه الله» ۲۳
۳۷. «ولی الله» ۲۳
۳۸. «وارث» ۲۳
۳۹. «هادی» ۲۳
۴۰. «یَغْسُوْبُ الدین» ۲۳

۲۴	باب سوم: شمایل و بعضی از خصایص حضرت مهدی علیه السلام
۲۴	توضیح
۲۴	ذکر جمله‌ای از خصایص حضرت مهدی علیه السلام
۲۴	اول
۲۵	دوم
۲۵	سوم
۲۵	چهارم
۲۵	پنجم
۲۵	ششم
۲۵	هفتم
۲۵	هشتم
۲۵	نهم
۲۶	دهم
۲۶	یازدهم
۲۶	دوازدهم
۲۶	سیزدهم
۲۶	چهاردهم
۲۶	پانزدهم
۲۷	شانزدهم
۲۷	هفدهم
۲۷	هجدهم
۲۷	نوزدهم
۲۸	بیستم
۲۸	بیست و یکم

۲۸	بیست و دوم
۲۹	بیست و سوم
۲۹	بیست و چهارم
۲۹	بیست و پنجم
۳۰	بیست و ششم
۳۰	بیست و هفتم
۳۰	بیست و هشتم
۳۰	بیست و نهم
۳۰	سی‌ام
۳۱	باب چهارم: گفتار دانشمندان سنی درباره آن جناب
۳۱	اشاره
۳۱	اینک گفتار برخی از دانشمندان سنی
۳۱	اول: ابوسالم کمال الدین محمد قریشی نصیبی
۳۲	دوم: ابوعبدالله محمد بن یوسف گنجی شافعی
۳۲	سوم: شمس الدین ابوالمظفر یوسف بغدادی حنفی
۳۲	چهارم: شیخ نور الدین، علی بن محمد بن صباغ مالکی مکی
۳۲	پنجم: شیخ ادیب ابومحمد عبد الله بن احمد بن احمد بن الخشاب
۳۳	ششم: محیی الدین عربی (ابن عربی)
۳۳	هفتم: شیخ عبد الوهاب (الشعرانی)
۳۳	هشتم: نورالدین عبدالرحمن جامی
۳۳	نهم: شیخ عبدالحق دهلوی
۳۴	دهم: سید جمال الدین حسین محدث
۳۴	باب پنجم: در اثبات این که مهدی موعود، همان حجة بن الحسن العسکری علیهما السلام است
۳۴	اشاره

۳۵	روایات اهل تسنن
۳۵	اول
۳۵	دوم
۳۶	سوم
۳۶	چهارم
۳۶	پنجم
۳۶	ششم
۳۶	هفتم
۳۷	هشتم
۳۷	نهم
۳۷	دهم
۳۷	روایات شیعه امامیه از رسول خدا و ائمه اطهار علیهم السلام بر امامت مهدی موعود علیه السلام
۳۷	روایات شیعه امامیه از رسول خدا و ائمه اطهار علیهم السلام بر امامت مهدی موعود علیه السلام
۳۸	اول
۳۸	دوم
۳۸	سوم
۳۹	چهارم
۳۹	پنجم
۳۹	ششم
۴۰	هفتم
۴۰	هشتم
۴۰	نهم
۴۰	دهم
۴۰	باب ششم: برخی از معجزات صادره از آن بزرگوار

۴۰	توضیح
۴۱	اول
۴۱	دوم
۴۲	سوم
۴۲	چهارم
۴۲	پنجم
۴۳	ششم
۴۳	هفتم
۴۴	هشتم
۴۴	نهم
۴۴	دهم
۴۴	باب هفتم: برخی از تکالیف مردم نسبت به امام عصر علیه السلام
۴۴	اول
۴۵	دوم
۴۶	سوم
۴۷	چهارم
۴۷	پنجم
۴۸	ششم
۴۸	هفتم
۴۹	هشتم
۵۲	باب هشتم: در ذکر پاره‌ای از زمان‌ها و اوقات مخصوص به امام عصر (عج) و تکلیف رعایا در آنها نسبت به آن جناب
۵۲	اشاره
۵۲	اول
۵۳	دوم

۵۵	سوم
۵۶	چهارم
۵۶	پنجم
۵۶	ششم
۵۷	هفتم
۵۷	هشتم
۵۸	تنبيه
۵۸	باب نهم: در ذکر اعمال و آداب مخصوص، جهت ملاقات آن حضرت علیه السلام
۵۸	توضیح
۵۹	دعاهایی که به واسطه خواندن آن می‌توان حضرت حجت(ع) را در خواب یا بیداری دید
۵۹	توضیح
۵۹	اول
۶۰	دوم
۶۱	سوم
۶۱	اعمالی که با انجام آن می‌توان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را در خواب دید
۶۲	باب دهم: استغاثه به حضرت علیه السلام
۶۲	اشاره
۶۲	دعای توسل به امام زمان علیه السلام
۶۳	باب یازدهم: کسانی که در زمان غیبت کبری خدمت آن جناب رسیده‌اند
۶۳	حکایت اول: داستان مسجد جمکران
۶۳	اصل حکایت
۶۴	دو رکعت تحیت مسجد
۶۵	دو رکعت نماز منسوب به آن حضرت علیه السلام
۶۵	اشاره

- اول ۶۵
- دوم ۶۶
- سوم ۶۶
- حکایت دوم: اسماعیل بن عیسی بن حسن هرقلی ۶۷
- حکایت سوم: داستان برادر میرزا محمد حسین نایینی (۷۶) ۶۹
- داستان برادر میرزا محمد حسین نایینی ۶۹
- رقعه استغاثه به حضرت علیه السلام ۷۰
- حکایت چهارم: از سید بن طاووس (۸۰) ۷۰
- حکایت پنجم: داستان شیخ ورام ۷۱
- حکایت ششم: داستان علامه حلی (۸۱) ۷۱
- حکایت هفتم: نقل از سید بن طاووس ۷۲
- حکایت هشتم: شنیدن سید بن طاووس، صدای حضرت را ۷۲
- حکایت نهم: زیارت امیرالمؤمنین توسط امام عصر علیهما السلام ۷۲
- حکایت دهم: از شیخ ابراهیم کفعمی، از علمای سده نهم ۷۳
- حکایت یازدهم: نقل از ریاض العلماء ۷۳
- حکایت دوازدهم: به نقل از سید حیدر کاظمینی ۷۴
- حکایت سیزدهم: از علی بن یونس عاملی ۷۵
- حکایت چهاردهم: نقل از میرزا محمدتقی الماسی ۷۵
- حکایت پانزدهم: نیز به نقل از میرزا محمدتقی الماسی ۷۶
- حکایت شانزدهم: نقل از بحار الانوار ۷۷
- حکایت هفدهم: شیعیان بحرین ۷۷
- حکایت هیجدهم: نقل از شیخ حرّ عاملی ۷۹
- حکایت نوزدهم: از شیخ حرّ عاملی ۸۰
- حکایت بیستم: مقدّس اردبیلی ۸۰

۸۱	حکایت بیست و یکم: از ملا محمد تقی مجلسی
۸۲	حکایت بیست و دوم: از میرزا محمد استرآبادی و شیخ محمد، نوه شهید ثانی
۸۳	حکایت بیست و سوم: از سید علی خان موسوی
۸۳	حکایت بیست و چهارم: از سید بحر العلوم
۸۴	حکایت بیست و پنجم: از سید مهدی قزوینی
۸۴	اشاره
۸۵	بعضی از کرامات و مقامات سید مهدی قزوینی
۸۵	باب دوازدهم: در جمع بین حکایات و قصه‌های گذشته و بین روایتی که در تکذیب مدعی مشاهده آن جناب علیه السلام، در غیبت کبری رسیده است
۸۵	توضیح
۸۶	جواب اول
۸۶	جواب دوم
۸۶	جواب سوم
۸۶	جواب چهارم
۸۷	جواب پنجم
۸۸	جواب ششم آن که
۸۹	فهرست مصادر و برخی کتاب‌هایی که در اثناء مطالب نام برده شده است
۸۹	فهرست منشورات مسجد مقدس جمکران
۹۱	پی نوشت ها

خورشید غائب (مختصر نجم الثاقب)**مشخصات کتاب**

سرشناسه: نوری حسین بن محمدتقی ق ۱۳۲۰ - ۱۲۵۴ عنوان و نام پدیدآور: خورشید غائب (مختصر نجم الثاقب پیرامون حضرت مهدی عجل الله وجه تالیف حسین نوری تلخیص حسین رضا استادی مشخصات نشر: قم مسجد مقدس صاحب الزمان (جمکران)، ۱۳۸۲. مشخصات ظاهری: ص ۲۱۰ شابک: ۹۶۴-۶۷۰۵-۸۹-۸۶۵۰۰-۸۹-۶۷۰۵-۹۶۴؛ ۸۶۵۰۰-۸۹-۶۷۰۵-۹۶۴ ریال وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی یادداشت: کتاب حاضر برگزیده "نجم الثاقب می باشد یادداشت: کتابنامه ص [۲۰۸] - ۲۱۰ عنوان دیگر: نجم الثاقب برگزیده موضوع: محمد بن حسن عجب، امام دوازدهم ۲۵۵ق - . موضوع: مهدویت شناسه افزوده: استادی رضا، ۱۳۱۶ - ، خلاصه کننده شناسه افزوده: مسجد جمکران رده بندی کنگره: BP۵۱/ن۹۱۳ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۹ شماره کتابشناسی ملی: م ۸۲-۹۱۳۳

پیشگفتار

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله أجمعین واللعن علی أعدائهم إلى یوم الدین. نجم الثاقب یکی از معروف ترین کتاب هایی است که درباره حضرت امام عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - در سال ۱۳۰۳ ه. ق تألیف شده است. مؤلف این کتاب، مرحوم حاج میرزا حسین نوری - مشهور به محدث نوری، صاحب «مستدرک الوسائل» - متوفای ۱۳۲۱ ه. ق می باشد. این جانب - رضا استادی - به این منظور که عموم علاقه مندان به حضرت ولی عصر، امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - بتوانند از این کتاب بهره مند شوند، آن را تلخیص و برخی از باب های آن را مقدم و مؤخر، و به صورتی که ملاحظه می کنید تنظیم کرده ام؛ امید است که مانند خود نجم الثاقب، همواره مورد استفاده باشد. مطالب این مختصر به این ترتیب است: باب اول: ولادت با سعادت امام زمان علیه السلام باب دوم: اسامی و لقب ها و کنیه های آن حضرت؛ (۴۰ نام، یاد شده است). باب سوم: برخی خصوصیات آن حضرت؛ (۳۰ خصوصیت ذکر شده است). باب چهارم: گفتار دانشمندان اهل تسنن درباره آن حضرت؛ (سخن ۱۰ نفر یاد شده است). باب پنجم: اثبات این که مهدی موعود، همان حجة بن الحسن علیهما السلام است؛ (۱۰ روایت از اهل تسنن، و ۱۰ روایت از شیعه). باب ششم: برخی از معجزات آن حضرت؛ (۱۰ معجزه ذکر شده است). باب هفتم: برخی وظایف مردم نسبت به آن حضرت؛ (۸ وظیفه یاد شده است). باب هشتم: اختصاص برخی از زمان ها به آن حضرت؛ (۸ مورد ذکر شده است). باب نهم: برخی از اعمالی که ممکن است جهت ملاقات آن حضرت مؤثر باشد. باب دهم: استغاثه به آن حضرت. باب یازدهم: داستان های کسانی که در زمان غیبت کبری خدمت آن حضرت رسیده اند؛ (۲۵ داستان). باب دوازدهم: ۶ پاسخ به اشکالی که به خاطر یک روایت، مطرح شده است.

باب اول: ولادت با سعادت امام زمان علیه السلام**اشاره**

در کتاب «ارشاد» شیخ مفید مذکور است که: ولادت آن حضرت، در شب نیمه شعبان سال ۲۵۵ بود. شیخ کلینی در «کافی» و کراجکی در «کنز الفوائد» و شهید اول در «دروس» و شیخ ابراهیم کفعمی در «جنت» (۱) و جماعتی دیگر، با آنچه شیخ مفید گفته است، موافقت کرده اند و به روایتی شب جمعه، نیمی از ماه شعبان گذشته، سال ۲۵۵ از مادر متولد شده است. شیخ جلیل، ابو محمد

فضل بن شاذان که بعد از ولادت حضرت حجت علیه السلام و پیش از وفات حضرت عسکری علیه السلام وفات کرده، در کتاب «غیبت» خود گفته: «حدیث کرد مرا محمد بن علی بن حمزه بن الحسین بن عبید الله بن عباس بن علی بن ابی طالب علیه السلام؛ گفت: شنیدم از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که می گفت: «متولد شد ولی خدا و حجت خدا بر بندگان خدا و خلیفه من بعد از من، ختنه کرده، در شب نیمه ماه شعبان سال دویست و پنجاه و پنج، نزد طلوع فجر. اول کسی که او را شُست، «رضوان» خازن بهشت بود با جمعی از ملائکه مقرّبین که او را به آب کوثر و سلسبیل شستند؛ بعد از آن، شست او را عمّه من «حکیمه خاتون» دختر امام جواد علیه السلام». سپس از محمد بن علی که راوی این حدیث است، پرسیدند از مادر صاحب الامر علیه السلام؛ گفت: «مادرش ملیکه بود که او را در بعضی از روزها سوسن و در بعضی از ایام ریحانه می گفتند و صیقل و نرجس نیز از نام‌های او بود». از این خبر، وجه اختلاف در اسم آن بزرگوار معلوم می شود و این که به هر پنج اسم نامیده می شد. روایت است که حکیمه گفت: کسی را فرستاد نزد من ابو محمد (امام حسن عسکری) علیه السلام، سال ۲۵۵ در نیمه شعبان و فرمود: «ای عمّه! امشب را نزد ما باش! زیرا این شب، شب نیمه شعبان است و به درستی که زود است متولد شود در امشب، مولودی که کریم است بر خداوند - عزوجل - و حجت اوست بر خلق او؛ کسی است که خدا زنده می کند به او زمین را بعد از مردنش». پس گفتم: «از کی ای آقای من؟». فرمود: «از نرجس». و به روایت شیخ طوسی، هنگامی که حضرت متولد شد استعاذه نمود از شیطان رجیم و فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعْنَا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ * وَنَمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمَ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ» (۲) پس صلوات فرستاده بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و امیر المؤمنین علیه السلام و بر هر یک از ائمه علیهم السلام تا رساند به پدر بزرگوار خود. به روایت مسعودی، حکیمه خاتون گفت: «چون بعد از چهل روز شد، داخل شدم در خانه امام حسن علیه السلام، پس دیدم مولای خود را که راه می رود در خانه. ندیدم رخساری نیکوتر از رخسار آن جناب و نه لغتی فصیح تر از لغت او! پس حضرت امام حسن علیه السلام به من فرمود: این مولود بر خداوند، ارجمند است. گفتم: ای سید من! از عمر او چهل روز گذشته و من می بینم در امر او، آنچه می بینم. فرمود: ای عمّه! آیا نمی دانی که ما معاشر اوصیاء [رسول خدا] نَشُو [و نمُو] می کنیم در روز، مقداری که نَشُو [و نمُو] می کند غیر ما در یک هفته، و نَشُو [و نمُو] می کنیم در هفته، آنقدر که نَشُو [و نمُو] می کند غیر ما در یک سال؟!».

کلام علامه طباطبایی در این که «حکیمه» دو نفرند

علامه طباطبایی سید بحر العلوم، در کتاب رجال خود فرموده که: «حکیمه، دختر امام ابی جعفر ثانی علیه السلام (حضرت جواد) است و به نام عمّه پدرش، حکیمه - دختر ابی الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام - است و اوست که حاضر شد در ولادت حضرت حجت علیه السلام چنان که حاضر شد عمّه اش حکیمه، ولادت ابی جعفر محمد بن علی جواد علیه السلام را. و حکیمه است در هر دو موضع و امّا حلیمه - بالام - پس آن تصحیف (و غلط) عوام است. علامه مجلسی، در مزار «بحار» گفته که: «در قبه شریفه - یعنی قبه امام عسکری علیه السلام - قبری است که منسوب است به نجیبه کریمه عالمه فاضله تقیه رضیه، حکیمه دختر حضرت جواد علیه السلام». نمی دانم چرا علماء در کتب مزار، متعرض زیارت او نشدند، با ظهور فضل و جلالت او و اختصاص او به ائمه علیهم السلام. و محل اسرار ایشان بود و مادر قائم علیه السلام در نزد او بود و در ولادت آن حضرت، حاضر بود و گاه گاه آن حضرت را در زمان ابی محمد عسکری علیه السلام می دید. و او از شیفرای امام بود بعد از وفات آن جناب. پس سزاوار است زیارت کردن او به آنچه جاری نماید خداوند بر زبان از آنچه مناسب فضل و شأن او است. شیخ صدوق در «کمال الدین» روایت کرده از محمد بن عثمان عمّری که فرمود: «چون متولد شد مهدی علیه السلام، نوری ساطع شد از بالای سر آن جناب تا به اطراف آسمان، آن گاه به رو در افتاد به جهت سجده برای پروردگار خود، آن گاه سر بلند نمود و فرمود: «شَهَدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا

بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ * إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ». (۳) نیز از حسن بن منذر روایت کرده که گفت: «روزی حمزه بن ابی الفتح، به نزد من آمد و به من گفت: «بشارت باد تو را که دیشب متولد شد در دار (۴)، مولودی از برای ابی محمد عسکری علیه السلام و امر فرمود به پنهان نمودن او و این که سیصد گوسفند برایش عقیقه کنند».

باب دوم: اسماء و القاب و کنیه (۵) های آن حضرت علیه السلام

۱. «احمد»

شیخ صدوق در «کمال الدین» روایت کرده از امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود: «بیرون می آید مردی از فرزندان من در آخرالزمان ... تا آن که فرمود: - برای او دو اسم است؛ اسمی مخفی و اسمی ظاهر؛ اما اسمی که مخفی است، احمد است...».

۲. «ابوالقاسم»

در اخبار متعدده، به سندهای معتبره، از خاصه و عامه روایت است از رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم که فرموده: «مهدی از فرزندان من است، اسم او اسم من و کنیه او کنیه من است».

۳. «ابوعبد الله»

گنجی شافعی در کتاب «بیان، در احوال صاحب الزمان علیه السلام» روایت کرده از حدیفه، از رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم که فرمود: «اگر نماند از دنیا مگر یک روز، هر آینه می انگیزاند خداوند، مردی را که اسم او اسم من است و خلق او خلق من، کنیه او ابوعبد الله است». روایت شده که از برای آن جناب است کنیه یازده امام از پدران و عموی او حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام. یکی از کتاب های مناقب قدیمه (که اول آن چنین است: خبر داد ما را احمد بن محمد بن سمط، در اواسط سال ۳۳۵ گفت: قرائت کردم این کتاب را بر ابی الحسن علی بن ابراهیم انباری در اواسط ماه ربیع الآخر. گفت: خبر داد مرا ابوالعلا احمد بن یوسف بن مؤید انباری در سال ۳۲۶ الخ، و مشتمل است بر اجمالی از احوال همه ائمه علیهم السلام و تاکنون مؤلف آن معلوم نشده) نیز این روایت را نقل کرده.

۴ و ۵. «ابوالحسن» و «ابوتراب»

بنابر خبر [مذکور] از کنیه های امام زمان علیه السلام، این دو کنیه خواهد بود که هر دو کنیه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ اگرچه در دومی، جای اشکال است مگر آن که مراد از ابوتراب، صاحب خاک و مربی زمین باشد؛ چنانکه یکی از جوه قرار دادن این کنیه برای آن حضرت است، و بیاید در تفسیر آیه شریفه «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا...» (۶) که فرمودند: «ربّ زمین، امام زمین است و این که به نور حضرت مهدی علیه السلام مردم مستغنی شوند از نور آفتاب و ماه».

۶. «ابوصالح»

در «ذخیره الالباب» (۷) ذکر کرده که از کنیه های آن جناب، ابوصالح است و این کنیه معروفه آن حضرت است در میان عرب های شهری و بیابان نشین، و پیوسته در توشیلات و استغاثات خود، آن جناب را به این اسم می خوانند و شعرا و ادبا در قصاید و مدایح خود ذکر می کنند، و از بعضی قصص معلوم می شود که در سابق، شایع بوده و در آینده، مأخذی برای این کنیه ذکر خواهد شد، ان

شاء الله.

۷. «بَقِيَّةُ اللَّهِ»

در «ذخیره» گفته که این نام آن جناب است. در کتاب «غیبت» فضل بن شاذان روایت شده از امام صادق علیه السلام که در ضمن احوال قائم علیه السلام فرمود: «پس چون خروج کرد، پشت می دهد به کعبه و جمع می شوند ۳۱۳ مرد و اول چیزی که تکلم می فرماید، این آیه است: «بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ...» (۸). آن گاه می فرماید: منم بقیة الله و حجت او و خلیفه او بر شما، پس سلام نمی کند بر او سلام کننده‌ای مگر آن که می گوید: السَّلامُ عَلَیْكَ یا بقیة الله فی أرضه.

۸. «بَقِيَّةُ الْأَنْبِيَاءِ»

و این با چند لقب دیگر در خبری مذکور است که حافظ بُرسی در «مشارق الانوار» روایت کرده از حکیمه خاتون، به نحوی که عالم جلیل، سید حسین مجتهد کزکی، - سبط محقق ثانی - در کتاب «دفع المناوات» (۹) از او نقل کرده است.

۹. «حَجَّةٌ» و «حَجَّةُ اللَّهِ»

در «عیون» و «کمال الدین» شیخ صدوق و «غیبت» شیخ طوسی و «کفایة الاثر» علی بن محمد خزاز، روایت شده از ابی هاشم جعفری که گفت: «شنیدم امام علی النقی علیه السلام می فرماید: جانشین بعد از من، پسر من، حسن است. پس چگونه خواهد بود حال شما با جانشین بعد از جانشین من؟ گفتم: از چه جهت؟ فدای تو شوم! فرمود: به جهت این که شخص او را نمی بینید و حلال نیست برای شما بردن نام او. گفت: پس چگونه او را یاد کنیم؟ فرمود: بگوئید حَجَّةُ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ». و این از القاب شایع آن جناب است که در بسیاری از ادعیه و اخبار، به همین لقب مذکور شده‌اند و بیشتر محدثان، آن را ذکر نموده‌اند و با آن که در این لقب، سایر ائمه علیهم السلام شریکند و همه حجتند از جانب خداوند بر خلق، لکن چنان اختصاص به آن جناب دارد که در اخبار، هر جا بی قرینه هم ذکر شود، مراد، آن حضرت است. بعضی گفتند: لقب آن جناب «حجّة الله» است به معنی غلبه یا سلطنت خدا بر خلائق؛ زیرا این هر دو، به واسطه آن حضرت، به ظهور خواهد رسید. و نقش انگشتر آن جناب «أنا حجّة الله» است و به روایتی «أنا حجّة الله و خالصته».

۱۰. «حَقٌّ»

در «مناقب قدیمه» و «هدایه» (۱۰)، «حَقٌّ» از القاب آن حضرت دانسته شده است. و در زیارت آن جناب است: «السَّلَامُ عَلَی الْحَقِّ الْجَدِيدِ».

۱۱. «خَاتِمِ الْأَوْصِيَاءِ»

از القاب شایع اوست و آن حضرت، خود را به همین لقب شناساند؛ چنانکه اغلب محدثان روایت کرده‌اند از ابی نصر طریف - خادم حضرت عسکری علیه السلام - که گفت: «خدمت حضرت صاحب الزمان علیه السلام رسیدم، پس به من فرمود: «... منم خاتم الاوصیاء؛ به سبب من، رفع می کند خداوند، بلا را از اهل من و شیعیان من که برپا می دارند دین خدا را».

۱۲. «خَاتِمِ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ»

در «جَنَاتِ الخلود» از القاب آن جناب شمرده شده.

۱۳. «خَلْف» و «خَلْفَ صالح»

در «هدایه» و «مناقب قدیمه» از القاب شمرده شده و به این لقب، مکرر به زبان ائمه‌علیهم السلام مذکور شده. در تاریخ ابن خشاب مذکور است که کنیه آن حضرت «ابوالقاسم» است و او دو اسم دارد؛ «خَلْف» و «محمّد» و ظاهر می‌شود در آخرالزمان. بر سر آن جناب، ابری است که سایه می‌افکند بر او در برابر آفتاب و سیر می‌کند با او هر جا که برود و ندا می‌کند به آواز فصیح که: «هذا هوالمهدی؛ این است همان مهدی»؛ یعنی آن مهدی موعود که همه منتظر او بودند. نیز روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام که: «خَلْف صالح، از فرزندان من است. اوست مهدی؛ اسم او محمّد، کنیه او ابوالقاسم است. خروج می‌کند در آخرالزمان». و مراد از خَلْف، جانشین است و آن حضرت، خَلْف جمیع انبیا و اوصیای گذشته است و جمیع علوم و صفات و حالات و خصایص آنها را دارد و موارث الهیه - که از آنها به یکدیگر می‌رسد - همه آنها در آن حضرت و در نزد او جمع است.

۱۴. «خليفة الله»

در «کشف الغمّه» روایت است از رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم که فرمود: «خروج می‌کند مهدی علیه السلام و بر سر او ابری است و در آن منادی ای است که ندا می‌کند: این مهدی خلیفه الله است؛ اورا پیروی کنید».

۱۵. «داعی»

در «هدایه» از القاب او شمرده شده و در زیارت مأثوره آن جناب است: «السَّلَامُ عَلَیْكَ یا داعیَ اللَّهِ». و آن جناب، دعوت کننده است از جانب خداوند، مردم را برای خداوند به سوی خداوند و انجام این دعوت را به آنجا رساند که نگذارد در دنیا، دینی مگر دین جدّ بزرگوار خود و به وجود او ظاهر شود صدق وعده خدای صادق الوعد؛ «... لِیُظْهِرَهُ عَلَى الدِّینِ ...» (۱۱). در تفسیر علی بن ابراهیم روایت است در آیه شریفه «یُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ...» (۱۲) که خداوند، تمام می‌کند نور خود را به قائم آل محمدعلیهم السلام.

۱۶. «صاحب»

از القاب معروف آن جناب است و علمای رجال به آن تصریح کرده‌اند.

۱۷. «صاحب الزمان»

از القاب مشهور آن حضرت است و مراد از آن، فرمان‌فرما و حکمران زمان، از جانب خداوند است.

۱۸. «صاحب الدار»

علمای رجال تصریح کرده‌اند که از القاب خاص آن حضرت است و در ضمن حکایات مربوط به آن حضرت ذکر شده است که فرمود: «أنا صاحبُ الدَّارِ».

۱۹. «صاحب الناحیه»

اطلاق آن در اخبار بر آن جناب، بسیار است و لیکن علمای رجال فرمودند که بر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام، بلکه بر امام علی النقی علیه السلام نیز اطلاق می‌شود.

۲۰. «صاحب العصر»

این لقب، در شهرت و معروفیت، مثل صاحب الزمان است.

۲۱. «صالح»

صاحب «تاریخ عالم آرا» و عالم جلیل، مقدّس اردبیلی در «حدیقه الشیعه» این لقب را از القاب آن جناب شمرده‌اند.

۲۲. «صاحب الأمر»

در «ذخیره» و غیر آن از القاب آن جناب شمرده شده و آن، از القاب شایع متداول است.

۲۳. «عین» و «عین الله»

نیز در آن کتاب است، و مقصود از «عین» عین الله است، چنانکه در زیارت آن جناب است و اطلاق آن، بر همه ائمه‌علیهم السلام شایع است.

۲۴. «غایب»

از القاب شایع آن جناب است در اخبار.

۲۵. «قائم»

و این از القاب خاصّ مشهور متداول آن حضرت است و در «ذخیره» گفته: که این، اسم آن جناب است در زبور [حضرت داوود علیه السلام]. «قائم» یعنی برپا شونده در فرمان حق تعالی؛ زیرا آن حضرت، پیوسته در شب و روز، مهیای فرمان الهی است که به اشاره، ظهور نماید. شیخ مفید رحمه الله در «ارشاد» روایت کرده از امام رضا علیه السلام که فرمود: «چون حضرت قائم علیه السلام برخیزد، مردم را به اسلام تازه بخواند». تا آن که فرمود: «او را قائم نامیدند برای آن که قیام به حق خواهد نمود». صدوق در «کمال الدین» روایت کرده از «صقر بن دلف» که گفت: شنیدم از حضرت امام محمد تقی علیه السلام که می‌فرمود: «امام بعد از من، علی فرزند من است. امر او، امر من و گفته او گفته من و طاعت او، طاعت من است، و امامت بعد از او، در فرزند او، حسن است، و امر حسن، مانند امر پدر اوست، و فرموده او، فرموده پدر او و اطاعت او، اطاعت پدر اوست. پس حضرت ساکت شد؛ من عرض کردم: یابن رسول الله! کیست امام بعد از حسن؟ حضرت گریست، گریستن شدیدی؛ آن گاه فرمود: امام بعد از حسن، پسر اوست؛ قائم به حق و منتظر است. عرض کردم: یابن رسول الله! چرا او را قائم نامیدند؟ فرمود: برای آن که او به امامت اقامت (قیام) خواهد نمود بعد از خاموش شدن ذکر او و مرتد شدن اکثر آنها که قائل به امامت آن حضرت بودند. نیز روایت کرده است از ابو حمزه ثمالی که گفت: سؤال کردم از حضرت امام باقر علیه السلام که: «یابن رسول الله! آیا همه شما قائم به حق نیستید؟ فرمود: همه قائم به حقیم. گفتیم: پس چگونه حضرت صاحب الامر علیه السلام را قائم نامیدند؟ فرمود: چون جدّم، حضرت امام حسین علیه السلام شهید شد،

ملائکه در درگاه الهی صدا به گریه و ناله بلند کردند و گفتند: ای خداوند و سید ما! آیا غافل می‌شوی از قتل برگزیده خود و فرزند پیغمبر پسندیده خود و بهترین خلق خود؟ پس حق تعالی وحی کرد به سوی ایشان که: ای ملائکه من! قرار گیرید! قسم به عزت و جلال خود که انتقام خواهم کشید از ایشان، هرچند بعد از زمان‌ها باشد. پس حق تعالی حجاب‌ها را برداشت و نور امامان از فرزندان حسین را به ایشان نشان داد و ملائکه به آن شاد شدند؛ پس یکی از آن‌ها نور را دیدند که در میان آنها ایستاده، به نماز مشغول بود؛ حق تعالی فرمود: به این ایستاده (قائم) از ایشان، انتقام خواهم کشید».

۲۶. «محمد»

اسم اصلی و نام اولی الهی آن حضرت است؛ چنانکه در اخبار متواتره خاصه و عامه است که رسول خداصلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «مهدی هم نام من است». در خبر «لوح» که مستفیض، بلکه متواتر معنوی است و جابر برای حضرت باقرعلیه السلام نقل کرد که آن لوح را در نزد صدیقه طاهره علیها السلام دید و آن را خدای عزوجل برای رسول خداصلی الله علیه و آله وسلم هدیه کرده بود و در آنجا اسامی اوصیای آن حضرت ثبت بود، به روایت شیخ صدوق در «کمال الدین» و «عیون الاخبار» اسامی حضرت مهدی علیه السلام به این نحو ضبط شده بود: «ابوالقاسم محمد، فرزند حسن، حجیه الله القائم است، مادر او کنیزی می‌باشد که اسم او نرجس علیها السلام است». و به روایت شیخ طوسی در «امالی»: «محمد خروج می‌کند در آخر الزمان، بر سر او ابر سپیدی است که بر او سایه می‌افکند. ندا می‌کند به زبان فصیح که می‌شنوند آن را ثقلین (جن و انس)، که اوست مهدی از آل محمدعلیهم السلام، پُر کند زمین را از عدل، چنانکه پُر شده از جور». مخفی نماند که مقتضای اخبار کثیره معتبره قریب به متواتر معنوی این است که ذکر این اسم مبارک در مجالس و محافل تا ظهور موفور السرور آن حضرت حرام است و این حکم از خصایص آن حضرت و مسلم در نزد قدمای امامیه از فقها و متکلمین و محدثین می‌باشد. حتی آن که شیخ اقدم، ابو محمد حسن بن موسی نوبختی - از علمای زمان غیبت صغری - در کتاب «فروق و مقالات» در ذکر فرقه دوازدهم شیعه، بعد از وفات امام حسن عسکری علیه السلام فرمود که «ایشان - یعنی فرقه دوازدهم - امامیه‌اند». آن گاه مذهب و عقیده ایشان را نقل می‌کند تا آن که می‌فرماید: «وَلَا يَجُوزُ ذِكْرُ اسْمِهِ وَلَا السُّؤَالَ عَنْ مَكَانِهِ...». از این کلام در این مقام، معلوم می‌شود که این حکم، از خصایص مذهب امامیه است. و از احدی از ایشان خلافتی نقل نشده تا زمان خواجه نصیرالدین طوسی که آن مرحوم، قائل به جواز شدند.

۲۷. «منتقم»

در «هدایه» و در «مناقب قدیمه» از القاب آن حضرت شمرده شده و در خطبه غدیریه رسول خداصلی الله علیه و آله وسلم است در اوصاف آن جناب: «أَلَا إِنَّهُ الْمُنتَقِمُ مِنَ الظَّالِمِينَ». در خبر طولانی مشهور «جارود بن منذر» است به روایت ابن عیاش در «مقتضب» که رسول خداصلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «در آن شب که مرا به آسمان بردند، خداوند وحی نمود به من که سؤال کنم از رسولانی که پیش از من مبعوث شدند. پس گفتم: بر چه مبعوث شدید؟ گفتند: بر نبوت تو و ولایت علی بن ابی طالب و ائمه‌علیهم السلام که از شما خواهند بود. آن گاه وحی نمود به من که: ملتفت شو از طرف راست عرش! پس ملتفت شدم و دیدم علی و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و مهدی‌علیهم السلام را که در پایابی (۱۳) از نور، نماز می‌کردند. پروردگار تبارک و تعالی به من فرمود: اینها حجت منند برای اولیای من و این - یعنی مهدی علیه السلام - منتقم است از اعدای من». در «کمال الدین» روایت شده است که آن حضرت، در سن سه سالگی به احمد بن اسحاق فرمود: «أَنَا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَالْمُنْتَقِمُ مِنْ أَعْدَائِهِ».

۲۸. «مهدی»

که اشهر اسماء و القاب آن حضرت است در نزد جمیع فرقه‌های اسلامی. شیخ طوسی در «غیبت» خود روایت کرده از ابی سعید خراسانی که او سؤال نمود از امام صادق علیه السلام که: «چرا نامیده شده آن جناب به مهدی؟» فرمود: «زیرا که او هدایت می‌کند مردم را به سوی هر امر مخفی». شیخ مفید در «ارشاد» روایت کرده از آن جناب که فرمود: «قائم علیه السلام را مهدی نامیدند به آن دلیل که هدایت می‌نماید مردم را به سوی امری که از او گم شده‌اند». و در این اخبار، اشکالی است؛ زیرا که آنچه فرمودند، با معنی هادی مناسبت دارد که به معنی راهنماست، نه با مهدی که به معنی هدایت یافته به راه راست است. و به ضمّ میم هم نیست؛ زیرا مهدی یعنی هدیه دهنده و توضیح جواب از این اشکال، در لقب هادی خواهد آمد. ان شاء الله.

۲۹. «عبد الله»

از اسامی مبارکه آن حضرت است، چنان که از رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم روایت شده که فرمود: «اسم مهدی علیه السلام، احمد و عبد الله است».

۳۰. «مؤمل»

شیخ کلینی و شیخ طوسی روایت کردند: «حضرت امام عسکری علیه السلام در آن وقت که حجّت علیه السلام متولد شد، فرمود: ظالمان گمان کردند که مرا می‌کشند تا این که قطع کنند این نسل را؛ پس چگونه دیدند قدرت خداوند را؟ و امید او را مؤمل». و ظاهر آن است که به فتح میم دوّم باشد؛ یعنی آن که خلاق، آرزوی او را دارند و در دعای ندبه اشاره به این مضمون شده: «بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ أُمَّيَّتِهِ شَائِقٍ يَتَمَنَّى مِنْ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ ذَكَرًا فَحَنًّا».

۳۱. «منتظر»

در «کمال الدین» روایت شده است از امام محمد تقی علیه السلام که فرمود: «امام بعد از حسن علیه السلام پسر اوست؛ قائم به حقّ که منتظر است. راوی پرسید: چرا او را منتظر نام کرده‌اند؟ فرمود: برای آن که برای اوست غایب شدنی که بسیار خواهد بود روزهای آن و به طول خواهد کشید مدت آن؛ پس انتظار خواهند کشید ظهور او را مخلصان، و انکار خواهند کرد او را شک کنندگان...».

۳۲. «ماء معین»

یعنی آب ظاهر جاری بر روی زمین. در «کمال الدین» شیخ صدوق و «غیبت» شیخ طوسی روایت شده از حضرت باقر علیه السلام که در ذیل آیه شریفه «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ» (۱۴) که ترجمه‌اش این است: خبر دهید که اگر آب شما فرو رفت در زمین، پس کیست که بیاورد برای شما آب روان؟ فرمود: «این آیه نازل شده در قائم علیه السلام. خداوند می‌فرماید: اگر امام شما غایب شد از شما که نمی‌دانید او در کجاست، پس کیست که بیاورد برای شما امام ظاهری که بیاورد برای شما اخبار آسمان و زمین و حلال خداوند - عزّوجلّ - و حرام او را؟» آن‌گاه فرمود: «والله نیامده تأویل این آیه و لابد خواهد آمد تأویل آن». قریب به این مضمون، چند خبر دیگر در آنجا و در «غیبت» نعمانی و «تأویل الآیات» شیخ شرف‌الدین هست. و وجه مشابعت آن جناب به «آب» که سبب حیات هر چیزی است ظاهر است؛ بلکه آن حیاتی که به سبب آن وجود مبارک آمده و می‌آید، به چندین مرتبه، اعلی و اتم و اشدّ و ادم از حیاتی است که آب آورد؛ بلکه حیات خود آب، از آن جناب است. در «کمال

الدین» روایت شده از امام باقر علیه السلام که در آیه شریفه «اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا...» (۱۵) که ترجمه‌اش این است: بدانید که خدای تعالی زنده می‌کند زمین را بعد از مردنش. فرمود: «خداوند، زنده می‌کند به سبب قائم علیه السلام زمین را بعد از مردنش به سبب کفر اهلش. و کافر، مرده است». و به روایت شیخ طوسی در آیه مذکوره: «خداوند اصلاح می‌کند زمین را به قائم آل محمد علیه السلام بعد از مردن؛ یعنی بعد از جور اهلش». مخفی نماند که در ایام ظهور، مردم از این سرچشمه فیض ربّانی به آسانی استفاضه کنند و بهره برند، مانند تشنه‌ای که در کنار نهر جاری گوارایی باشد که جز اغتراف (برداشتن آب با دست) حالت منتظره نداشته باشد؛ لهذا از آن جناب، تعبیر فرمودند به «ماء معین». در ایام غیبت که لطف خاصّ حقّ، از خلق به علت بدی کردارشان برداشته شده، باید با رنج و تعب و عجز و لابه و تضرّع و انابه از آن جناب فیضی به دست آورد و خیری گرفت و علمی آموخت؛ مانند تشنه‌ای که بخواهد از چاه عمیق، تنها به آلات و اسبابی که باید به زحمت به دست آورد، آبی کشد و آتشی فرو نشاند؛ لهذا تعبیر فرمودند از آن حضرت به «بئر معطله» و مقام را گنجایش شرح زیاده از این نیست.

۳۳. «مبدأ الآيات»

چنانکه در «هدایه» است، یعنی ظاهرکننده آیات (نشانه‌ها) خداوند یا محل بروز و ظهور آیات الهیه؛ زیرا از آن روز که بساط خلافت در زمین گسترده شد و انبیا و رسل، به آیات بیّنات و معجزات باهرات، برای هدایت خلق، بر آن بساط پا نهادند و مأمور ارشاد و اعلاّی کلمه حق و ازهاق باطل شدند، برای احدی، خدای تعالی، چنین تکریم و اعزاز نفرمود و با احدی آن مقدار آیات نفرستاد که برای مهدی خود علیه السلام فرستاده و روانه خواهد کرد.

۳۴. «مُضْطَرَّ»

در «تفسیر علی بن ابراهیم» روایت شده از حضرت صادق علیه السلام که فرمود: «آیه شریفه «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَا» وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ...» (۱۶) نازل شده در حقّ قائم علیه السلام؛ اوست واللّه مضطرّ؛ هرگاه دو رکعت نماز بخواند در مقام - یعنی مقام ابراهیم علیه السلام - و خدای را بخواند، پس اجابت می‌کند او را و برطرف می‌کند سوء را و می‌گرداند او را خلیفه زمین». در «تأویل الآيات» شیخ شرف‌الدین روایت شده است از امام باقر علیه السلام که فرموده: «آیه مذکوره نازل شده در حقّ قائم علیه السلام. چون خروج کند، عمامه بر سر نهد و در مقام ابراهیم نماز کند و به سوی پروردگار خود تضرّع نماید. پس هرگز رایتی (علم و پرچمی) از او برنگردد؛ یعنی به هر جا فرستد، فتح کند». و نیز از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «به درستی که قائم علیه السلام چون خروج کند، داخل مسجد الحرام شود، رو به کعبه نماید و پشت به مقام ابراهیم علیه السلام، آن‌گاه دو رکعت نماز به جای آرد، آن‌گاه برخیزد و بگوید: ای مردم! من همانندترین مردمم به آدم. من همانندترین مردمم به ابراهیم. من همانندترین مردمم به اسماعیل. ای مردم! من همانندترین هستم به محمد صلی الله علیه و آله وسلم. آن‌گاه دست‌های خود را به آسمان بلند کند، پس دعا نماید و تضرّع کند، تا این که به رو درآفتد و این است قول خدای عزّوجلّ: «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ...».

۳۵. «نور آل محمد عليهم السلام»

چنانکه در خبری است از حضرت صادق علیه السلام، و در «ذخیره» از اسامی آن جناب شمرده شده که در قرآن مذکور است. و در چند خبر مذکور است در آیه شریفه «وَاللَّهُ مِتِّمٌ نُورِهِ» (۱۷) یعنی به ولایت قائم علیه السلام و به ظهور آن جناب. و در آیه «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا» (۱۸) که مراد، روشن شدن زمین است به نور آن جناب. و در یکی از زیارات جامعه، در اوصاف آن حضرت است: «نُورُ الْأَنْوَارِ الَّتِي تَشْرُقُ بِهَا الْأَرْضُ عَمَّا قَلِيلٍ».

۳۶. «وجه» و «وجه الله»

در «هدایه» از القاب آن حضرت شمرده شده و مقصود از وجه، وجه الله است و در زیارت آن جناب است: «السَّلَامُ عَلٰی وَجْهِ اللَّهِ الْمُتَقَلَّبِ بَيْنَ أَظْهُرِ عِبَادِهِ».

۳۷. «ولی الله»

مکرر در اخبار به این لقب مذکور شده؛ خصوص در زبان راویان، و در روایتی است که خداوند در شب معراج فرموده که: «او - یعنی قائم علیه السلام - ولی من است به راستی».

۳۸. «وارث»

در «مناقب قدیمه» و «هدایه» از القاب آن حضرت شمرده شده و در خطبه غدیریّه است که رسول خداصلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «أَلَا- إِنَّهُ وَارِثُ كُلِّ عِلْمٍ وَالْمُحِيطُ بِهِ». و واضح است که آن جناب، وارث علوم و کمالات و مقامات و آیات بینات جمیع انبیا و اوصیا و آباء طاهرین خود علیهم السلام است. راوی پرسید: «میراث رسول خداصلی الله علیه و آله وسلم چیست؟ فرمود: شمشیر رسول خداصلی الله علیه و آله وسلم و زره و عمامه آن جناب و عصای او و اسلحه آن حضرت و زین اسب او».

۳۹. «هادی»

و در اخبار و ادعیه و زیارات، به این لقب، مکرر مذکور است. و خدای تعالی کسی را هادی و هدایت کننده همه جهانیان نکند و به سوی ایشان نفرستد مگر بعد از آن که خود او به حقیقت، هدایت یافته باشد و جمیع راه‌های حق و حقیقت برای او مفتوح شده و به مقاصد رسیده و مستعد هدایت کردن شده باشد. پس آن را که خدای تعالی «هادی» قرار داده و به این لقب، او را سرفراز نموده، باید «مهدی» باشد که تواند از جانب حضرت مقدّسش، در مقام هدایت خلق برآید و هر کسی را به راهی که داند و تواند، به مقصد خویش - حسب استعدادش - رساند و به این ملاحظه، جایز است تفسیر هر یک از «هادی» و «مهدی» به دیگری، چنانکه در لقب مهدی گذشت که از جناب امام صادق علیه السلام پرسیدند از معنی مهدی؛ فرمود: «آن که هدایت نماید مردم را...». یعنی آن مهدی که خدای تعالی او را مهدی نامیده، آن کسی است که مقام هدایت یافتنش به جایی رسیده که تواند از جانب اقدسش در مقام هدایت کردن برآید.

۴۰. «یعسوب الدین»

در «غیبت» شیخ طوسی روایت شده از امام صادق علیه السلام که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود: «پیوسته مردم در نقصانند تا آن که گفته نمی شود الله؛ یعنی نام خدای تعالی برده نمی شود. پس هر گاه چنین شد، ثابت می ماند یعسوب دین، با اتباعش ... [که گفته شده که مقصود از یعسوب الدین - در اینجا - حضرت مهدی علیه السلام است. (۱۹) مخفی نماند که بیشتر این اسامی و القاب و کنیه‌ها که ذکر شد، از جانب مقدّس حضرت باری تعالی و انبیا و اوصیاعلیهم السلام است و قرار دادن خدای تعالی و خلفایش اسمی را برای کسی، نه مثل نام گذاردن متعارف مردم است که در آن، رعایت و ملاحظه معنی آن اسم و وجود و عدم آن، در آن شخص نکنند و گاهی شود که برای مولودی پست رتبه و فطرت و مذموم الخلقه و خصلت، اسامی شریفه گذارند و لکن خدای تعالی و اولیایش تا معنی اسم در شخص نباشد، آن اسم را برای او نگذارند. و از اینجا معلوم می شود که کثرت اسامی و

القاب الهی رسول خدا و صدیقه کبری و ائمه هدی علیهم السلام، کاشف است از کثرت صفات و مقامات عالیه؛ زیرا هر یک، دلالت بر خلق و صفتی و فضل و مقامی کند؛ بلکه بعضی بر همه آنها دلالت کند و از آنها باید به آن مقامات - به آنقدر که لفظ را گنجایش، و فهم را راه باشد - پی برد.

باب سوم: شمایل و بعضی از خصایص حضرت مهدی علیه السلام

توضیح

مخفی نماند که شمایل آن حضرت، در اخبار متفرقه، به عبارات مختلفه و متقاربه، از طرق خاصه و عامه مذکور است. شیخ صدوق در «کمال الدین» روایت کرده که رسول خداصلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «مهدی علیه السلام شبیه‌ترین مردم است به من؛ در خَلْق و خُلُق». و به روایتی فرمود: «شمایل او شمایل من است». و روایت شده در «کفایه الاثر» که آن جناب فرمود: «پدر و مادرم، فدای هم‌نام من و شبیه من و شبیه موسی بن عمران!». در «غیبت» فضل بن شاذان به سند معتبر، از آن جناب روایت شده است که فرمود: «نهم از امامان که از صلب حسینند، قائم اهل بیت من و مهدی امت من است و شبیه‌ترین مردمان است به من؛ در شمایل و افعال و اقوال». در «غیبت» نعمانی روایت شده از یکی از راویان که گفت: «قائم - مهدی علیه السلام - از نسل علی علیه السلام است، شبیه‌ترین مردم است به عیسی بن مریم در خَلْق و خُلُق و سیما و هیأت...». عامه نیز روایت کرده‌اند: «آن جناب شبیه‌ترین خلق است به عیسی علیه السلام».

ذکر جمله‌ای از خصایص حضرت مهدی علیه السلام

اول

امتیاز نور آن جناب علیه السلام بین انوار ائمه‌علیهم السلام که ممتازند از انوار انبیاء و مرسلین و ملائکه مقربین. در «غیبت» شیخ جلیل، فضل بن شاذان آمده است به دو سند، از عبدالله بن عباس، از رسول خداصلی الله علیه و آله وسلم که فرمود: «چون مرا عروج به معارج سماوات دادند، به سِدْرَةُ الْمُنْتَهَى رسیدم، خطاب از حضرت ربّ الارباب رسید که: یا محمّد! گفتم: لیک! لیک! ای پروردگار من! فرمود: ما هیچ پیغمبری به دنیا و اهل دنیا نفرستادیم که منقضی شود ایام حیات و نبوت او، الا آن که بر پای داشت به امر دعوت و به جای خود و برای هدایت امت پس از خود، وصی خود را به جهت نگاهبانی شریعت. و ما قرار دادیم علی بن ابی طالب علیهما السلام را خلیفه تو و امام امت تو، پس حسن و حسین و علی بن الحسین و محمّد بن علی و جعفر بن محمّد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمّد بن علی و علی بن محمّد و حسن بن علی و حجه بن الحسن علیهم السلام. ای محمّد! سر بالا کن! چون سر بالا کردم، انوار علی و حسن و حسین و نه تن از فرزندان حسین علیهم السلام را دیدم و حجه بن الحسن را دیدم در میان ایشان می‌درخشید که گویا ستاره‌ای درخشان است. و خدای تعالی فرمود: اینها خلیفه‌ها و حجّت‌های منند در زمین و خلیفه‌ها و اوصیای تو نیز بعد از تو. خوشا به حال کسی که دوست دارد ایشان را و وای بر کسی که دشمن دارد ایشان را!». در «مقتضب» خبری دیگر روایت کرده از حضرت باقر علیه السلام در ذکر ائمه‌علیهم السلام در شب معراج و دیدن انوار ایشان تا آن که رسول خداصلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «دیدم علی را و... و... و... و حسن بن علی و الحجه القائم علیهم السلام را که گویا [قائم ستاره درخشانی بود در میان ایشان. گفتم: ای پروردگار من! اینها کیستند؟ فرمود: «اینها ائمه‌اند علیهم السلام و این قائم علیه السلام؛ حلال می‌کند حلال مرا و حرام می‌کند حرام مرا و انتقام می‌کشد از دشمنان من. ای محمّد! او را دوست دار و دوست دار کسی را که او را دوست دارد».

دوم

شرافت نسب؛ زیرا آن جناب داراست شرافت نسب همه پدران طاهرین خود علیهم السلام را که نسب ایشان، اشرف آنساب است، و اختصاص دارد به رسیدن نسبش از طرف مادر، به جناب شمعون صفا - وصی حضرت عیسی علیه السلام - پس داخل شود در آن، سلسله بسیاری از انبیا و اوصیاء علیهم السلام که شمعون به آنها رسد.

سوم

بردن آن حضرت را در روز ولادت، به سراپرده عرش و خطاب خداوند تبارک و تعالی به او که: «مرحبا به تو ای بنده من برای نصرت دین من و اظهار امر من و هدایت عباد من! قسم خوردم به درستی که من به تو بگیرم و به تو بدهم و به تو بیامرم و به تو عذاب کنم...».

چهارم

بیت الحمد؛ چنانکه «نعمانی» و «مسعودی» و غیر ایشان روایت کردند از حضرت باقر علیه السلام که فرمود: «از برای صاحب این امر، خانه‌ای است که او را بیت الحمد می‌گویند؛ در آن چراغی است که روشن است از آن روز که متولد شده و تا آن روز که با شمشیر خروج کند خاموش نمی‌شود».

پنجم

جمع میان کنیه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و اسم مبارک آن حضرت. و این جمع، برای دیگران روا نیست و در «مناقب» روایت است که فرمود: «اسم مرا بگذارید و کنیه مرا نگذارید».

ششم

حرمت بردن نام آن جناب، چنانکه در باب القاب در ذیل نام بیست و ششم گذشت.

هفتم

ختم وصایت پیامبر اسلام در روی زمین، به آن جناب.

هشتم

غیبت از روز ولادت و سپرده شدن به روح القدس، و تربیت شدن در عالم نور و فضای قدس که هیچ جزئی از اجزای آن، به لوث قذارت و کثافت و معاصی بنی آدم و شیاطین، ملوث نشده است.

نهم

معاشرت و مصاحبت نداشتن با کفار و منافقین و فساق، و نداشتن خوف و تقیه و مدارات با آنها، و دوری از ایشان. از روز ولادت تا کنون، دست ظالمی به دامانش نرسیده و با کافر و منافقی مصاحبت ننموده و از منازلشان کناره گرفته و از حقی به جهت خوف یا

مدارات دست نکشیده؛ بالجمله از غبار کردار و رفتار اغیار، بر آینه وجود حق‌نمای آن بزرگوار، گردی ننشسته و از خارستان اجانب، خاری به دامان جلالش نخلیده و «ذَلِكُمْ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ» (۲۰)

دهم

نبودن بیعت احدی از جابران بر گردنش، چنان که در «اعلام الوری» روایت شده از حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام که فرمود: «نیست از ما احدی مگر آن که واقع می‌شود در گردن او بیعتی از برای طاغیه زمان او، مگر قائمی که نماز می‌خواند روح الله - عیسی بن مریم علیهما السلام - پشت سر او».

یازدهم

داشتن علامتی در پشت، مثل علامت پشت مبارک رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم که آن را ختم نبوت گویند، و شاید در آن جناب، اشاره به ختم وصایت باشد.

دوازدهم

اختصاص دادن خداوند آن جناب را در کتاب‌های آسمانی سماویه و اخبار معراج از سایر اوصیاء علیهم السلام، به ذکر او به لقب، بلکه به القاب متعدّد.

سیزدهم

ظهور آیات غریبه و علامات سماویه و ارضیه برای ظهور موفور السرور آن حضرت که برای تولّد و ظهور هیچ [امام و] حجّتی نشده. در کافی روایت شده از حضرت صادق علیه السلام که «آیات» در آیه شریفه «سَيُنزِّلُهُمُ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ...» (۲۱) را تفسیر فرمود به آیات و علامات قبل از ظهور آن حضرت و تبیین حق را به خروج قائم علیه السلام...

چهاردهم

ندای آسمانی به اسم آن جناب علیه السلام، مقارن ظهور آن حضرت. چنان که علی بن ابراهیم در تفسیر آیه شریفه «وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ» (۲۲) از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «منادی ندا می‌کند به اسم قائم و اسم پدرش علیهما السلام». و در تفسیر «يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ» (۲۳) که ترجمه‌اش این است: روزی که می‌شنوند فریاد را، به راستی این است روز خروج، فرمود: «صیحه قائم علیه السلام است». و بر این مضمون، اخبار بسیار، بلکه متجاوز از حدّ تواتر است و در بعضی از آنها ندای آسمانی را از علائم حتمی ظهور آن حضرت شمرده‌اند.

پانزدهم

سایه انداختن ابری سفید، پیوسته بر سر مبارک آن حضرت و ندا کردن منادی در آن ابر، به نحوی که می‌شنوند آن را ثقلین که: «اوست مهدی آل محمد علیهم السلام پُر می‌کند زمین را از عدل، چنانکه پر شده از جور». و این در خبر «لوح» است به روایت شیخ طوسی.

شانزدهم

تصرف نکردن طول روزگار و گردش لیل و نهار و سیر فلک دوار، در بنیه و مزاج و اعضا و قوا و صورت و هیأت آن حضرت که با این طول عمر - که تاکنون (زمان تألیف کتاب نجم الثاقب (۲۴)) هزار و چهل و هشت سال از عمر شریفش گذشته و خدای داند که تا ظهور، به کجای از سن رسد - چون ظاهر شود در صورت مرد سی یا چهل ساله باشد و مانند انبیای طویل الأعمار گذشته و غیر ایشان نباشد که یکی، هدف تیر پیری خود «... وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا...» (۲۵) باشد و دیگری به نوحه گری «إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا» (۲۶) از ضعف پیری خویش بنالد. شیخ صدوق روایت کرده از ابوصلت هروی که گفت: پرسیدم از حضرت رضاعلیه السلام که: «چيست علامت قائم شما چون خروج نمايد؟» فرمود: «علامتش آن است که در سن پیر باشد، و به صورت، جوان؛ تا به مرتبه‌ای که نظرکننده به آن حضرت، گمان برد که در سن چهل سالگی است یا کمتر از چهل سالگی. و دیگر از نشان‌های آن حضرت این است که به گذشتن شب‌ها و روزها بر آن حضرت، پیری بر آن جناب، راه نیابد تا زمانی که اجل آن سرور، در رسد.» در «احتجاج» طبرسی روایت شده از امام حسن علیه السلام که در ضمن حالات آن جناب فرمود که: «طولانی می‌کند خداوند عمر آن حضرت را، آن‌گاه ظاهر می‌کند او را به قدرت خود در صورت جوان چهل ساله، و این برای آن که بدانند که خداوند بر همه چیز قادر است [می‌باشد].»

هفدهم

بیرون کردن زمین، گنج‌ها و ذخیره‌ها را که در آن پنهان و سپرده شده. در «کمال الدین» است که خداوند، در شب معراج به پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «از برای او - حضرت قائم علیه السلام - ظاهر می‌کنم گنج‌ها و ذخیره‌ها را به مشیت خود». در «ارشاد» شیخ مفید است از امام صادق علیه السلام که فرمود: «چون قائم علیه السلام خروج کند، ظاهر می‌کند زمین، گنج‌های خود را تا می‌بینند مردم، آن گنج‌ها را بر روی زمین». در «غیبت» نعمانی است که امام باقر علیه السلام فرمود: «هرگاه که برخیزد قائم اهل بیت علیهم السلام تقسیم می‌کند بالسویّه» - تا این که فرمود: - «و جمع می‌شود در نزد او اموال دنیا از شکم زمین و از ظاهر آن».

هجدهم

زیاد شدن باران و گیاه و درختان و میوه‌ها و سایر نعم ارضیه؛ به نحوی که مغایرت پیدا کند حالت زمین در آن وقت، با حالت آن در اوقات دیگر، و محقق شود قول خدای تعالی: «يَوْمَ تَبْدِلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ» (۲۷) نعمانی روایت کرده از یکی از راویان که «مهدی علیه السلام، چنین کند». و مراد، تبدیل صورت زمین است در زمان آن حضرت، به صورتی دیگر، به جهت کثرت عدل و باران و اشجار و گیاه و سایر برکات.

نوزدهم

تکمیل عقول مردم به برکت وجود آن حضرت و گذاشتن دست مبارک، بر سر ایشان، و رفتن کینه و حسد از دل‌هایشان و کثرت علوم و حکمت ایشان، چنان که در کتاب «زراد» است که گفت: «گفتم به امام صادق علیه السلام: می‌ترسم که از مؤمنین نباشم. فرمود: برای چه؟ گفتم: برای آن که نمی‌یابیم در میان خود، کسی را که بوده باشد برادر او در نزد او برگزیده‌تر و محبوب‌تر از درهم و دینار، و می‌یابیم درهم و دینار را محبوب‌تر در نزد خود از برادری که جمع نموده میان ما و او موالات امیرالمؤمنین علیه السلام. فرمود: نه چنین است. شماها مؤمنید و لکن کامل نخواهید کرد ایمان خود را تا این که خروج کند قائم علیه السلام؛ پس در

آن زمان، جمع می‌نماید خداوند تبارک و تعالی عقول شما را». در «خرایج» راوندی و «کمال الدین» صدوق روایت است از حضرت باقر علیه السلام که فرمود: «هرگاه خروج کرد قائم ماعلیه السلام، می‌گذارد دست خود را بر سر بندگان، پس جمع می‌نماید به سبب آن، عقل‌های ایشان را و کامل می‌گردد به آن، خرده‌های ایشان».

بیستم

قوت خارج از عادت، در دیدگان و گوش‌های آن حضرت و اصحاب او. چنانکه در «کافی» و «خرایج» روایت است از امام صادق علیه السلام که فرمودند: «به درستی که قائم ما هرگاه خروج کند، قوت می‌دهد خداوند در گوش‌ها و چشم‌های شیعیان ما تا این که می‌شود میان ایشان و قائم علیه السلام، به قدر چهار فرسخ، پس با ایشان تکلم می‌کند و ایشان می‌شنوند و نظر می‌کنند به سوی آن جناب». شیخ جلیل، فضل بن شاذان، در کتاب «غیبت» خود روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام که فرمودند: «به درستی که مؤمن، در زمان قائم علیه السلام در مشرق است، و می‌بیند برادر خود را که در مغرب است و همچنین، آن که در مغرب است، می‌بیند برادر خود را که در مشرق است».

بیست و یکم

دادن قوت چهل مرد به هر یک از اعوان و انصار آن حضرت. چنانکه در «کافی» است از عبدالملک بن اعین که گفت: «برخاستم در نزد ابی‌جعفر علیه السلام، تکیه کردم بر دستم، پس گریستم و گفتم: آرزو داشتم که من درک نمایم این امر را - یعنی سلطنت ظاهر ائمه‌علیهم السلام - را و در من قوتی باشد». پس فرمود: «آیا راضی نیستید که دشمنان شما بکشند بعضی، بعضی را و شما در خانه‌های خود آسوده باشید؟ اگر امر چنان شد، یعنی فرج عظیم آمد، داده می‌شود به هر مردی از شما، قوت چهل مرد و گردانده می‌شود دل‌های شما مانند پاره آهن (یعنی در محکم بودن) اگر خواستید به آن قوت، کوه را بر کنید، خواهید توانست و شما قوام زمین و خزان آن». و در «کمال الدین» صدوق روایت است از امام صادق علیه السلام که فرمود: «نگفت جناب لوط به قوم خود «لَوْ أَنَّنِي بِكُمْ قُوَّةٌ أَوْ آوَى إِلَيَّ زُكْنٌ شَدِيدٌ» (۲۸) مگر در قیاس و آرزوی قوت قائم علیه السلام، و ذکر نکرد مگر شدت اصحاب او را که داده می‌شود به یک مرد از ایشان، قوت چهل مرد». و این مضمون را شیخ صدوق در «خصال» از حضرت سجاد علیه السلام و شیخ مفید در «اختصاص» و ابن قولویه در «کامل الزیارة» و فضل بن شاذان در «غیبت» خود، از امام صادق علیه السلام و عیاشی در «تفسیر» خود روایت کردند. و در «کمال الدین» است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «آن جناب، دست خود را بر سر بندگان خدا بگذارد؛ پس نماند مؤمنی مگر آن که دلش محکم‌تر از پاره آهن شود، و بدهد به او قوت چهل مرد را».

بیست و دوم

برداشته شدن تقیه و خوف از کفار و مشرکان و منافقان، و میسر شدن بندگی خدای تعالی و سلوک در امور دنیا و دین، حسب قوانین الهیه و فرامین آسمانیه، بدون حاجت به دست برداشتن از پاره‌ای از آنها از بیم مخالفان، و ارتکاب اعمال ناشایسته؛ چنان که خدای تعالی وعده فرموده در کلام خود: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا...» (۲۹)؛ وعده داده خدای تعالی آنان را که ایمان آوردند از شما و کارهای شایسته کردند که البته خلیفه گرداند ایشان را چنان که خلیفه گردانید آنان را که پیش از ایشان بودند و البته متمکن خواهد کرد برای ایشان، دین ایشان را که پسندید برای ایشان، و البته تبدیل خواهد کرد ترس ایشان را به ایمنی، که بپرستند مرا و شریک قرار ندهند برای من چیزی را. شیخ طبرسی در «مجمع البیان» فرمود که: «روایت از

اهل بیت علیهم السلام این است که آیه، در حق مهدی علیه السلام است». و روایت کرده عیاشی که حضرت سجاد علیه السلام این آیه را تلاوت کرد، آن گاه فرمود که: «ایشان والله شیعیان ما اهل بیت‌اند. این کار، یعنی این سه احسان بزرگ، (۳۰) به ایشان می‌شود بر دست مردی از ما، و او مهدی این امت است».

بیست و سوم

فراگرفتن سلطنت آن حضرت، تمام روی زمین را، از مشرق تا مغرب، بر و بحر، معموره و خراب و کوه و دشت؛ نماند جایی که حکمش جاری و امرش نافذ نشود و اخبار در این معنی متواتر است. شیخ صدوق در «علل» و «عیون» و «کمال‌الدین» روایت کرده از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در خبری طولانی که فرمود: «در شب معراج نظر کردم به ساق عرش. پس دیدم دوازده نور را؛ در هر نوری سطر سبزی بود که بر آن، اسم وصی از اوصیای من بود؛ اول ایشان علی بن ابی طالب علیه السلام و آخر ایشان مهدی امت من». گفتیم: «ای پروردگار من! اینها اوصیای منند پس از من؟» پس خطاب رسید که: «ای محمد! اینها اولیا و اوصیا و حجت‌های منند بعد از تو بر خلق، و ایشان اوصیای تو هستند و خلفای تو و بهترین خلق من بعد از تو. قسم به عزت و جلال خود که البته ظاهر کنم به ایشان، دین خود را و بلند کنم به ایشان، کلمه خود را و پاک کنم به آخر ایشان، زمین خود را از دشمنان خود و البته مالک گردانم او را مشرق‌های زمین و مغرب‌های آن را و البته مسخر کنم برای او بادها را و البته هموار کنم برای او ابرهای سخت را و البته بالا-بزم او را در اسباب - یعنی راه‌های آسمان - و البته یاری کنم او را به لشکر خود و قوت دهم او را به ملائکه خود؛ تا بالا گیرد دعوت من، و جمع شوند خلائق بر توحید من. آن گاه سلطنت او را دوام دهم و روزگار سلطنت را میان اولیای خود، تا روز قیامت، به نوبت گذارم».

بیست و چهارم

پُر شدن تمام روی زمین از عدل و داد؛ چنانکه در کمتر خبری - الهی یا نبوی، خاصی یا عامی - ذکر می‌شود از حضرت مهدی علیه السلام شده که این بشارت و این منقبت برای آن جناب، مذکور نباشد در آن. در «عیون» شیخ صدوق روایت است از امام رضا علیه السلام که فرمود: «چون آن حضرت خروج کند، روشن شود زمین به نور پروردگار خود و گذاشته شود میزان عدل، میان مردم؛ پس ظلم نمی‌کند احدی، احدی را». در «ارشاد» شیخ مفید روایت است از حضرت صادق علیه السلام که فرمود: «هر گاه قائم علیه السلام خروج کرد، حکم می‌کند به عدل و مرتفع می‌شود در ایام او جور، و ایمن می‌شود به او راه‌ها، و بیرون می‌آورد زمین، برکات خود را، و برمی‌گردد هر حقی به سوی اهل آن حق، و باقی نمی‌ماند اهل دینی مگر آن که اظهار اسلام کند و اعتراف کند به ایمان». در «کمال‌الدین» است که ریّان بن الصیلمت عرض کرد به امام رضا علیه السلام که: «تو صاحب این امری؟» فرمود: «من صاحب این امر هستم و لکن نیستم آن کسی که پُر می‌کند زمین را از عدل، چنان که پُر شده از جور».

بیست و پنجم

حکم فرمودن در میان مردم به علم امامت خود و نخواستن بینه و شاهد از احدی. در «بصائر الدرجات» صفار روایت است از امام صادق علیه السلام که فرمود: «هرگز دنیا به آخر نخواهد رسید مگر این که خروج کند مردی از ما اهل بیت که حکم کند به حکم داوود و آل داوود؛ نخواهد از مردم، بینه». به روایت دیگر فرمود: «عطا خواهد کرد به هر نفسی (کسی) حکم او را». نیز روایت کرده از آن جناب که فرمود: «هر گاه قائم آل محمد علیهم السلام خروج کرد، حکم می‌کند به حکم داوود و سلیمان؛ نمی‌خواهد از مردم، شاهدی». در «دعوات» سید فضل الله راوندی روایت است از حضرت عسکری علیه السلام که در جواب آن کسی که پرسید:

«چون قائم علیه السلام برخاست، به چه حکم می‌کند؟»، نوشت: «پس هرگاه خروج کرد، حکم می‌کند میان مردم به علم خود، مثل حکم داوود، و نمی‌خواهد از مردم، بی‌نه».

بیست و ششم

اطاعت حیوانات، از انصار و یاران آن حضرت.

بیست و هفتم

امتیاز دادن خداوند تبارک و تعالی، آن حضرت را در شب معراج پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم - بعد از نمایاندن اشباح نورانیه ائمه‌علیهم السلام به آن حضرت، از امیرالمؤمنین علیه السلام تا حجت عصر علیه السلام - به این که فرمود به روایت ابن عباس: «این قائم علیه السلام، حلال می‌کند حلال مرا و حرام می‌کند حرام مرا و انتقام می‌کشد - ای محمد! - از اعدای من. ای محمد! دوست دار او را و دوست دار کسی را که دوست می‌دارد او را».

بیست و هشتم

نزول حضرت روح الله - عیسی بن مریم علیهما السلام - از آسمان، برای یاری حضرت مهدی علیه السلام و نماز کردن پشت سر آن جناب. در «کمال الدین» روایت است از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که فرمود: «قسم به آن که مرا به راستی به پیغمبری فرستاد که اگر نماند از دنیا مگر یک روز، طولانی می‌کند خدا آن روز را تا خروج کند در آن روز، فرزندم مهدی، و فرود آید روح الله - عیسی بن مریم علیهما السلام - و نماز کند پشت سر او». در «اعلام الوری» از شیخ طبرسی روایت شده از حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام که فرمود: «نیست از ما احدی مگر آن که واقع می‌شود در گردن او بیعت از طاغیه زمان او، مگر قائمی که نماز می‌کند روح الله - عیسی علیه السلام - پشت سر او». در «غیبت» شیخ طوسی روایت شده از آن جناب صلی الله علیه و آله وسلم که فرمود به فاطمه علیها السلام که: «ای فرزند من! داده شده به ما اهل بیت، هفت چیز که داده نشده به احدی پیش از ما: ۱ - پیغمبر ما بهترین پیغمبران است و آن پدر تو است. ۲ - وصی ما بهترین اوصیاست و آن شوهر تو است. ۳ - و شهید ما بهترین شهداست و آن عم پدر تو - حمزه - است. ۴ - از ماست کسی که برای او دو بال سبز است که پرواز می‌کند به آن، در بهشت. ۵ و ۶ - از ماست دو سبط این امت و آن دو پسر تو، حسن و حسینند. ۷ - از ماست - قسم به خداوندی که نیست خدایی جز او! - مهدی این امت؛ آن که نماز می‌کند پشت سر او، عیسی بن مریم». آن گاه دست مبارک بر کتف حسین علیه السلام گذاشت و سه مرتبه فرمود: «از این است».

بیست و نهم

قتل دجال لعین که از عذابهای الهی است برای اهل قبله.

سیام

انقطاع سلطنت جابران و دولت ظالمان در دنیا، به وجود او. و مکرر حضرت صادق علیه السلام به این بیت مترنم بودند: لِكُلِّ اُنَاسٍ دَوْلَةٌ يَرْجَوْنَهَا وَ دَوَّلَتْنَا فِي آخِرِ الدَّهْرِ يَظْهَرُ وَ در «غیبت» نعمانی روایت شده از امام باقر علیه السلام که فرمود: «دولت ما آخر دولت‌هاست و نمی‌ماند اهل بیتهی که برای ایشان دولتی است مگر آن که سلطنت خواهند کرد پیش از ما؛ تا این که آن گاه که بینند

سیره و سلوک ما را، نگویند که هرگاه ما سلطنت می‌کردیم، سلوک می‌نمودیم مثل سلوک این جماعت، و این است قول خدای عزوجل: «وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (۳۱). در «غیبت» فضل بن شاذان همین خبر را به سند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است. پوشیده نماند که آنچه ذکر کردیم، (۳۲) نمونه‌ای است از خصایص و تشریفات الهیه مهدویه که معلوم می‌شود اندکی از مقامات عالیه آن حضرت و بزرگی سلطنت آن جناب که کسی ندیده و نشنیده و نخواهد دید، و رفع می‌شود استغراب (۳۳) بعض آنچه وارد شده در حق آن حضرت. شیخ نعمانی در «غیبت» خود روایت کرده که: «کسی پرسید از حضرت صادق علیه السلام که: آیا قائم علیه السلام متولد شده؟ فرمود: نه! اگر من او را درک کنم، هر آینه خدمت می‌کنم او را، در ایام حیات خود. و آن جناب، بعد از نماز ظهر، دعا می‌کردند برای حضرت قائم علیه السلام. پس راوی عرض کرد که: «برای خود دعا کردی؟ فرمود: دعا کردم برای نور آل محمد علیهم السلام و سابق ایشان و انتقام کشنده از اعدای ایشان».

باب چهارم: گفتار دانشمندان سنی درباره آن جناب

اشاره

مخفی نماند که اختلافی نیست در میان فرقه‌های معروفه مسلمین، در این که: «حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم خبر دادند به آمدن شخصی در آخر الزمان که او را مهدی علیه السلام می‌گویند، و هم نام است با آن حضرت، و دین آن حضرت را رواج دهد و پر کند تمام زمین را از عدل و داد». طایفه محقه و فرقه ناجیه، شیعه امامیه اثناعشریه - ایدهم الله تعالی - به حسب نصوص متواتره از حضرت رسول و امیرالمؤمنین علیهما السلام، حضرت خلف صالح، حجه بن الحسن العسکری علیهما السلام را مهدی موعود و قائم منتظر و امام غایب می‌دانند و از همه امامان قبلی، تصریح به اسم و وصف و شمایل و غیبت آن جناب رسیده، و پیش از ولادت آن حضرت، در کتب معتبره ایشان ثبت شده است که بعضی از آن کتاب‌ها تا حال، موجود است و به نحوی که اخبار نمودند و وصف کردند، اشخاص فراوانی آن حضرت را دیدند و اسم و نسب و اوصاف، مطابق شد با آنچه فرمودند. و با ما موافقت کردند در این مذهب و اعتقاد، جماعتی از اهل سنت، که مناسب است ذکر اسامی ایشان با اشاره به علو مقام آنها در نزد آن جماعت، تا اهل تسنن هم از گفتار علما و محدثان خود، آگاهی پیدا کنند و تصور نکنند اعتقاد به مهدی، مختص به شیعیان است. قبلاً یادآوری می‌کنیم که علماء اهل تسنن، کتاب‌های بسیاری درباره حضرت مهدی علیه السلام تألیف کرده‌اند؛ مانند: «مناقب المهدی» و «صفة المهدی» از حافظ ابونعیم اصفهانی. «بیان در اخبار صاحب الزمان علیه السلام» از محمد بن یوسف بن محمد شافعی گنجی. «عقد الدرر فی اخبار الامام المنتظر» از یوسف بن یحیی السلمی. «اخبار المهدی» از سید علی همدانی. «کشف المخفی فی مناقب المهدی علیه السلام»؛ اگرچه مؤلف آن شیعه است و لکن تمام اخبار آن - که ۱۱۰ حدیث است - مأخوذ از کتب اهل سنت است. «ملاحم» ابوالحسن، احمد بن جعفر بن محمد بن عبد الله المنادی معروف به ابن المنادی. «کتاب» سعد الدین حموی خلیفه نجم الدین. «برهان در اخبار صاحب الزمان علیه السلام» از ملا علی متقی، صاحب کنز العمال. «اخبار المهدی علیه السلام» از عباد بن یعقوب رواجی. «عرف الوردی فی اخبار المهدی علیه السلام» از عبد الرحمن سیوطی و ...

اینک گفتار برخی از دانشمندان سنی

اول: ابوسالم کمال الدین محمد قریشی نصیبی

وی در کتاب «مطالب السؤل» در باب دوازدهم، به اعتقاد جازم و اصرار بلیغ، اثبات این مطلب را نموده و پاره‌ای از شبهات منکرین را ذکر و ردّ نموده و با بیان و عبارات موقفه، آن جناب را مدح نموده و نسخه آن کتاب، شایع و در تهران و نیز در هند چاپ شده.

دوم: ابو عبدالله محمد بن یوسف گنجی شافعی

او کتابی مستقل مشتمل بر بیست و چهار باب نوشته و اخبار مسنده از کتب معتبره نقل کرده و به نحو اتم، مذهب امامیه را اثبات، و شبهات اصحاب خود را ردّ نموده. و در «کشف الظنون» گفته: کتاب «بیان در اخبار صاحب الزمان علیه السلام» از شیخ ابی عبد الله محمد بن یوسف گنجی است که وفات کرده در سال ۶۵۸ و نیز گفته: «کفایة الطالب در مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام» از شیخ حافظ ابی عبد الله محمد بن یوسف گنجی شافعی است و در معرفی «فصول المهمه» نیز از او به امام حافظ تعبیر کرده. و در اصطلاح اهل حدیث علمای اهل سنت، حافظ کسی را گویند که علم او به صد هزار حدیث از روی متن و سند محیط باشد.

سوم: شمس الدین ابوالمظفر یوسف بغدادی حنفی

عالم فقیه واعظ، شمس الدین ابوالمظفر یوسف بن علی بن عبد الله بغدادی حنفی، سبط عالم واعظ، ابی الفرج عبد الرحمن الجوزی است که شرح حالش در «تاریخ ابن خلکان»، «مرآة الجنان» یافعی و «کشف الظنون» و غیره مسطور است.

چهارم: شیخ نور الدین، علی بن محمد بن صباغ مالکی مکی

او در کتاب «الفصول المهمه فی معرفه الائمه علیهم السلام» شرحی وافی در احوال آن حضرت آورده و امامت و مهدویت حجه بن الحسن العسکری علیهما السلام را به نحو امامیه اثبات نموده، با ردّ شبهات واهی عامه. و او از اعیان علمای عامه است و در ضمن احوال حضرت عسکری علیه السلام گفته: ابومحمد، حسن، از خود فرزند پسری که حجت قائم منتظر علیه السلام است به جای گذاشت برای دولت حقه، و مولد او را مخفی نمود و امر او را ستر کرد به جهت صعوبت امر و خوف سلطان و طلب کردن او (سلطان) شیعه را و حبس نمودن و گرفتن ایشان را.

پنجم: شیخ ادیب ابومحمد عبد الله بن احمد بن احمد بن الخشاب

وی در کتاب «تاریخ موالید و وفات اهل بیت علیهم السلام» بعد از ذکر امام حسن عسکری علیه السلام گفته: ذکر خَلَف صالح: خبر داد مرا صدقه بن موسی، گفت: خبر داد مرا پدرم از رضاعیه السلام که فرمود: «خَلَف صالح از فرزندان ابی محمد، حسن بن علی است و اوست صاحب الزمان و اوست مهدی علیه السلام». و خبر داد مرا جراح بن سفیان، گفت: خبر داد مرا ابوالقاسم، طاهر بن هارون بن موسی العلوی از پدرش هارون از پدرش موسی، گفت که: فرمود سید من، جعفر بن محمد علیهما السلام که: «خَلَف صالح از فرزند من است و اوست مهدی؛ اسم او محمد است، کنیه او ابوالقاسم؛ خروج می کند در آخر الزمان؛ نام مادر او صیقل است». و ابوبکر دارع برای من نقل کرد که در روایت دیگر، مادر او حکیمه ملیکه است و در روایت سوم، او را نرجس می گویند و بعضی گفته اند که او را سوسن می گویند و خدای دانایتر است به این، و کنیه او ابوالقاسم است و او صاحب دو اسم است: خَلَف و محمد؛ ظاهر می شود در آخر الزمان؛ ابری او را سایه می افکند از آفتاب، می رود با او به هر جا که برود، ندا می کند به آواز فصیح که: «این مهدی است». خبر داد مرا محمد بن موسی طوسی، گفت: خبر داد مرا ابوالسکین از بعضی از اصحاب تاریخ که: «مادر منتظر علیه السلام را حکیمه [ملیکه می گویند]. خبر داد مرا محمد بن موسی طوسی، گفت: خبر داد مرا عبد الله بن محمد از هیثم بن عدی، گفت که می گویند: «کنیه خَلَف صالح، ابوالقاسم است و او صاحب دو اسم است». ابن خلکان در «تاریخ» خود گفته، ابومحمد عبد الله بن احمد بن احمد - معروف به ابن خشاب بغدادی - عالم مشهور در ادب و نحو و تفسیر و حدیث و نسب و فرایض و حساب و حفظ قرآن به قراءات بسیار [بود]، و او مملو بود از علوم، و برای او ید طولایی بود در آنها و خط او در نهایت

خوبی بود. و بعد از ذکر پاره‌ای از مؤلفات او گفته که مولد او سال ۴۹۲ بود و در سال ۵۶۷ وفات کرد. و سیوطی در «طبقات النحاة»، ثناء بلیغی از او کرده است.

ششم: محیی الدین عربی (ابن عربی)

محبی الدین العربی الأندلسی در باب ۳۶۶ از کتاب «فتوحات» خود، مطابق آنچه شعرانی در «یواقیت» نقل کرده، گفته: «بدانید که ناچار است از خروج مهدی، لکن خروج نمی‌کند تا آن که پر شود زمین از جور و ظلم؛ پس پر کند آن را از عدل و داد و اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز، طولانی می‌کند خداوند آن روز را تا این که والی شود این خلیفه؛ او از عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و از عترت فاطمه علیها السلام است. جد او حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام است و والد او حسن عسکری علیه السلام، پسر امام علی النقی؛ پسر امام محمد تقی، پسر امام علی رضا، پسر امام موسی کاظم، پسر امام جعفر صادق، پسر امام محمد باقر، پسر امام زین العابدین علی، پسر امام حسین، پسر امام علی بن ابی طالب علیهم السلام است. مطابق است اسم او با اسم رسول خدا؛ بیعت می‌کنند او را مسلمانان، مابین رکن و مقام ابراهیم؛ شبیه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است در خلق و پایین تر از اوست در خلق؛ زیرا که نمی‌شود احدی مانند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم، در اخلاق او، و خدای تعالی می‌فرماید: «إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ». تقسیم می‌کند مال را بالسویه، و به عدالت رفتار می‌کند در رعیت؛ می‌آید در نزد او مرد، پس می‌گوید: ای مهدی عطا کن به من! و در پیش روی او مال است، پس عطا می‌کند به او، آن قدر که تواند او را بردارد. خروج می‌کند در وقت سستی دین. باز می‌دارد خداوند به او، مردم را از مناهی و معاصی، پیش (بیش) از آنچه نگاه داشته به قرآن...»

هفتم: شیخ عبد الوهاب (الشعرانی)

شیخ عبد الوهاب بن احمد بن علی الشعرانی، عارف مشهور و صاحب تصانیف متعدده، در کتاب «یواقیت و جواهر» در عقاید اکابر، در مبحث شصت و ششم گفته که: «جمیع علامات قیامت که شارع به آن خبر داده، حق است و لابد است که واقع شود همه آنها پیش از برخاستن قیامت؛ مثل خروج مهدی علیه السلام؛ آن گاه دجال؛ آن گاه عیسی... تا این که اگر نماند مگر یک روز از دنیا، واقع می‌شود همه اینها».

هشتم: نورالدین عبدالرحمن جامی

نورالدین عبد الرحمن جامی، معروف به ملا جامی که نسبش منتهی می‌شود به محمد بن حسن شیبانی، تلمیذ ابوحنیفه، در کتاب «شواهد النبوة» - که عالم مشهور، قاضی حسین بن محمد بن حسن دینار بکری مالکی، در اول کتاب «تاریخ خمیس در احوال انفس نفیس» آن را از کتب معتبره شمرده - آن جناب را امام دوازدهم شمرده و شرح غرایب ولادت آن حضرت را مطابق اخبار امامیه نقل نموده با بخشی از اخباری که بر خلافت و مهدویت آن جناب تصریح می‌کند.

نهم: شیخ عبدالحق دهلوی

شیخ عبدالحق دهلوی، صاحب تصانیف معتبره شایعه در میان اهل سنت در فن رجال و حدیث و غیره است، وی در رساله «مناقب و احوال ائمه اطهار علیهم السلام» گفته که: «ابو محمد حسن عسکری و ولد او محمد رضی الله عنه معلوم است نزد خواص اصحاب و ثقات اهلش، و روایت کرده‌اند که حکیمه علیها السلام - بنت ابی جعفر محمد جواد علیه السلام - که عمه ابو محمد حسن عسکری علیه السلام باشد، دوست می‌داشت و دعا می‌کرد و تضرع می‌نمود که او را پسری به وجود بیاید، و ابو محمد حسن

عسکری رضی الله عنه را جاریه‌ای برگزیده بود که «نرجس» می‌گفتند. چون شب نصف شعبان سنه ۲۵۵ شد، حکیمه نزد ابومحمد حسن عسکری علیه السلام آمد، او را دعا کرد، حسن عسکری از او خواست که: یا عمّه! یک امشب، نزد ما باش که کاری در پیش است! حکیمه به خواست حسن عسکری علیه السلام، شب در خانه ایشان بایستاد؛ چون وقت فجر رسید، نرجس به درد زاییدن مضطرب شد؛ حکیمه نزد نرجس آمد؛ مولودی دید ختنه کرده به وجود آمده و فارغ از ختنه و کار شست و شو که مولود را کنند؛ نزد حسن عسکری علیه السلام آورد؛ بگرفت و دست بر پشتش و چشمانش فرود آورد... و در گوش راست او اذان، و در گوش چپ او اقامه گفت و گفت: یا عمّه! بپر او را پیش مادرش؛ پس حکیمه او را به مادرش سپرد. حکیمه می‌گوید که: بعد از آن، پیش ابومحمّد حسن عسکری آمدم؛ مولود را پیش وی دیدم در جامه‌های زرد، و او را نوری عظیم دیدم که دل من تمام گرفتار او شد. گفتم: سیدی! هیچ علمی داری به حال این مولود مبارک که آن علم را بر من القا کنی؟ گفت: یا عمّه! این مولود منتظر ماست که ما را بدان بشارت داده بودند. حکیمه گفت: پس من بر زمین افتادم و به شکرانه آن به سجده رفتم. دیگر نزد ابومحمّد حسن عسکری، آمد و رفت می‌کردم؛ روزی نزد وی آمدم، مولود را ندیدم؛ پرسیدم: ای مولای من! آن سید منتظر ما چه شد؟ فرمود که: او را سپردیم به آن کس که مادر موسی علیه السلام پسر خود را به وی سپرده بود. «عبدالحق مذکور، از معتبران اهل سنت است و پیوسته علمای هندوستان از کتب احادیث و رجال او استشهاد کنند و اعتماد نمایند و شرح حال او در «سبحه المرجان فی آثار هندوستان» موجود است و در آنجا گفته که: «تصانیف او به صد مجلد رسیده و در سال ۱۰۵۸ وفات کرده».

دهم: سید جمال الدین حسین محدث

سید جمال الدین حسین محدث، مؤلف کتاب «روضه‌الاجاب» می‌باشد که از کتب متداوله معروفه در نزد اهل سنت است و قاضی حسین دیار بکری در اول «تاریخ خمیس» آن را از کتب معتمده شمرده و در «استقصاء» نقل کرده که ملا علی قاری در «مرفاه شرح مشکاه» و عبدالحق دهلوی در «مدارج النبوه» و «شرح رجال مشکاه» و شاه ولی‌الله دهلوی والد شاه صاحب عبدالعزیز معروف، در «ازاله الخفاء» از آن کتاب، مکرر نقل کنند و به آن، استدلال و احتجاج نمایند. در آن کتاب مرقوم داشته که: کلام در بیان امام دوازدهم، مؤتمن، محمّد بن الحسن: تولد همایون آن در درج ولایت و جوهر معدن هدایت، به قول اکثر راویان، در نیمه شعبان سال ۲۵۵ در سامره اتفاق افتاد... و مادر آن عالی‌گهر، امّ ولد (۳۴) بوده و مسماء به صیقل یا سوسن و - گفته شده - نرجس و - گفته شده - حکیمه [ملیکه و آن امام ذوالاحترام، در کنیه و نام با حضرت خیر الانام - علیه و آله الصلاة والسلام - موافقت دارد، و مهدی منتظر و الخلف الصالح و صاحب الزمان، از القاب اوست. در وقت رحلت پدر بزرگوار خود، حضرت واهب العطایا آن شکوفه گلزار را مانند یحیی و زکریا علیهما السلام در حالت طفولیت «حکم» کرامت فرمود و در وقت صبا [و کودکی به مرتبه بلند امامت رسانید. و بعد از ذکر کلماتی چند در اختلاف در حق آن جناب و بعضی روایات صریحه در آن که مهدی موعود، همان حجه بن الحسن العسکری علیهما السلام است گفته: راقم حروف گوید که چون سخن بدینجا رسید؛ ولله در من قال: بیا ای امام هدایت شعار که بگذشت غم از حد انتظار ز روی همایون بیفکن نقاب عیان ساز رخسار چون آفتاب برون آی از منزل اختفا نمایان کن آثار مهر و وفا و این کلمات صریح است در این که مانند امامیه، معتقد به وجود آن حضرت و غیبت و اختفای آن جناب، و منتظر و مترقب ظهور آن حضرت است. (۳۵)

باب پنجم: در اثبات این که مهدی موعود، همان حجه بن الحسن العسکری علیهما السلام است

در اثبات این که مهدی موعود، همان حجّه بن الحسن العسکری علیهما السلام است، به اتفاق همه مسلمین، به روایت اهل تسنن و شیعه، از حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم و امیر المؤمنین علیه السلام و بعضی از امامان علیهم السلام:

روایات اهل تسنن

اول

عالم حافظ، منتجب الدین محمد بن مسلم بن ابی الفوارس رازی در کتاب «اربعین» خود روایت کرده به اسناد خود از احمد بن ابی رافع بصری، [که گفت: «خبر داد مرا پدرم و او خادم امام ابی الحسن، علی بن موسی الرضاعلیه السلام بود، از آن جناب که فرمود: خبر داد مرا پدرم، عبد صالح موسی بن جعفر علیهما السلام گفت: خبر داد مرا پدرم، جعفر صادق علیه السلام گفت: خبر داد مرا پدرم باقر علم انبیا، محمد بن علی علیهما السلام گفت: خبر داد مرا پدرم، سید العابدین علی بن الحسین علیهما السلام گفت: خبر داد مرا پدرم، سید الشهداء حسین بن علی علیهما السلام گفت: خبر داد مرا پدرم، سید الاوصیاء علی بن ابی طالب علیهما السلام که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به من فرمود: «کسی که دوست دارد ملاقات کند خداوند عزوجل را و خداوند به نظر رحمت، به او اقبال کند و اعراض نکند از او، پس موالات کند با علی علیه السلام. کسی که دوست دارد ملاقات کند خداوند عزوجل را و خداوند از او خشنود باشد، موالات کند با پسر تو، حسن علیه السلام. کسی که دوست دارد ملاقات کند خداوند عزوجل را و خوفی بر او نباشد، پس موالات کند با پسر تو، حسین علیه السلام. کسی که دوست دارد ملاقات کند خداوند عزوجل را و حال آن که گناهانش از او کناره کرده و از آنها پاک شده باشد، پس موالات کند با علی بن الحسین علیهما السلام و او چنان است که خدای فرموده: «سَيَمَاهُم فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ» (۳۶) کسی که دوست دارد ملاقات کند خداوند عزوجل را و حال آن که چشمش خرسند باشد، پس موالات کند با محمد بن علی علیهما السلام. کسی که دوست دارد ملاقات کند خداوند عزوجل را در حالی که کتاب اعمال او را به دست راستش دهند، پس موالات کند با جعفر بن محمد علیهما السلام. کسی که دوست دارد ملاقات کند خداوند عزوجل را پاک و پاکیزه شده، پس موالات کند با موسی بن جعفر علیهما السلام. کسی که دوست دارد ملاقات کند خداوند عزوجل را در حالی که خندان است، پس موالات کند با علی بن موسی الرضاعلیهما السلام. کسی که دوست دارد ملاقات کند خداوند عزوجل را در حالی که درجات او را بلند کرده و سیئات او را مبدل به حسنات نموده‌اند، پس موالات کند با پسر او، محمد بن علی علیهما السلام. کسی که دوست دارد ملاقات کند خداوند عزوجل را، پس خداوند [در مورد او] به آسانی محاسبه نماید و مدافه نکند، و داخل کند او را در بهشتی که فراخی او به فراخی آسمانها و زمین است که مهیا شده برای پرهیزکاران، پس موالات کند با پسر او، علی بن محمد علیهما السلام. کسی که دوست دارد ملاقات کند خداوند عزوجل را و حال آن که در زمره فائزین باشد، پس موالات کند با پسر او حسن عسکری علیه السلام. کسی که دوست دارد ملاقات کند خداوند عزوجل را در حالی که ایمان او کامل و اسلامش نیکو شده باشد، پس موالات کند با پسر او، منتظر، م ح م د، صاحب الزمان، مهدی علیه السلام. پس اینانند چراغ‌های تاریکی شب جهالت و ائمه هدی و اعلام تقی هر کسی که دوست داشته باشد ایشان را و موالات کند با ایشان، من برای او بهشت را بر خدای تعالی ضامنم».

دوم

ملک العلماء، شهاب الدین بن عمر دولت‌آبادی در «هدایة السعداء» روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «بعد از حسین بن علی علیهما السلام از پسران او، نه امام است که آخر ایشان قائم علیه السلام است».

سوم

و نیز در آنجا روایت کرده از جابر بن عبدالله انصاری که گفت: «داخل شدم بر فاطمه، دختر رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم و در پیش او لوح‌هایی بود، و در آن، نام‌های امامان از فرزندان او بود. پس شمردم یازده اسم را که آخر ایشان قائم علیه السلام بود».

چهارم

عالم عارف مشهور نزد اهل سنت، ملّا عبدالرحمن جامی در کتاب «شواهد النبوة» روایت کرده از بعضی که گفته: بر ابومحمّد زکّی رضی الله عنه (یعنی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام) در آمدم و گفتم که: «یا بن رسول الله! خلیفه و امام بعد از تو که خواهد بود؟» به داخل خانه رفت، پس بیرون آمد کودکی بر دوش گرفته، گویا که ماه شب چهاردهم بود، در سنّ سه سالگی؛ پس فرمود: «ای فلان! اگر نه پیش خدای تعالی گرامی بودی، این فرزند خود را به تو نمی‌نمایاند م. نام این، نام رسول و کنیه او، کنیه وی است؛ «هُوَ الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا».

پنجم

و نیز در آنجا روایت کرده از دیگری که گفت: «روزی بر ابومحمّد (یعنی امام عسکری) در آمدم، بر دست راست وی خانه‌ای دیدم پرده به آن فرو گذاشته؛ گفتم: یا سیدی! بعد از این، صاحب این امر که خواهد بود؟ فرمود: «آن پرده را بردار!» برداشتم؛ کودکی بیرون آمد در کمال طهارت و پاکیزگی؛ بر رخساره راست وی، خالی، و گیسوان گذاشته؛ آمد و بر کنار ابومحمّد نشست. ابومحمّد فرمود که: این است صاحب شما بعد از این...».

ششم

نور الدین علی بن محمّد مکی مالکی، مشهور به ابن صباغ در «الفصول المهمّة» روایت کرده از محمّد بن علی بن بلال که گفت: «بیرون آمد ابی محمّد حسن بن علی عسکری علیهما السلام پیش از وفاتش به دو سال، و خبر داد ما را به خَلَف (جانشین) بعد از خود. آن گاه بیرون آمد به سوی من، پیش از وفاتش به سه روز، خبر کرد مرا به این که خلف او، پسر اوست بعد از او».

هفتم

سید جمال الدین عطاء الله بن سید غیاث‌الدین فضل الله بن سید عبد الرحمن محدّث معروف در کتاب «روضه الاحباب» - بعد از ذکر اختلاف در آن جناب، و تطبیق اخبار و صحاح و مسانید کتب اهل سنت در حق مهدی علیه السلام، بر آن که امامیه گویند - روایت کرده از جابر بن یزید جعفی که گفت: شنیدم از جابر بن عبد الله انصاری رضی الله عنه که می‌گفت: چون ایزد تعالی نازل گردانید بر پیغمبر خود این آیه را: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (۳۷)، گفتم: «یا رسول الله! می‌شناسیم ما خدا و رسول او را، پس کیستند صاحبان امر که خدای تعالی اطاعت ایشان را به اطاعت تو قرین ساخته است؟» پس رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم گفت: «ایشان خلفای منند بعد از من؛ اول ایشان، علی بن ابی طالب است، آن گاه حسن، آن گاه حسین، آن گاه علی بن الحسین، آن گاه محمّد بن علی - معروف در تورات به باقر، و زود است که درک می‌کنی او را؛ ای جابر! هرگاه ملاقات کردی او را، از من سلام برسان! - آن گاه جعفر بن محمّد، آن گاه موسی بن جعفر، آن گاه علی بن موسی، آن گاه محمّد بن علی، آن گاه علی بن محمّد، آن گاه حسن بن علی، آن گاه حجّه الله در زمین او، و بقیّه الله در میان بندگانش، محمّد بن

حسن بن علی‌علیهم السلام. این کسی است که فتح می‌کند خداوند عزوجل بر دست او مشارق زمین و مغارب آن را، و این کسی است که غیبت می‌کند از شیعه و اولیای خود؛ غیبتی که ثابت نمی‌ماند در آن، در قول به امامت او، مگر آن که خدای تعالی دل او را برای ایمان، آزموده». جابر گوید: گفتم: یا رسول‌الله! آیا شیعه در غیبت امام، انتفاع یابند؟ فرمود: آری! قسم به آن که مبعوث فرموده مرا به پیغمبری، که ایشان استضاء کنند به نور او و منتفع شوند به ولایت او، مثل انتفاع مردم به آفتاب، هرچند که ابر او را پنهان کرده باشد. ای جابر! این از اسرار مکنونه الهی است؛ پس پنهان دار آن را مگر از کسی که اهل آن باشد».

هشتم

حافظ بخاری حنفی، محمد بن محمد، معروف به خواجه پارسا، در کتاب «فصل الخطاب» بعد از ذکر روایت ولادت حضرت مهدی‌علیه السلام از حکیمه خاتون، گفته که حکیمه گفت: «من آمدم نزد ابی‌محمد الحسن العسکری و دیدم مولود را در پیش روی او در جامه زردی، و بر او بود از بهاء و نور آنقدر که قلبم را گرفت و گفتم: ای سید من! آیا در نزد تو علمی هست در این مولود، پس القاء فرمایی آن را به ما؟ فرمود: ای عمه! این منتظر است؛ این کسی است که بشارت دادند ما را به او. حکیمه گفت: به زمین افتادم برای خداوند که سجده کنم برای شکر این نعمت. گفت: آن گاه من تردد می‌کردم نزد ابی‌محمد الحسن العسکری و آن مولود را نمی‌دیدم؛ روزی به آن جناب گفتم: ای مولای من! چه کردی با سید ما و منتظر ما؟ فرمود: سپردم او را به آن کس که سپرد به او مادر موسی، پسر خود را».

نهم

موفق بن احمد خوارزمی، در «مناقب» خود روایت کرده از سلمان محمدی که گفت: داخل شدم به [محضر] رسول خداصلی الله علیه و آله وسلم که دیدم حسین‌علیه السلام بر زانوی آن جناب بود و او دو چشمانش را می‌بوسید و دهنش را می‌بویید و می‌فرمود: «تو سیدی پدر سیدی، پدر ساداتی؛ تو امامی، پسر امامی، برادر امامی، پدر ائمه‌ای؛ تو حجتی، پسر حجتی، برادر حجتی، پدر نه حجتی، که از صلب تو هستند که نهم ایشان، قائم ایشان است».

دهم

ابن شهر آشوب، در «مناقب» از طریق اهل سنت روایت کرده از عبدالله بن مسعود که گفت: شنیدم رسول خداصلی الله علیه و آله وسلم می‌فرمود: «ائمه بعد از من، دوازده تن هستند؛ نه تن ایشان، از صلب حسین‌علیه السلام است که نهم ایشان مهدی است». (۳۸)

روایات شیعه امامیه از رسول خدا و ائمه اطهار علیهم السلام بر امامت مهدی موعود علیه السلام

روایات شیعه امامیه از رسول خدا و ائمه اطهار علیهم السلام بر امامت مهدی موعود علیه السلام

و اما روایات امامیه از رسول خداصلی الله علیه و آله وسلم و ائمه‌علیهم السلام بر این که «مهدی موعود، امام دوازدهم، حجة بن الحسن العسکری علیهما السلام است»، زیاده از آن است که بتوان احصاء کرد و ذکر تمام موجود، موجب تطویل است، و بحمدالله در بسیاری از کتب احادیث عربیه و فارسیه موجود است؛ خصوص مجلد نهم [چاپ سنگی بحار و ترجمه آن از عالم فاضل، آقا رضا بن ملانصیر بن ملاعبدالله بن العالم الجلیل ملامحمد تقی مجلسی رحمه الله و مجلد سیزدهم چاپ سنگی بحار و ترجمه آن، و لکن در اینجا به ذکر چند حدیث، قناعت می‌کنیم:

اول

سلیم بن قیس هلالی، از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام در کتاب خود روایت کرده که از خود آن جناب، شنید که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: در بیان اولی الامر که: «تو یا علی! اول ایشانی... آن گاه شمردند تا امام حسن العسکری علیه السلام پس فرمود: آن گاه پسر او، حجت قائم اوصیای من، و خلفای من و منتقم از اعدای من که پُر می کند زمین را از عدل و داد، چنانکه پر شده از جور و ظلم».

دوم

فضل بن شاذان نیشابوری روایت کرده از سهل بن زیاد از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی که گفت: داخل شدم بر سید خود، علی بن محمد - یعنی امام علی نقی علیه السلام -؛ چون نظر حضرت بر من افتاد، فرمود: «مرحبا به تو ای ابوالقاسم! حقا که تو دوست مایی. گفتم: یابن رسول الله! اراده دارم که به تو عرض کنم معالم دین خود را اگر پسندیده تو باشد، بر آن ثابت باشم تا آن که ملاقات کنم با خدای خود. آن حضرت فرمود که: بیاور آنچه داری یا ابوالقاسم! گفتم که: می گویم: خدای تبارک و تعالی یکی است و او را مثل و مانند نیست، و خارج از دو حد است که آن حد ابطال و حد تشبیه است، و او سبحانه و تعالی جسم نیست، و صورت نیست، و عرض نیست، و جوهر نیست؛ بلکه او جل جلاله، جسم دهنده جسم‌ها و صورت بخشنده صورت‌ها و آفریننده اعراض و جوهرهاست، و پروردگار هر چیزی و مالک و جاعل و محدث آن چیز است؛ می گویم که محمّد، بنده و رسول اوست و خاتم پیامبران است و بعد از او، تا روز قیامت، پیغمبری نیست؛ و می گویم که شریعت او، ختم کننده شریعت است و بعد از آن شریعت، تا روز قیامت، شریعتی نیست؛ و می گویم که امام و خلیفه و ولی امر بعد از او، امیر المؤمنین، علی بن ابی طالب علیه السلام است، و بعد از او، فرزند او حسن، و بعد از او، حسین، پس علی بن الحسین، پس محمّد بن علی، پس جعفر بن محمد، پس موسی بن جعفر، پس علی بن موسی، پس محمد بن علی علیهم السلام، پس تو ای مولای من! امام علیه السلام فرمود: بعد از من، امام و خلیفه و ولی امر، فرزند من حسن است؛ پس مردمان را عقیده چگونه است درباره جانشین بعد از او؟ گفتم: بر چه وجه است آن، ای مولای من؟! فرمود: از آن جهت که نینند شخص او را و حلال نباشد بر زبان آوردن نام او تا خروج کند و پر گرداند زمین را از عدل و داد، آن چنان که پر شده باشد از جور و ظلم. عبدالعظیم علیه السلام گفت: پس گفتم: «اقرار کردم - یعنی به امامت حضرت امام حسن و خاتم او (یعنی امام زمان) نیز قائل شدم - و می گویم که دوست این امامان، دوست خداست و دشمن ایشان، دشمن خداست و طاعت ایشان - یعنی فرمان برداری نمودن از ایشان - طاعت و فرمان برداری خداست و معصیت ایشان - یعنی نافرمانی نمودن ایشان - معصیت و نافرمانی خداست؛ می گویم که معراج حق است، و پرسش در قبر حق است، و بهشت حق است، و دوزخ حق است، و صراط حق است، و میزان حق است، و قیامت حق و آینده است، و شکی در آن نیست و خدای تعالی خواهد برانگیخت هر کسی را که در قبرهاست و می گویم که فرائض واجبه، بعد از ولایت و دوستی خدا و رسول و ائمه، نماز است و زکات و روزه و حج و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر». امام علیه السلام فرمود: ای ابوالقاسم! به خدا قسم که این اعتقاد که تو داری و عرض کردی، دین خداست؛ آن دینی که پسندیده است آن را از برای بندگان خود؛ ثابت باش بر آن که خدای تعالی ثابت بدارد تو را به قول ثابت در دنیا و در آخرت».

سوم

و نیز روایت کرده از محمّد بن عبدالجبار که گفت: گفتم به خواجه و مولای خود، حسن بن علی علیهما السلام که: «ای فرزند

رسول خدا! فدای تو گردانند مرا خداوند! دوست می‌دارم که بدانم اسم امام و حجت خدا بر بندگان خدا، بعد از تو کیست؟ آن حضرت فرمود: امام و حجت بعد از من، پسر من است که هم نام و هم کنیه رسول خداست و آخرین خلفای اوست. گفتم: کیست او؟ یعنی آن امام که پسر توست، از که بوجود خواهد آمد؟ فرمود: از دختر پسر قیصر پادشاه روم. بدان و آگاه باش که زود باشد که متولّد گردد، پس غایب شود از مردمان غایب شدنی دراز؛ بعد از آن ظاهر شود و بکشد دجال را و پر کند زمین را از عدل و داد، همچنان که پر شده باشد از جور و ظلم. و حلال نیست احدی را که پیش از خروج او، او را به نام و کنیه ذکر کند. و فرمود: صلوات خدا بر او باد!.

چهارم

و نیز روایت کرده از احمد بن اسحاق بن عبد الله الأشعری که گفت: شنیدم از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که می‌گفت: «حمد و سپاس آن خداوندی را که مرا از دنیا بیرون نبرد تا به من نمود [نشان داد] خَلَف را که بعد از من است و شبیه‌ترین مردمان است به حضرت رسول خداصلی الله علیه و آله وسلم از روی خَلق و خُلُق. محافظت خواهد نمود خداوند تعالی او را در زمان غایب بودنش، و بعد از آن، او را ظاهر خواهد گردانید؛ پس پُر خواهد کرد زمین را از عدل و داد، همچنان که پر شده باشد از ظلم و جور».

پنجم

و نیز روایت کرده از محمد بن علی بن حمزه بن الحسین بن عبیدالله بن العباس بن علی بن ابی طالب که گفت: شنیدم از امام حسن عسکری علیه السلام که می‌گفت: «متولّد شد ولی خدا و حجت خدا بر بندگان خدا و خلیفه بعد از من، در شب نیمه شعبان سال ۲۵۵ در طلوع فجر. اول کسی که او را شست، رضوان، خازن بهشت بود با جمعی از ملائکه مقربین که او را به آب کوثر سلسبیل شستند. بعد از آن شست او را عمّه من حکیمه خاتون، دختر امام محمّد بن علی رضاعی علیهما السلام (یعنی دختر امام جواد علیه السلام). از محمّد بن علی - که راوی این حدیث است - پرسیدند از مادر صاحب الامر علیه السلام؛ گفت: «مادرش ملیکه بود که در بعضی از روزها، او را سوسن، و در بعضی از ایام، ریحانه می‌گفتند، و صیقل و نرجس نیز از نام‌های او بود».

ششم

در «کفایة المهتدی» در احوال مهدی علیه السلام نقل کرده از کتاب «غیبت» حسن بن حمزه علوی طبری که فرمود: شیخ ابوعلی محمد بن همام در کتاب «نوادر الانوار» خود گفته که: خبر داد ما را محمد بن عثمان بن سعد زیّات گفت: شنیدم پدرم می‌گفت که از حضرت ابومحمّد - یعنی امام حسن عسکری علیه السلام - پرسیدند از معنی حدیثی که روایت کردند از پدران گرامی آن حضرت که ایشان فرمودند: خالی نمی‌ماند زمین از حجتی که خدای را باشد بر خلق، تا روز قیامت؛ هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناخته باشد، مرده است مردن جاهلیت؛ آن حضرت فرمود که: این حق است، همچنان که روز حق است؛ یعنی چنان که روز ظاهر و روشن است، این حدیث نیز، مبین و مبرهن است. پس گفتند: ای فرزند رسول خدا! کیست حجت و امام بعد از تو؟ فرمود: فرزند من، امام و حجت است بعد از من؛ هر کس بمیرد و او را نشناخته باشد، مرده است مردن جاهلیت؛ یعنی حکم آنها را دارد که زمان اسلام را در نیافته و کافر مرده‌اند. آگاه باش که او را غایب شدنی خواهد بود که حیران خواهند شد در آن، جاهلان، و هلاک خواهند شد در آن، مبطلان، و دروغ خواهند گفت در آن، وقت گذاران (یعنی کسانی که وقت خاصی برای ظهور آن حضرت تعیین می‌کنند). بعد از آن، خروج خواهد نمود؛ گویا نظر می‌کنم به علم‌هایی (پرچم‌هایی) که می‌درخشد و حرکت

می‌کند در بالای سر او در نجف کوفه». شیخ ابوعلی مذکور، از اعیان علمای ماست، و این کتاب، معروف به کتاب «انوار» است، و از آن غالب محدثین نقل می‌کنند، و شهید اول مکرر از آن در مجموعه‌های خود نقل می‌کند و محمد بن عثمان و پدرش از وکلای معروف امام زمانند.

هفتم

علی بن حسین مسعودی در «اثبات الوصیه» روایت کرده از سعد بن عبدالله، از هارون بن مسلم، از مسعده، به اسناد خود از حضرت کاظم علیه السلام که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم: «خداوند عزوجل، برگزید از روزها، روز جمعه را، و از شب‌ها، شب قدر را، و از ماه‌ها، ماه رمضان را، و برگزید مرا از رسولان، و برگزید پس از من، علی را، و برگزید پس از علی، حسن و حسین را، و برگزید پس از ایشان، نه تن را که نهمین ایشان، قائم ایشان است، و او ظاهر و باطن ایشان است».

هشتم

و نیز روایت کرده از حمیری به اسناد خود، از ابن ابی عمیر، از سعید بن غزوان، از ابی بصیر، از ابی جعفر باقر علیه السلام که فرمود: «از ما، بعد از حسین نه تن هستند که نهم ایشان، قائم ایشان است، و او افضل ایشان است».

نهم

و نیز روایت کرده از حمیری، از امیه بن علی قیسی، از هیثم تمیمی که گفت: فرمود ابو عبدالله علیه السلام: «هرگاه پی در پی شد سه اسم محمد و علی و حسن (امام نهم و دهم و یازدهم، نامشان به ترتیب، محمد و علی و حسن است) چهارم ایشان قائم ایشان است».

دهم

و نیز روایت کرده به سند مذکور، از یکی از راویان، از جابر جعفی، از حضرت باقر علیه السلام، از جابر بن عبدالله انصاری که گفت: «داخل شدم روزی بر [محضر] حضرت فاطمه، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در حالی که در جلو او لوحی بود که روشنایی آن، دیده‌ها را خیره می‌کرد؛ در آن سه اسم بود در ظاهر آن، و در باطن آن سه، و در یک طرف آن سه اسم و در طرف دیگر، سه اسم که دیده می‌شد از ظاهر او، آنچه در باطن او بود، و دیده می‌شد از باطن او، آنچه در ظاهر او بود؛ پس شمردم نام‌ها را دیدم دوازده اسم است. گفتم: کیستند اینها؟ فرمود: این نام‌های اوصیاست از فرزندان من که آخر ایشان قائم است. جابر گفت: پس دیدم در آن، محمد را در سه موضع، و علی را در سه موضع؛ یعنی علی بن ابی طالب و علی بن الحسین و علی بن موسی الرضا، و محمد بن علی الباقر و محمد بن علی الجواد و محمد بن الحسن امام زمان علیهم السلام». (۳۹)

باب ششم: برخی از معجزات صادره از آن بزرگوار

توضیح

امامت آن حضرت، به معجزات باهرات و خوارق عادات - که از آن جناب صادر شده در ایام غیبت صغری و رفت و آمد خواص و نواب، نزد آن حضرت - ثابت می‌شود و به آن، ثابت شود حیات و مهدویت آن جناب؛ زیرا در میان مسلمین، کسی نباشد که آن جناب را در زمانی، امام داند و غیر او را مهدی موعود داند. و معجزات آن حضرت بسیار است و اکابر دانشمندان معروف به صلاح

و صدق و فضل، در نزد خاصه و عامه، آنها را نقل کرده‌اند. شیخ جلیل، فضل بن شاذان در «غیبت» خود روایت کرده از احمد بن محمد بن ابی نصر، از حماد بن عیسی، از عبدالله بن ابی‌یعفور که گفت: حضرت ابو عبدالله جعفر بن محمد علیهما السلام فرمود: «هیچ معجزه‌ای از معجزات پیغمبران و اوصیای ایشان نیست، مگر آن که ظاهر خواهد گردانید خدای تعالی مانند آن را به دست قائم ما، به جهت اتمام حجّت بر اعداء».

اول

در «کفایه المهتدی» نقل کرده از شیخ ابو عبدالله، محمد بن هبه الله طرابلسی، در کتاب «فَرْجِ کَبیر» (۴۰) که روایت نمود به سند خود از «ابی‌الادیان» - که یکی از چاکران حضرت عسکری علیه السلام بود - که او گفت: «به خدمت آن حضرت شتافتم، آن جناب را بیمار و ناتوان یافتم. آن جناب نامه‌ای چند نوشته، به من داد و فرمود: این نامه‌ها را به مدائن رسان و به فلان و فلان از دوستان ما بسپار و بدان که بعد از پانزده روز دیگر، به این بلده خواهی رسید و آواز نوحه از خانه من خواهی شنید و مرا در غسلگاه خواهی دید. ابوالادیان می‌گوید که گفتم: ای مولای من! چون این واقعه عظیم روی دهد، حجّت خدا و راهنمای ما چه کس خواهد بود؟ فرمود: آن کسی که جواب نامه‌های مرا از تو طلب نماید. گفتم: زیاده از این هم اگر نشانی مقرر فرمایی، چه شود؟ فرمود: آن کسی که بر من نماز گزارد، او حجّت خدا و راهنما و امام و قائم به امر است بعد از من. پس نشانی بیشتری از آن سرور، طلب نمودم؛ فرمود: آن کسی که خبر دهد به آنچه در همیان (کیسه پول) است. پس، هیبت آن حضرت مرا مانع آمد که بیرسم که: چه همیان و کدام همیان و چه چیز است در همیان؟. پس، از سامره بیرون آمدم و نامه‌ها را به مدائن رسانیدم و جواب آن مکاتیب را گرفتم و باز گشتم، و روز پانزدهم بود که داخل سامراء شدم، بر وجهی که آن حضرت، به معجزه از آن خبر داده بود، آواز نوحه از خانه آن سرور شنیدم و نعش او را در غسلگاه دیدم و برادرش جعفر را بر در خانه آن حضرت دیدم که مردمان دور او جمع شده بودند و به او تسلیت می‌گفتند. با خود گفتم: اگر امام بعد از امام حسن، او باشد، پس امر امامت، باطل خواهد شد؛ زیرا می‌دانستم که نبیذ (شراب) می‌آشامد و طنبور می‌زند و قمار می‌بازد. پس، او را تسلیت گفتم و هیچ چیز از من نپرسید و جواب نامه‌ها نطلبید. بعد از آن، خادمی بیرون آمد و به جعفر گفت: ای خواجه من! برادر تو را کفن کردند؛ برخیز و بر او نماز بگزار! برخاست و به آن خانه درآمد، و شیعیان، گریان به آن منزل درآمدند؛ در آن حال، امام علیه السلام را کفن کرده بودند و بر روی نعش گذاشته بودند؛ جعفر پیش رفت که نماز بگزارد؛ چون قصد آن کرد که تکبیر بگوید، دیدم کودکی پیدا شد، گندم گون و مُجَعَد موی، ردای او را کشید و فرمود: ای عمو! من به نماز کردن بر پدر خود از تو سزاوارترم! جعفر، متغیر اللون به کنار رفت، و آن برگزیده، بر پدر بزرگوار نماز گزارد و او را در پهلوی مرقد پدر بزرگوارش، امام علی نقی علیه السلام دفن نمود. بعد از آن، به من خطاب فرمود: جواب‌های نامه‌ها را بیاور! جواب‌های نامه‌ها را دادم به او و با خود گفتم: این دو نشان! و نشان همیان ماند. نشسته بودیم که چند تن از قم رسیدند و از حال امام پرسیدند و دانستند که آن حضرت رحلت نموده؛ گفتند: جانشین او کیست؟ جعفر را نشان دادند؛ پس بر او سلام کردند و تسلیت گفتند و گفتند: نامه‌ها داریم و مالی است با ما که گفته‌اند به آن حضرت برسانیم؛ چه باید کنیم؟ جعفر گفت: به خادمان من بسپارید! گفتند: به ما بگوی که نامه را چه کسان نوشته‌اند و مال چقدر است؟ جعفر، خشمناک برخاست و جامه‌های خود را تکانید و گفت: می‌خواهند که از غیب خبر دهم! آن جماعت، حیران شده بودند، که خادمی بیرون آمد و گفت: «ای اهل قم!» و یک‌یک را نام برد که با شما نامه فلان و فلان است و همیانی است که در آن هزار دینار است و از آن جمله، ده دینار مطلقاًست. پس نامه را با آن همیان به آن خادم دادند و گفتند: بی‌شبهه، آن کسی که او را فرستاده، او امام است».

دوم

روایت کرده از محمد بن یحیی فارسی، از شخصی که آزاد کرده خدیجه، دختر حضرت جواد علیه السلام بود، او گفت: قومی از سادات از اهل مدینه قائل بودند به حقّ یعنی امامت امامان شیعه، پس می‌رسید به ایشان، هدایای ابی محمد عسکری در وقت معینی؛ پس چون حضرت وفات کرد، برگشتند گروهی از ایشان، از اعتقاد به خَلَف - یعنی امام زمان علیه السلام -؛ پس وارد شد آن هدایا بر آن کسانی که ثابت مانده بودند بر اعتقاد به آن جناب بعد از پدر بزرگوارش علیهما السلام و قطع شد از باقی، و دیگر به ایشان برنگشت.

سوم

و نیز روایت کرده از ابی الحسن، احمد بن عثمان عمّری، از برادرش، ابی جعفر، محمد بن عثمان که گفت: مردی از اهل سودا (۴۱) - که اطراف کوفه است - مال بسیاری حمل کرد از برای صاحب الزمان علیه السلام؛ پس حضرت رد نمود مال را بر او و به او گفت: «حق پسر عموهای خود را از آن بیرون کن! و آن چهارصد درهم است». در دست او مزرعه‌ای بود از فرزندان عمویش؛ پس بعضی از منافع آن را به آنها داد و بعضی را نگاه داشت؛ وقتی نظر کرد در حساب مال، دید که آنچه از پسر عموهایش با اوست، چهارصد درهم است؛ چنانکه حضرت فرموده بود. و نیز روایت کرده از ابی الحسن عمّری که گفت: «حمل نمود مردی از قائلین به حق یعنی امامت امامان شیعه، مالی را به سوی صاحب الزمان علیه السلام، مفضلاً (۴۲) با نامه‌های قومی از مؤمنین، و میان هر دو اسم را فاصله گذاشته بود، و از غیر ایشان، ده اشرفی برده بود به اسم زنی که مؤمنه نبود؛ پس جمیع مال را قبول فرمود، و نوشت در هر فاصله‌ای، رسید مال آن شخص را، و آن ده اشرفی را برگرداند بر آن زن، و در زیر اسم او نوشت: «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» (۴۳)

چهارم

و نیز روایت کرده از عبدالله سفیانی که گفت: «مالی از جانب مرزبانی به آن حضرت علیه السلام رساندم که در آن بود دست‌بند طلایی؛ پس همه را قبول فرمود و دست‌بند را ردّ کرد و امر فرمود به شکستن آن. پس آمدم به نزد مرزبانی و به او گفتم آنچه را به آن، مأمور شدم؛ پس شکستیم آن را؛ یافتیم در آن، یک مثقال برنج و آهن و مس؛ پس آن را از او بیرون آوردیم و فرستادیم نزد آن حضرت؛ پس قبول فرمود».

پنجم

و نیز روایت کرده از علی بن سنان موصلی، از پدرش که گفت: «چون حضرت ابو محمد علیه السلام وفات کرد، جماعتی از قم و بلاد جَبَل، با اموالی که معمولاً می‌آوردند، وارد شدند. ایشان را خبری از فوت آن حضرت نبود؛ پس چون رسیدند به سامراء و سؤال کردند از آن جناب، به آنها گفتند که وفات کرده؛ گفتند: پس از او کیست؟ گفتند: جعفر، برادرش. پس از او سؤال کردند؛ (و سراغ جعفر را گرفتند) گفتند: برای سیر و تنزه بیرون رفته و در زورقی (قایقی) نشسته در دجله، شرب خمر می‌کند و با او سرایندگانند. آن قوم با یکدیگر مشورت کردند و گفتند: این صفت امام نیست. بعضی از ایشان گفتند: برویم و این اموال را برگردانیم به صاحبانشان. ابوالعَیّاس محمد بن احمد بن جعفر حمیری قمی گفت: تأمیل کنید تا جعفر برگردد و در امر او تفحص کنیم. چون برگشت، داخل شدند بر او و سلام کردند و گفتند: ای سید ما! ما از اهل قم هستیم، در ما جماعتی از شیعه و غیر شیعه‌اند و ما حمل می‌کردیم برای سید خود، ابو محمد عسکری علیه السلام اموالی. گفت: کجاست آن مال‌ها؟ گفتند: با ماست. گفت: تحویل نمایید آن را به نزد من! گفتند: برای این اموال، جسری (پلی) است که راه به آن است. گفت: آن چیست؟ گفتند: ... ما هروقت که مال‌ها را می‌آوردیم، سید ما می‌فرمود که همه مال فلان مقدار است؛ از فلان، این مقدار، و از نزد فلان، آن قدر، تا

آن که تمام نام‌های مردم را می‌برد و می‌فرمود که بر نقش مهر کیسه‌ها چیست. جعفر گفت: دروغ می‌گویید! و بر برادرم می‌بندید چیزی را که نمی‌کرد؛ این علم غیب است. پس آن قوم چون سخن جعفر را شنیدند، بعضی به بعضی نگاه کردند. پس گفت: این مال را بردارید به نزد من آرید! گفتند: ما قومی هستیم که ما را اجاره کردند. ما آن را از سید خود، حسن علیه السلام دیده بودیم؛ اگر تو امامی، آن مال‌ها را برای ما وصف کن، و گرنه به صاحبانش برمی‌گردانیم، هرچه می‌خواهند در آن مال‌ها بکنند! جعفر رفت نزد خلیفه - و او در سامراء بود - و از ایشان شکایت کرد؛ چون در نزد خلیفه حاضر شدند، خلیفه به ایشان گفت: این اموال را بدهید به جعفر! گفتند: أصلح الله الخلیفه! ما اجیر و وکیل صاحبان این اموال هستیم، و ما را امر کردند که تسلیم نکنیم آنها را مگر به علامت و دلالتی که عادت، بر همین جاری شده بود با ابی‌محمد علیه السلام. خلیفه گفت: چه بود آن دلالتی که با ابی‌محمد علیه السلام بود؟ آنها گفتند: وصف می‌کرد برای ما اشرفی‌ها را و صاحبان آن را و اموال را و مقدار آن را؛ پس چون چنین می‌کرد، مال‌ها را به او تسلیم می‌کردیم، و چند مرتبه بر او وارد شدیم، و این بود علامت ما با او، و حال وفات کرده؛ پس اگر این مرد، صاحب این امر است، پس به‌پا دارد برای ما آنچه را به‌پا می‌داشت برای ما برادر او، و گرنه مال را برمی‌گردانیم به صاحبانش که آن را فرستادند به توسط ما. جعفر گفت: یا امیرالمؤمنین! اینها قومی دروغ گویند و بر برادرم دروغ می‌بندند، و این، علم غیب است. خلیفه گفت: آن قوم، رسولانند؛ «وَمَا عَلَيَّ الرِّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ»؛ جعفر، مبهوت شد و جوابی نیافت، و آن جماعت گفتند: امیرالمؤمنین بر ما احسان کند و فرمان دهد به کسی که ما را بدرقه کند تا از این بلد بیرون رویم. پس به شخصی امر کرد ایشان را بیرون کرد؛ چون از بلد بیرون رفتند، پسری به نزد ایشان آمد که نیکوترین مردم بود در صورت، پس ایشان را صدا کرد که: ای فلان، پسر فلان! و ای فلان، پسر فلان! اجابت کنید مولای خود را! پس به او گفتند: تو مولای مایی؟! گفت: معاذ الله! من بنده مولای شمایم؛ بروید به نزد آن جناب! گفتند: با او رفتیم تا آن که داخل شد به خانه مولای ما، امام حسن علیه السلام؛ پس دیدیم فرزند او قائم را، بر سریری نشسته، که گویا پاره ماه است، و بر بدن مبارکش جامه سبزی بود؛ سلام کردیم بر آن جناب، و سلام ما را جواب داد. آن‌گاه فرمود: همه مال، فلان قدر است و مال فلان، چنین است، و پیوسته وصف می‌کرد تا آن که جمیع مال را وصف کرد، و وصف کرد جامه‌های ما را، و سواری ما را، و آنچه با ما بود از چهارپایان. پس افتادیم به سجده برای خدای تعالی، و زمین را در پیش روی او بوسیدیم؛ آن‌گاه سؤال کردیم از هرچه می‌خواستیم و او جواب داد. اموال را حمل کردیم به سوی آن جناب، و ما را امر فرمود که دیگر چیزی به سوی سامراء حمل نکنیم تا برای ما شخصی را در بغداد منصوب فرماید که اموال را به نزد او حمل کنیم، و از نزد او، توقیعات بیرون بیاید. گفتند: پس، از نزد آن جناب مراجعت کردیم و عطا فرمود به ابوالعباس، محمّد بن جعفر حمیری قمی، مقداری از حنوط و کفن، و به او فرمود: خداوند، بزرگ نماید اجر تو را در نفس تو. راوی گفت: «چون ابوالعباس به عقبه همدان رسید، تب کرد و وفات نمود. و بعد از آن، اموال حمل می‌شد به بغداد، نزد کسانی که حضرت منصوب کرده بود، و بیرون می‌آمد از نزد ایشان، توقیعات».

نشستم

در کتاب «عیون المعجزات» نیز روایت کرده از محمّد بن جعفر که گفت: «بیرون رفت یکی از برادران ما به عزم عسکر - یعنی سامراء - برای امری از امور، گفت: پس وارد عسکر شدم و من ایستاده بودم در حال نماز که دیدم مردی آمد و کیسه‌ای مهر کرده در پیش روی من گذاشت و من نماز می‌خواندم. چون از نماز فارغ شدم و مهر آن کیسه را شکستم، دیدم در آن رقعته‌ای است که شرح شده در آن، آنچه من برای آن بیرون آمده بودم، پس، از عسکر مراجعت کردم».

هفتم

و نیز روایت کرده از محمّد بن احمد که گفت: شکایت کردم از یکی از همسایگان خود که متأذی بودم از او، و از شرّ او ایمن نبودم؛ تویع مبارک صادر شد که: «به زودی کفایت امر او، از تو خواهد شد؛ پس، خدای تعالی منت گذاشت بر من به مردن او در روز دوم».

هشتم

و نیز روایت کرده از ابی محمّد ثمالی، گفت: «نوشتم برای دو مقصد، و خواستم که بنویسم در مقصد سوم خود، پس در نفس خود گفتم: شاید آن جناب علیه السلام این را کراهت داشته باشد؛ پس تویع شریف رسید در آن دو مقصد و آن مقصد سوم، که در نفس خود پنهان کردم و آن را نوشته بودم».

نهم

و نیز روایت کرده که: «تویعی رسید درباره احمد بن عبدالعزیز که او مرتد شده، و متبیین شد ارتداد او بعد از وصول تویع، به یازده روز».

دهم

و نیز روایت کرده از علی بن محمّد صیمری، که نوشت و درخواست کفنی کرد؛ آن حضرت نوشت به او که: «تو محتاج می‌شوی به آن، در سال هشتاد (ظاهراً یعنی دویست و هشتاد)، و اما دو جامه برای او فرستاد؛ پس وفات کرد در سال هشتاد» (۴۴)

باب هفتم: برخی از تکالیف مردم نسبت به امام عصر علیه السلام

اول

مهموم بودن برای آن جناب علیه السلام در ایام غیبت و مفارقت. و در «عیون» از جناب امام رضا علیه السلام روایت است که در ضمن خبری متعلق به آن جناب فرمود: «چه بسیار مؤمنه و چه بسیار مؤمنی که متأسف و حیران و محزونند در وقت فقدان ماء معین، یعنی حضرت حجت علیه السلام». در فقرات شریفه دعای ندبه معروفه که در عید غدیر و قربان و فطر و روز جمعه و شب آن باید خواند، اشاره شده به این مطلب که حاصل مضمون بعضی از آن فقرات، این است: «کاش می‌دانستم که تو در کجا اقامت نمودی؟ و کدام زمین و خاک، تو را [در] بر گرفته؟ آیا به رضوی جای داری یا ذی طوی گران است بر من که خلق را ببینم و تو دیده نشوی، و نشنوم از تو، نه آوازی و نه رازی. گران است بر من، که احاطه کند به تو بلا، نه به من، و نرسد به تو از من، نه ناله‌ای و نه شکایتی. جانم فدای تو؛ غایبی که از ما کناره نداری! جانم فدای تو؛ دور شده‌ای که از ما دوری نگرفتی! جانم فدای تو؛ که آرزوی هر مشتاق و آرزومندی از مرد و زن، که تو را یاد آورند و ناله کنند! گران است بر من، که من بر تو بگریم و خلق، از تو دست کشیده باشند. گران است بر من، آن که جاری شود بر تو آنچه جاری شده، نه بر ایشان. آیا معینی هست که طولانی کنم با او گریه و ناله را؟ آیا جزع کننده‌ای هست که من او را بر جزعش یاری کنم هر آن گاه که خلوتی شد؟ آیا به چشمی خاشاکی رفته (کنایه از بسیاری گریه است)؟ که چشم من او را بر آن حالت مساعدت کند؟ آیا به سوی تو راهی هست - ای پسر احمد! - که به حضور جناب مشرف شوند؟ آیا متصل می‌شود روز ما به فردای او که محظوظ شویم و بهره بریم؟ کی وارد می‌شویم بر چشمه سارهای سیراب کننده که سیراب شویم؟ کی سیراب می‌شویم از آب گوارای تو؛ که تشنگی به طول انجامید؟ کی صبح و شام، به خدمت

خواهیم رسید؟ کی تو ما را می‌بینی و ما تو را، و حال آن که لوای ظفر و نصرت برافراشته شده [باشد]؟». تا آخر دعا، که نمونه‌ای است از درد دل آن که جامی از چشمه محبت آن جناب نوشیده، و سزاوار است او را که به امثال این کلمات، درد دلی کرده و بر آتش هجرانش، کفی از آب شور (یعنی اشک چشم) پاشد.

دوم

از تکالیف قلبیه، انتظار فرج آل محمد علیهم السلام در هر آن، و انتظار ظهور دولت قاهره و سلطنت ظاهره مهدی آل محمد علیهم السلام، و پر شدن زمین از عدل و داد، و غالب شدن دین اسلام بر جمیع ادیان [می‌باشد] که خدای تعالی به نبی اکرم خود خبر داده و وعده فرموده؛ بلکه بشارت آن را به جمیع پیغمبران و امت‌ها داده که: روزی خواهد آمد که جز خدای تعالی کسی را پرستش نکنند، و چیزی از دین نماند که از بیم احدی، در پرده ستر و حجاب بماند، و بلا و شدت، از حق پرستان برود؛ چنان که در زیارت مهدی آل محمد علیهم السلام است که: «السَّلَامُ عَلَى الْمَهْدِيِّ الَّذِي وَعَدَ اللَّهُ بِهِ الْأُمَّمَ أَنْ يَجْمَعَ بِهِ الْكَلِمَ وَيُلِمَّ بِهِ الشَّعَثَ وَيَمْلَأَ بِهِ الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطًا وَيُنْجِزَ بِهِ وَعْدَ الْمُؤْمِنِينَ». ترجمه: سلام بر مهدی! آن که [خدا] وعده داده به او جمیع امت‌ها را که جمع کند به وجود او کلمه‌ها را - یعنی اختلاف را از میان ببرد و دین یکی شود - و گرد آورد به او پراکنندگی‌ها را، و پُر کند به او زمین را از عدل و داد، و انفاذ فرماید به سبب او، وعده فرجی که به مؤمنین داده. شیخ نعمانی در کتاب «غیبت» روایت کرده از علاء بن سیابه از ابی عبدالله، جعفر بن محمد علیهما السلام که فرمود: «کسی که بمیرد از شما و منتظر باشد این امر را مانند کسی است که در خیمه‌ای باشد که از آن حضرت قائم علیه السلام است». و نیز روایت نموده از ابوبصیر از آن جناب که فرمود: «آیا خبر ندهم شما را به چیزی که قبول نمی‌کند خداوند عملی را از بندگان، مگر به آن؟ گفتیم: بلی! پس فرمود: شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، و اقرار به آنچه خداوند امر فرموده، و دوستی ما، و بیزاری از دشمنان ما، و انقیاد و تسلیم امامان معصوم بودن، و ورع، و اجتهاد، و آرامی، و انتظار کشیدن برای قائم علیه السلام. آن گاه فرمود: به درستی که برای ما دولتی است که خداوند آن را می‌آورد هر وقتی که خواست. آن گاه فرمود: هر کسی که خوش دارد که از اصحاب قائم علیه السلام باشد، پس انتظار کشد، و عمل کند با ورع و محاسن اخلاق در حالی که انتظار دارد. پس اگر بمیرد و قائم علیه السلام پس از او خروج کند، هست برای او از اجر، مثل اجر کسی که آن جناب را درک کرده؛ پس کوشش کنید و انتظار کشید؛ هنیئاً هنیئاً برای شما ای عصابه مرحومه (یعنی ای گروهی که مشمول رحمت خدا هستند)». و شیخ صدوق در «کمال الدین» روایت کرده از آن جناب که فرمود: «از دین ائمه است ورع و عفت و صلاح و انتظار داشتن فرج آل محمد علیهم السلام». و نیز از جناب رضاعلیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «افضل اعمال امت من، انتظار فرج است از خداوند عزوجل». نیز روایت کرده از امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود: «منتظر امر ما، مانند کسی است که در خون خود غلطیده باشد در راه خداوند». شیخ طبرسی در «احتجاج» روایت کرده که توقیعی از حضرت صاحب الامر علیه السلام بیرون آمد، به دست محمد بن عثمان، و در آخر آن مذکور است که: «دعا بسیار کنید برای تعجیل فرج؛ به درستی که فرج شما در آن است». و شیخ برقی در «محاسن» از آن جناب روایت کرده که به مردی از اصحاب فرمود که: «هر که از شما بمیرد با دوستی اهل بیت و انتظار کشیدن فرج، مثل کسی است که در خیمه جناب قائم علیه السلام باشد». و در روایت دیگر: «بلکه مثل کسی است که با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم باشد». و در روایت دیگر: «مانند کسی است که در پیش رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شهید گردد». و نیز از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «هر که انتظار برد ظهور حجت دوازدهمی را، مانند کسی است که شمشیر خود را برهنه کرده و در پیش روی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم، دفع دشمنان آن حضرت می‌کند». و برقی از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود: «افضل عبادت مؤمن، انتظار کشیدن فرج حق است».

سوم

از تکالیف، دعا کردن است برای حفظ وجود مبارک امام عصر علیه السلام از شرور شیاطین انس و جن، و طلب تعجیل نصرت و ظفر و غلبه بر کفار و ملحدین و منافقین برای آن جناب؛ و این، نوعی است از اظهار بندگی، و رضای به آنچه خدای تعالی وعده فرموده که چنین گوهر گران‌بهایی را - که در خزانه قدرت و رحمت خود پرورده، و بر چهره آن حجاب عظمت و جلالت کشیده - در روزی که خود مصلحت داند، ظاهر و دنیا را از پرتو شعاع آن روشن نماید. و با چنان وعده منجز حتمی، در دعای ما برای آن حضرت، جز ادای رسم بندگی و اظهار شوق، و زیادت‌ی محبت و ثواب و رضا به موهبت کبرای خداوندی، اثری ظاهر نباشد؛ اگرچه بسیار تحریص و تأکید فرمودند در دعای برای آن حضرت علیه السلام در غالب اوقات. سید جلیل، علی بن طاووس، در فصل هشتم از کتاب «فلاح السائل» بعد از ذکر ترغیب در دعای برای اخوان، فرمود که: «هر گاه این همه فضل دعاست برای برادران تو، پس چگونه خواهد بود فضل دعا کردن برای سلطان تو؛ که او سبب وجود توست؛ و تو اعتقاد داری که اگر نبود آن جناب، نمی‌آفرید خداوند تو را و نه احدی از مکلفین را، در زمان او و زمان تو؛ و این که لطف وجود او علیه السلام، سبب است از برای هر چه که تو و غیر تو در آنید؛ و سبب است از برای هر خیر که می‌رسد به آن. پس حذر کن و باز حذر کن از این که مقدم بداری نفس خود را، یا احدی از خلائق را در ولا- و دعا، بر آن جناب علیه السلام، و حاضر کن قلب و زبان خود را در دعای از برای این سلطان عظیم‌الشأن! و حذر کن از این که اعتقاد کنی که من این کلام را گفتم برای این که آن جناب به دعای تو محتاج است؛ هیئات! که اگر این را معتقد شوی، پس تو مریضی در اعتقاد و دوستی خود. بلکه این را گفتم برای آن چیزی که تو را شناساندم از حق عظیم آن جناب بر تو، و احسان بزرگ او بر تو، و به جهت این که هر گاه دعا کردی برای او پیش از دعا کردن برای نفس خود - برای آن که عزیز است نزد تو - نزدیک‌تر خواهد بود آن که خداوند جل جلاله، ابواب اجابت را در پیش روی تو باز نماید؛ زیرا تویی که ابواب قبول دعا را به سبب گناهان، به روی خود بستنی. پس هر گاه دعا کردی برای این مولای خاص، در نزد مالک احیاء و اموات، امید است به جهت آن وجود مقدس، خداوند، ابواب اجابت را باز نماید؛ پس تو در دعا کردن برای نفس خود و برای آن که دعا می‌کنی برای او، داخل شوی در زمره اهل فضل او، و فرا می‌گیری رحمت خداوند جل جلاله تو را، و کرم و عنایت او به تو؛ زیرا که چنگ زدی در دعا به جبل او. ذکر چند دعا در رابطه با امام عصر (عج) سید رضی الدین علی بن طاووس رحمه الله در کتاب «فلاح السائل» بعد از کلام سابق فرموده: «از جمله روایات، روایتی است که ذکر کرده آن را جماعتی از اصحاب ما؛ و ما اختیار نمودیم خبری را که ذکر کرده آن را ابن ابی‌قره در کتاب خود به اسناد خود از صالحین علیهم السلام که فرمود: مکرر بخوان در شب بیست و سوم از ماه رمضان، در حالت ایستاده و نشسته، و بر هر حالتی که باشی، و در تمام آن ماه، و هر قسم که ممکن شود تو را، و هر زمان دیگر؛ می‌گویی بعد از تمجید کردن خدای تعالی و صلوات بر پیغمبر و آل او علیهم السلام: «اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيَّكَ الْقَائِمَ بِأَمْرِكَ، الْحَجَّجَةَ بْنَ الْحَسَنِ الْمَهْدِيَّ عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ أَفْضَلَ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ، وَلِيًّا وَحَافِظًا وَقَائِدًا وَنَاصِرًا وَدَلِيلًا وَمُؤَيِّدًا حَتَّى تُشِيكَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا وَتُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوْلًا وَعَرْضًا وَتَجْعَلَهُ وَذُرِّيَّتَهُ مِنَ الْأَيْمَةِ الْوَارِثِينَ. اللَّهُمَّ انصُرْهُ وَأَنْصُرْهُ بِهِ وَاجْعَلِ النَّصِيرَ مِنْكَ عَلَى يَدِهِ وَاجْعَلِ النَّصِيرَ لَهُ وَالْفَتْحَ عَلَى وَجْهِهِ وَلَا تُوَجِّهِ الْأَمْرَ إِلَى غَيْرِهِ. اللَّهُمَّ أَظْهِرْ بِهِ دِينَكَ وَسَيِّئَةَ نَبِيِّكَ حَتَّى لَا يَسْتَخْفِيَ بِشَيْءٍ مِنَ الْحَقِّ مَخَافَةً أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَرْغَبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةِ كَرِيمَةٍ تُعَزُّ بِهَا الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ وَتُدَلُّ بِهَا النُّفَاقَ وَأَهْلَهُ وَتَجْعَلُنَا فِيهَا مِنَ الدُّعَاةِ إِلَى طَاعَتِكَ وَالْقَادَةِ إِلَى سَبِيلِكَ وَآتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ وَاجْمَعْ لَنَا خَيْرَ الدَّارَيْنِ وَأَقْضِ عَنَّا جَمِيعَ مَا تُحِبُّ فِيهِمَا وَاجْعَلْ لَنَا فِي ذَلِكَ الْخَيْرَةَ بِرَحْمَتِكَ وَمَنْكَ فِي عَافِيَةِ آمِينَ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَزِدْنَا مِنْ فَضْلِكَ وَيَدِّكَ الْمَلَأَ فَإِنَّ كُلَّ مُعْطٍ يَنْقُصُ مِنْ مَلِكِهِ وَعَطَاؤُكَ يَزِيدُ فِي مَلِكِكَ» (۴۵) و ثقة الاسلام، در «کافی» روایت نموده از محمد بن عیسی، به اسناد خود از بعضی از صالحین علیهم السلام که فرمود: می‌گویی بعد از تحمید خداوند تبارک و تعالی و صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله

وسلم: «اللَّهُمَّ كُنْ لَوَيْكِكَ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيًّا وَحَافِظًا وَنَاصِرًا وَدَلِيلًا وَقَائِدًا وَعَيْنًا حَتَّى تُشَكِّنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا وَتُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا». (۴۶) و شیخ ابراهیم کفعمی - در «مصباح» - دعا را چنین نقل نموده: «اللَّهُمَّ كُنْ لَوَيْكِكَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْمَهْدِيِّ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيًّا وَحَافِظًا وَقَائِدًا وَنَاصِرًا وَدَلِيلًا وَعَيْنًا حَتَّى تُشَكِّنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا وَتُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا».

چهارم

صدقه دادن است - به آنچه میسر شود، در هر وقت - برای حفظ وجود مبارک امام عصر علیه السلام و ما این مطلب را در کتاب «کلمه طیبه» توضیح دادیم به این که: هر صدقه ای که انسان می دهد به هر کس، برای هر فایده و غرضی که در نظر گرفته، یا برای نفس خود است، یا برای محبوب عزیزی که در نزد او گرامی است و متوقف است - به حسب ظاهر - اصلاح بسیاری از امور معاش و معاد او به وجود سلامتی او؛ چون معلّم ناصح، پدر و مادر، فرزند، عیال، اخوان و امثال ایشان؛ مثلاً در حالت مرض یا سفر کردن یکی از ایشان، صدقه می دهد به جهت صحت و سلامتی او. و خیر آن - بالاخره - برمی گردد به خود او؛ زیرا صحت عالم، سبب سلامتی دین اوست، و سلامتی فرزند، باعث قلت یا برطرف شدن زحمت و کلفت و بقای نام نیک او و استمرار طلب مغفرت برای اوست و هکذا. و چون به برهان عقل و نقل و وجدان، هیچ نفسی عزیزتر و گرامی تر نیست و نباید باشد از وجود مقدّس امام عصر علیه السلام؛ بلکه باید محبوب تر از نفس خویش باشد؛ که اگر چنین نباشد، در ایمان، ضعف و نقصان، و در اعتقاد، خلل و سستی است؛ چنان که به اسانید معتبره، از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روایت است که فرمود: «ایمان نیاورده احدی از شما، تا این که بوده باشم من و اهل بیت من، محبوب تر نزد او از جان و فرزند و تمام مردم». و چگونه چنین نباشد و حال آن که وجود و حیات و دین و عقل و صحت و عافیت و سایر نعم ظاهریه و باطنیه تمام موجودات، از پرتو آن وجود مقدّس و اوصیای اوست؛ و چون ناموس عصر، و مدار دهر، و منیر آفتاب و ماه، و سبب آرامی زمین و سیر افلاک در این اعصار، حضرت حجّیه بن الحسن علیهما السلام است، و جامه صحت و عافیت، اندازه قامت موزون آن نفس مقدّس، و شایسته قد معتدل آن ذات اقدس است، پس بر تمامی خودپرستان که تمامی اهتمامشان در حفظ و حراست و سلامتی نفس خویش است، چه رسد به آنان که جز آن وجود مقدّس، کسی را لایق هستی و سزاوار عافیت و تن درستی ندانند، لازم و متحتّم است که مقصود اولی و غرض اهمّ ایشان، از چنگ زدن به دامان هر وسیله و سببی که برای بقای صحت و استجلاب عافیت و قضای حاجت و دفع بلیات مقرر شده - چون دعا و تضرّع و تصدّق و توسّل - سلامتی و حفظ آن وجود مقدّس باشد.

پنجم

حجّ کردن و حجّ دادن به نیابت امام عصر علیه السلام، چنان که در میان شیعیان مرسوم بود در قدیم، و آن جناب، تقریر فرمودند. چنان که قطب راوندی رحمه الله در کتاب «خراجه» روایت کرده که: «ابومحمّد دعلجی، دو پسر داشت که یکی از آن دو، صالح بود - و او را ابوالحسن می گفتند و او مردگان را غسل می داد - و پسر دیگر او مرتکب محرّمات می شد. مردی از شیعیان، زری به ابومحمّد مذکور داد که به نیابت حضرت صاحب الامر علیه السلام حجّ کند - چنان که عادت شیعیان در آن وقت چنین بود - و ابومحمّد، قدری از آن زر را به آن پسر فاسد داد و او را با خود برد که برای حضرت حجّ کند. وقتی که از حجّ برگشت، نقل کرد که: در موقف - یعنی عرفات - جوان گندم گون نیکو هیأتی را دیدم که مشغول تضرّع و ابتهال و دعا بود، و چون من نزدیک او رسیدم، به سوی من التفات نمود و فرمود: ای شیخ! آیا حیا نمی کنی؟ من گفتم: ای سید من! از چه چیز حیا کنم؟ فرمود: به تو حجّه می دهند از برای آن کسی که می دانی و تو آن را به فاسقی می دهی که خمر می آشامد؛ نزدیک است که این چشم تو کور شود! پس بعد از برگشتن، چهل روز نگذشت مگر آن که از همان چشم که به آن اشاره شد، جراحتی بیرون آمد و از آن جراحت آن

چشم ضایع شد».

ششم

برخاستن از برای تعظیم شنیدن اسم مبارک آن حضرت، خصوص اگر به اسم مبارک قائم‌علیه السلام باشد؛ چنانکه سیره تمام اصناف امامیه - کثرهم الله تعالی - بر آن مستقر شده در جمیع بلاد، از عرب و عجم و ترک و هند و دیلم، و این خود کاشف باشد از وجود مأخذ و اصلی برای این عمل؛ اگرچه تاکنون به نظر نرسیده، و لکن از چند نفر از علما و اهل اطلاع، مسموع شد که ایشان خبری در این باب دیدند. بعضی از علما نقل کرده که این مطلب را سؤال کردند از عالم متبحر جلیل، سید عبد الله، سبط محدث جزایری، و آن مرحوم در بعضی از تصانیف خود جواب دادند که خبری دیدند که مضمون آن این است: «روزی در مجلس حضرت صادق علیه السلام اسم مبارک آن جناب برده شد، پس حضرت به جهت تعظیم و احترام آن، برخاست. و در اهل سنت، این عادت مرسوم است برای اسم مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم». سید احمد مفتی شافعی مکی معاصر، در سیره خود گفته: «جاری شد عادت بر این که مردم چون می‌شنوند ذکر وصف حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم را برمی‌خیزند به جهت تعظیم آن حضرت، و این برخاستن مستحسن است؛ چون در آن برخاستن، تعظیم پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم است، و به جا آورده‌اند این کار را بسیاری از علمای امت که به ایشان باید اقتدا نمود». حلبی، از علمای اهل سنت در سیره گفته که: «بعضی حکایت کرده‌اند از امام شیبکی شافعی [که جمع شد در نزد او بسیاری از علمای عصر او، پس خواند قصیده خوانی کلام صرصری را در مدح آن جناب صلی الله علیه و آله وسلم: قلیل لمدح المصطفی الخَطُّ بالذهب علی ورق من خط أحسن من کتب وأن تنهض الأشراف عند سماعه قیاماً صفوفاً أو جثياً علی الرکب پس در این حال، برخاست امام شیبکی و جمیع کسانی که در مجلس بودند؛ پس وجد عظیمی در آن مجلس شد».

هفتم

از تکالیف در ظلمات ایام غیبت، تضرع و مسألت از خداوند تبارک و تعالی، به جهت حفظ ایمان و دین از تطرُق (۴۷) شبهات شیاطین و زنادقه مسلمین، که زندقه کفر خود را به لباسی از کلمات حقّه پوشانیده‌اند چون دانه‌ای که صیاد در زیر دام پنهان کند، و پیوسته به آن، ضعفا را صید کنند و باطیل خود را به وسیله آن چند کلمه حقّه، در قلوب داخل کنند. چنان کار را بر اهل دیانت مشکل و مشتبه نمودند که راست شده وعده‌ای که صادقین علیهم السلام دادند؛ چنان که نعمانی در «غیبت» خود، از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «به درستی که از برای صاحب این امر، غیبتی است، که متمسک در آن غیبت به دین خود، مانند کسی است که به دست خود، خار درخت خاردار را بتراشد تا هموار شود». و از این جهت، امر فرمودند به خواندن برخی از دعاها؛ شیخ نعمانی در «غیبت» و کلینی در «کافی» به اسانید متعدده روایت کردند از زراره که گفت: شنیدم که ابوعبدالله علیه السلام می‌فرماید: «به درستی که از برای قائم‌علیه السلام غیبتی است پیش از آن که خروج کند. پس گفتم: از برای چه؟ گفت: می‌ترسد؛ و اشاره فرمود با دست خود به شکم مبارک. آن گاه فرمود: ای زراره! و اوست منتظر و اوست کسی که شک می‌شود در ولادتش؛ پس بعضی از مردم می‌گویند که پدرش مُرد و جانشینی نگذاشت، و بعضی از ایشان می‌گویند که حمل بود، و بعضی از ایشان می‌گویند که او غائب است، و بعضی می‌گویند که متولد شد پیش از وفات پدرش به دو سال؛ و اوست منتظر؛ غیر این که خداوند خواسته که امتحان کند قلوب شیعه را؛ پس در این زمان، به شک می‌افتند مبطلون. زراره گفت: پس گفتم: فدای تو شوم! اگر درک کردم آن زمان را کدام عمل را بکنم؟ فرمود: ای زراره! اگر درک کردی آن زمان را پس بخوان این دعا را: اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي نَفْسِيكَ، فَإِنَّكَ إِن لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ، لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ؛ اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي رَسُولَكَ، فَإِنَّكَ إِن لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ، لَمْ

أَعْرِفُ حُجَّتَيْكَ؛ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَيْكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَيْكَ، ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي». (۴۸) دعای غریق شیخ صدوق در کتاب «کمال الدین» روایت کرده از عبد الله بن سنان که گفت: فرمود ابو عبد الله علیه السلام: «زود است می‌رسد به شما شبهه؛ پس می‌مانید بدون نشانه و راهنما و پیشوای هدایت کننده، و نجات نمی‌یابد در آن شبهه، مگر کسی که بخواند دعای غریق را. گفتیم: چگونه است دعای غریق؟ فرمود می‌گویی: یا الله یا رحمن یا رحیم یا مقلب القلوب! ثَبَّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ. پس گفتیم: یا مقلب القلوب وَالْأَبْصَارِ! ثَبَّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ. پس فرمود: به درستی که خداوند عزوجل مقلب قلوب و ابصار است، و لکن بگو چنان که من می‌گویم! یا مقلب القلوب ثَبَّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ».

هشتم

از تکالیف عامه رعایای حضرت صاحب الامر علیه السلام، استمداد و استعانت و استکفاء و استغاثت به آن جناب است در هنگام شداید و احوال و بلایا و امراض و رو آوردن شبهات و فتنه از اطراف و جوانب و اقارب و اجانب و ندیدن راه چاره، و خواستن از جنابش حل شبهه، و رفع کُربه و دفع بلیه، و نشان دادن راه به مقصود را، به آن نحوی که خود صلاح داند و تواند به آن متوسل مستغیث برساند، حسب قدرت الهیه و علوم لدنیه ربّانیته‌ای که داراست، و بر حال هر کس در هر جا، دانا، و بر اجابت مسؤولش توانا، بلکه پیوسته فضلش به هر کس به اندازه قابلیت و استعداد و مراعات صلاح نظام عباد و بلاد، رسیده و می‌رسد، و از نظر در امور رعایای خود - از مطیع و عاصی و عالم و جاهل و شریف و دنی و قوی و ضعیف - غفلت نکرده و نمی‌کند. و خود آن جناب، در توقیعی که برای شیخ مفید رحمه الله فرستادند، نوشتند که: «پس به تحقیق که علم ما محیط است به خبرهای شما، و غایب نمی‌شود از علم ما هیچ چیز از اخبار شما و بلایی که به شما می‌رسد». و شیخ جلیل، علی بن حسین مسعودی در کتاب «اثبات الوصیه» روایت کرده از حضرت ابی محمد، امام حسن عسکری علیه السلام که آن جناب فرمود: «چون حضرت صاحب علیه السلام متولد شد، خداوند تبارک و تعالی دو ملک را فرستاد؛ پس برداشتند آن جناب را و بردند تا سرادق عرش، تا این که ایستاد در حضور خداوند تبارک و تعالی؛ پس خداوند فرمود به او: مرحبا! به تو عطا می‌کنم، و به تو می‌آمزم، و به تو عذاب می‌کنم». و شیخ طوسی رحمه الله در کتاب «غیبت» روایت کرده به سند معتبر، از ابوالقاسم، حسین بن روح، نایب سوم امام زمان که گفت: اختلاف کردند اصحاب ما در تفویض و غیر آن؛ پس رفتم نزد ابی طاهر بن بلال، در ایام استقامتش - یعنی پیش از آن که بعضی مذاهب باطله اختیار کند - پس آن اختلاف را به او فهماندم؛ گفت: مرا مهلت ده؛ پس او را مهلت دادم چند روز؛ آن گاه مراجعت کردم به نزد او، بیرون آورد حدیثی به اسناد خود، از حضرت صادق علیه السلام که فرمود: «هر گاه اراده نمود خدای تعالی امری را، عرضه می‌دارد آن را بر رسول خود صلی الله علیه و آله وسلم آن گاه بر امیر المؤمنین و یکایک ائمه علیهم السلام تا آن که منتهی بشود به سوی صاحب الزمان علیه السلام، آن گاه بیرون می‌آید به سوی دنیا. و چون اراده نمودند ملائکه که بالا برند عملی را به سوی خداوند عزوجل، عرض می‌شود بر صاحب الزمان علیه السلام، آن گاه بر هر یک از امامان، تا این که عرض می‌شود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آن گاه عرض می‌شود بر خداوند عزوجل. پس هر چه فرود می‌آید از جانب خداوند، بر دست ایشان است، و آنچه بالا می‌رود به سوی خداوند عزوجل، بر دست ایشان است، و بی‌نیاز نیستند از خداوند عزوجل، به قدر که هم زدن چشمی». و سید حسین مُفتی کَرکی، سبط محقق ثانی، در کتاب «دفع المناوات» از کتاب «براهین» نقل کرده که او روایت نموده از ابی حمزه، از حضرت کاظم علیه السلام که گفت: شنیدم آن جناب می‌فرماید: «نیست ملکی که خداوند او را به زمین بفرستد به جهت هر امری، مگر آن که ابتدا می‌کند به امام علیه السلام؛ پس معروض می‌دارد آن را بر آن جناب، و به درستی که محل رفت و آمد ملائکه از جانب خداوند تبارک و تعالی، صاحب این امر است». و در حدیث ابوالوفای شیرازی آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود به او: «چون درمانده و گرفتار شدی، پس استغاثه کن به حجت علیه السلام که او تو را درمی‌یابد و او

فریادرس و پناه است از برای هر کس که به او استغاثه کند». و شیخ کَشّی در «رجال» و شیخ صفّار در «بصائر» روایت کرده‌اند از رُمیله که گفت: «تب شدیدی کردم در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام، پس در نفس خود، خفتی یافتم در روز جمعه و گفتم: نمی‌دانم چیزی را بهتر از آن که آبی بر خود بریزم - یعنی غسل کنم - و نماز کنم در عقب امیرالمؤمنین علیه السلام؛ پس چنین کردم، آن‌گاه آمدم به مسجد. چون امیرالمؤمنین علیه السلام بالای منبر برآمد، آن تب به من برگشت. وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام مراجعت نمود و داخل قصر (خانه) شد، داخل شدم با آن جناب و فرمود: «ای رُمیله! چه شده بود که دیدم تو را که بعضی از اعضای تو در هم می‌شد؟. پس نقل کردم برای آن جناب، حالت خود را که در آن بودم، و آنچه مرا واداشت در رغبت بر نماز عقب آن جناب. پس فرمود: ای رُمیله! نیست مؤمنی که مریض شود، مگر آن که مریض می‌شویم ما به جهت مرض او؛ و محزون نمی‌شود، مگر آن که محزون می‌شویم به جهت حزن او؛ و دعا نمی‌کند، مگر آن که آمین می‌گوییم برای او؛ و ساکت نمی‌شود، مگر آن که دعا می‌کنیم برای او». پس گفتم به آن جناب: یا امیرالمؤمنین! فدای تو شوم! این لطف و مرحمت، برای کسانی است که با جناب تواند در این قصر (خانه)؛ خبر ده مرا از حال کسانی که در اطراف زمینند! فرمود: ای رُمیله! غایب نیست یا نمی‌شود از ما مؤمنی در مشرق زمین و مغرب آن». و نیز شیخ صدوق و صفار و شیخ مفید و دیگران، به سندهای بسیار روایت کرده‌اند از جناب باقر و صادق علیهما السلام که فرمودند: «به درستی که خداوند نمی‌گذارد زمین را، مگر آن که در آن عالمی باشد که می‌داند زیاده و نقصان را در زمین؛ پس اگر مؤمنین زیاد کردند چیزی را، برمی‌گرداند ایشان را (و به روایتی: می‌اندازد آن را) و اگر کم کردند، تمام می‌کند برای ایشان؛ و اگر چنین نبود، مختلط [و مشتبه می‌شد بر مسلمین، امور ایشان، (و به روایتی: حق از باطل شناخته نمی‌شد)]. در «تحفه الزائر» مجلسی و «مفاتیح النجاة» سبزواری است که: «هر که را حاجتی باشد، آنچه مذکور می‌شود، بنویسد در رقعهای، و در یکی از قبور ائمه‌علیهم السلام بیندازد، یا ببندد و مهر کند و خاک پاک را گل سازد و آن را در میان آن گذارد و در نهری یا چاهی عمیق یا غدیر آبی اندازد، که به حضرت صاحب الزمان علیه السلام می‌رسد و او - بنفسه - متولی برآوردن حاجت می‌شود». رقعہ حاجت بسم الله الرحمن الرحيم «كُنْتُ يَا مَوْلَايَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ مُسْتَغِيثًا، وَشَكْوَتْ مَا نَزَلَ بِي مُسْتَجِيرًا بِاللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، ثُمَّ بَكَ مِنْ أَمْرٍ قَدْ دَهَمَنِي، وَأَشْغَلَ قَلْبِي، وَأَطَالَ فِكْرِي، وَسَلَبَنِي بَعْضَ لُبِّي، وَغَيَّرَ خَطِيرَ نِعْمَةِ اللَّهِ عِنْدِي، أَسَلَمَنِي عِنْدَ تَحْوِيلِ وَرُودِ الْخَلِيلِ، وَتَبَرَّأْتُ مِنْنِي عِنْدَ تَرَائِي إِبْرَاهِيمَ، وَعَجَزْتُ عَنْ دِفَاعِهِ حِيلَتِي، وَخَانَنِي فِي تَحْمَلِهِ صَبْرِي وَقُوَّتِي، فَلَحِقَتْ فِيهِ إِلَيْكَ، وَتَوَكَّلْتُ فِي الْمَسْأَلَةِ لِلَّهِ حَيْلٌ تَنَاقُوهُ عَلَيْهِ وَعَلَيْكَ فِي دِفَاعِهِ عَنِّي عِلْمًا بِمَكَانَتِكَ مِنَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَلِي التَّدْبِيرِ، وَمَالِكِ الْأُمُورِ، وَاثِقًا بِحُكْمِ فِي الْمَسَارَعَةِ فِي الشَّفَاعَةِ إِلَيْهِ حَيْلٌ تَنَاقُوهُ فِي أَمْرِي مُتَيْقِنًا لِإِحَابَتِهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِيَّاكَ يَا عَطَائِي سُؤْلِي، وَأَنْتَ يَا مَوْلَايَ حَيْدِيرٌ بِتَحْقِيقِ ظَنِّي وَتَصْدِيقِ أَمَلِي فِيكَ فِي أَمْرٍ كَذَا وَكَذَا (و به جای کذا و کذا حاجت خود را بنویسد) فِيمَا لَا طَاقَةَ لِي بِحَمَلِهِ، وَلَا صَبْرًا لِي عَلَيْهِ وَإِنْ كُنْتُ مُسْتَحِقًّا لَهُ وَلَا ضَعْفًا بِقِيحِ أَفْعَالِي وَتَفْرِيطِي فِي الْوَأَجِبَاتِ الَّتِي لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ. فَأَعْنِي يَا مَوْلَايَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ عِنْدَ اللَّهْفِ، وَقَدِّمِ الْمَسْأَلَةَ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي أَمْرِي قَبْلَ حُلُولِ التَّلَفِ وَشِمَاتِهِ الْأَعْدَاءِ، فَبِكَ بَسَطَتِ النُّعْمَةُ عَلَيَّ وَأَسْأَلُ اللَّهَ حَيْلَ جَلَالِهِ لِي نَصِيرًا عَزِيزًا وَفَتْحًا قَرِيبًا، فِيهِ بُلُوغُ الْأَمَالِ، وَخَيْرُ الْمَبَادِي، وَخَوَاتِيمُ الْأَعْمَالِ، وَالْأَمْنُ مِنَ الْمَخَافِ كُلِّهَا فِي كُلِّ حَالٍ، إِنَّهُ جَلَّ تَنَاقُوهُ لِمَا يَشَاءُ فَعَالٌ، وَهُوَ حَسْبِي وَنِعْمَ الْوَكِيلُ فِي الْمَبْدِئِ وَالْمَأَلِ». آن‌گاه بر بالای آن نهر یا غدیر برآید و اعتماد بر یکی از وکلای حضرت نماید: یا عثمان بن سعید العمری، یا ولد او محمد بن عثمان، یا حسین بن روح یا علی بن محمد السمری، و یکی از این جماعت را ندا کند و بگوید: «یا فُلَانُ بَنُ فُلَانٍ، سَلَامٌ عَلَيْكَ أَشْهَدُ أَنَّ وَفَاتَكَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَأَنَّكَ حَيٌّ عِنْدَ اللَّهِ مَرْزُوقٌ، وَقَدْ خَاطَبْتُكَ فِي حَيَاتِكَ الَّتِي لَكَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَهَذِهِ رُقْعَتِي وَحَاجَتِي إِلَى مَوْلَانَا عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَسَلِّمْهَا إِلَيْهِ، فَأَنْتَ الثَّقَةُ الْأَمِينُ». (۴۹)

پس نوشته را در چاه یا نهر یا غدیر اندازد که حاجت او برآورده می‌شود. واسطه بودن نواب اربعه، در ایام غیبت صغری و کبری و از این خبر شریف، چنین مستفاد می‌شود که آن چهار شخص معظم، چنان که در غیبت صغری واسطه بودند میان رعایا و آن جناب در عرض حوایج و رقا و گرفتن جواب و ابلاغ توفیعات، در غیبت کبری نیز در رکاب همایون آن جناب هستند و به این منصب

بزرگ، مفتخر و سرفرازند. پس معلوم شد که خوان احسان و جود و کرم و فضل و نعم امام زمان علیه السلام در هر قطری از اقطار ارض، برای هر پریشان درمانده و گم گشته وامانده و متحیر نادان و سرگشته حیران، گسترده است، و باب آن باز، و شارعش عام؛ با صدق اضطراب و حاجت، و عزم با صفای طویتی و اخلاص سریرت؛ اگر نادان است، شربت علمش بخشند، و اگر گم شده است، به راهش رسانند، و اگر مریض است، لباس عافیتش پوشند. سید بن طاووس رحمه الله در «کشف المحجبه» فرموده در ضمن وصایای به فرزندش محمد که: «چون خبر ولادت تو به من رسید، و من در مشهد حسین علیه السلام بودم؛ برخاستم در حضور خداوند جل جلاله در مقام ذل و انکسار، و شکر برای آنچه مرا تشریف نمودند از ولادت تو - از سرور و نیکی‌ها - و گرداندم تو را به امر خداوند جل جلاله، بنده مولای ما، مهدی علیه السلام و تو را معلق کردم بر او؛ و چه بسیار شده که محتاج شدیم در وقت نزول حادثه‌ای که برای تو شد به سوی آن جناب، و دیدم آن جناب را در چندین مقامات در خواب، که خود، متولی شد قضای حوایج تو را با انعام بزرگی در حق من و در حق تو که نمی‌رسد وصف کردن آن؛ پس بوده باش در موالات آن جناب، و وفا کردن از برای او و تعلق خاطر او، به قدر مراد خداوند جل جلاله و مراد رسول و مراد پدران او و مراد آن جناب علیه السلام از تو. و مناسب است که ختم کنیم این مقام را به ذکر یکی از توسیلات مأثوره مجزبه: شیخ ابو عبدالله، سلمان بن حسن صهرشتی، تلمیذ شیخ طوسی رحمه الله در «قبس المصباح» - چنان که در بحار نقل کرده - ذکر نموده که شنیدم از شیخ ابو عبدالله، حسین بن حسن بن بابویه رحمه الله - در ری، سال ۴۴۰ - که روایت می‌کرد از عم خود، ابی جعفر، محمد بن علی بن بابویه رحمه الله؛ گفت: خبر داد مرا بعضی از مشایخ قمیین که وارد شد بر من اندوه سختی، و طاقتم سست و ضعیف شد و آسان نبود در تقسیم که آن را افشا کنم برای احدی از اهل و اخوان خودم؛ پس خوابیدم در حالتی که چنین مغموم بودم؛ پس دیدم مردی را که خوش رو و با جامه نیکو و بوی خوش بود، که گمان کردم او را بعضی از مشایخ قمیین که در نزد ایشان قرائت می‌کردم (درس می‌خواندم)؛ پس در نفس خود گفتم: «تا کی رنج و مشقت کشم از هم و غم خود، و افشا نکنم آن را از برای احدی از برادران خود؟ و این شیخی است از مشایخ علما؛ این را برای او ذکر می‌کنم؛ پس شاید بیابم در نزد او فرجی». پس او ابتدا کرد به من و فرمود: «مراجعه کن در آنچه به آن گرفتار شدی، به سوی خداوند تبارک و تعالی، و استعانت بجوی به صاحب الزمان علیه السلام، و او را برای خود مفزع بگیر؛ زیرا که او نیکو معینی است. و اوست عصمت اولیاء مؤمنین خود». آن گاه دست راست مرا گرفت و گفت: «او را زیارت کن و سلام کن بر او، و تقاضا کن از او که شفاعت کند برای تو در نزد خداوند عزوجل در حاجت تو! پس گفتم به او: تعلیم کن به من که چگونه بگویم! پس به تحقیق، همی که در او هستم، از خاطر من برد هر زیارت و دعا را». پس آهی سرد برکشید و گفت: «لا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»، و به دست خود، سینه مرا مسح کرد و گفت: «خدا کافی توست و بر تو باکی نیست؛ تطهیر کن و دو رکعت نماز به جای آور آن گاه بایست در حالتی که رو به قبله باشی در زیر آسمان و بگو: «سَلَامُ اللَّهِ الْكَامِلُ التَّامُّ الشَّامِلُ الْعَامُّ وَصَلَوَاتُهُ الدَّائِمَةُ وَبَرَكَاتُهُ الْقَائِمَةُ التَّامَّةُ عَلَى حُجَّةِ اللَّهِ وَوَلِيَّتِهِ فِي أَرْضِهِ وَبِلَادِهِ وَخَلِيفَتِهِ عَلَى خَلْقِهِ وَعِبَادِهِ سَلَالَةِ النُّبُوَّةِ وَبَقِيَّةِ الْعِتْرَةِ وَالصَّفْوَةِ صَاحِبِ الزَّمَانِ وَمُظَهِّرِ الْإِيمَانِ وَمُلَقِّنِ أَحْكَامِ الْقُرْآنِ وَمُطَهِّرِ الْأَرْضِ وَنَاشِرِ الْعَدْلِ فِي الطُّورِ وَالْعَرَضِ وَالْحُجَّةِ الْقَائِمِ الْمَهْدِيِّ وَالْإِمَامِ الْمُنتَظَرِ الْمَرْضِيِّ الْمُرْتَضَى وَابْنِ الْأَيْمَةِ الطَّاهِرِينَ الْوَصِيِّ ابْنِ الْأَوْصِيَاءِ الْمَرْضِيِّينَ الْهَادِيَ الْمَعْصُومِ بْنِ الْهُدَاهِ الْمَعْصُومِينَ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا إِمَامَ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُؤْمِنِينَ! السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ عِلْمِ النَّبِيِّينَ وَمُسْتَوْدِعَ حِكْمَةِ الْوَصِيِّينَ! السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عِصْمَةَ الدِّينِ! السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُعَزَّ الْمُؤْمِنِينَ الْمُسْتَضْعَفِينَ! السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُدِلَّ الْكَافِرِينَ الْمُتَكَبِّرِينَ الظَّالِمِينَ! السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ! السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ! السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ! السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ الْأَيْمَةِ الْحُجَّجِ الْمَعْصُومِينَ وَالْإِمَامِ عَلَى الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ! السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ سَلَامٌ مُخْلِصٌ لَكَ فِي الْوِلَايَةِ! أَشْهَدُ أَنَّكَ الْإِمَامُ الْمَهْدِيُّ قَوْلًا وَفِعْلًا؛ وَأَنَّكَ الَّذِي تَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا بَعْدَ مَا مَلَأْتَ ظُلْمًا وَجَوْرًا؛ فَعَجَّلَ اللَّهُ فَرْجَكَ وَسَهَّلَ مَخْرَجَكَ وَقَرَّبَ زَمَانَكَ وَكَثَّرَ أَنْصَارَكَ وَأَعْوَانَكَ وَأَنْجَزَ لَكَ مَا وَعَدَكَ وَهُوَ أَضِدُّ الْقَائِلِينَ؛ «وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَيْمَةً وَنَجْعَلَهُمْ

الوارثین؛ یا مولای! یا صاحب الزمان! یابن رسول الله! حاجتی کذا و کذا، فاشفع لی فی نجاتها؛ فقد توجَّهتُ إلیکِ بِحاجتی، لعلمی أن لک عند الله شفاعةً مقبولةً ومقاماً محموداً فبحق من اختصکُم بأمره وارتضاکم لیسرّه وبالشأن الذی لکم عند الله بینکم وبنیه سئل الله تعالی فی نُجیحِ طلّیتی وإجائیة دَعْوَتی وَکَشْفِ کُرْبَتی. و به جای لفظ «کذا و کذا»، حاجت خود را ذکر کن و بخواه آنچه می خواهی!». گفت: پس بیدار شدم در حالتی که یقین داشتم به فرج، و از شب مقداری مانده بود که وسعتی داشت؛ پس مبادرت کردم و نوشتم آنچه را به من آموخته بود - از خوف آن که آن را فراموش کنم - آن گاه تطهیر کردم و به زیر آسمان در آمدم و دو رکعت نماز کردم؛ در رکعت اول، بعد از حمد - چنان که برای من تعیین نمود - «إِنَّا فَتَحْنَا لَکَ فَتْحًا مُّبِینًا» را خواندم، و در دوم، بعد از حمد، «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ» را؛ پس چون سلام گفتم، برخاستم - در حالتی که رو به قبله بودم - و زیارت کردم؛ آن گاه حاجت خود را خواستم و استغاثه کردم به مولای خود، صاحب الزمان علیه السلام؛ آن گاه سجده شکر کردم؛ طول دادم در آن دعا را، تا آن که ترسیدم فوت شدن نماز شب را. آن گاه برخاستم و نماز مقرری خود را خواندم و مشغول شدم به تعقیب بعد از نماز صبح، و نشستم در محراب خود و دعا می کردم... قسم به خدا که آفتاب طلوع نکرد، تا آن که فرج من از آنچه در آن بودم رسید، و عود نکرد به من مثل آن، در بقیه عمر من، و ندانست احدی از مردم که چه بود آن امری که مرا درهم انداخت، تا امروز؛ و منت مر خدای راست؛ وَ لَهُ الْحَمْدُ کَثِیرًا. سید بن طاووس رحمه الله این زیارت را در «مصباح» با اختلاف جزئی و بدون تعیین سوره، و شیخ کفعمی در «بلد الامین» با سوره نقل کرده، و پیش از نماز و زیارت، غسلی نیز ذکر کرده است. (۵۰)

باب هشتم: ذکر پاره‌ای از زمان‌ها و اوقات مخصوص به امام عصر (عج) و تکلیف رعایا در آنها نسبت به آن جناب

اشاره

عدد آنها هشت است؛ اول: شب قدر، بلکه هر سه شب مردّد؛ یعنی شب ۱۹ و ۲۱ و ۲۳ ماه رمضان؛ دوم: روز جمعه؛ سوم: روز عاشورا؛ چهارم: از وقت زرد شدن آفتاب تا غروب آن، در هر روز؛ پنجم: عصر دوشنبه؛ ششم: عصر پنجشنبه؛ هفتم: شب و روز نیمه شعبان؛ هشتم: روز نوروز.

اول

شب قدر، که شب بروز و ظهور قدر و منزلت و میمنت و سلطنت و عظمت و جلالت امام عصر علیه السلام است؛ در «تفسیر علی بن ابراهیم» به چند سند معتبر از حضرت باقر و صادق و کاظم علیهم السلام روایت کرده که در تفسیر آیه مبارکه «فِیْهَا یُفْرَقُ کُلُّ أَمْرٍ حَکِیمٍ» (۵۱) فرمودند که: «خداوند تقدیر می کند هر امری را از حقّ و باطل و آنچه می شود در این سال. و از برای خداوند است در آن یَداء و مشیت، که پیش اندازد آنچه را بخواهد، و تأخیر نماید آنچه را بخواهد - از آجال و ارزاق و بلایا و أعراض و امراض - زیاد کند در آنها آنچه را که بخواهد، و کم کند آنچه را که بخواهد، و می دهد آن را به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم، و می دهد رسول خدا به امیرالمؤمنین علیه السلام، و می دهد آن را امیرالمؤمنین به ائمه علیهم السلام، تا این که می رسد به صاحب الزمان علیه السلام و شرط می کند در آن، بداء و مشیت و تقدیم و تأخیر را». و نیز روایت کرده که: «خداوند تقدیر می کند در شب قدر، آجال و ارزاق را و هر امری که حادث می شود، از موت و حیات، یا ارزانی و گرانی، یا خیر یا شر... نازل می شود ملائکه و روح القدس بر امام زمان علیه السلام و می دهند به او آنچه را که نوشتند از این امور». و نیز روایت کرده که جناب باقر علیه السلام فرمود: «مخفی نمی شود بر ما شب قدر؛ زیرا که ملائکه طواف می کنند به ما در آن شب». و شیخ صفار در «بصائر الدرجات» روایت کرده از داوود بن فرقد که گفت: سؤال نمودم از او - یعنی صادق علیه السلام - از قول خداوند عزوجل: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِی لَیْلَةِ الْقَدْرِ *

وَمَا أَدْرِيكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ (۵۲)؛ فرمود: نازل می‌شود در آن، آنچه می‌شود در این سال، از موت یا ولادت. گفتم به او: به سوی که نازل می‌شود؟ فرمود: به سوی که شاید باشد؟ (۵۳) به درستی که مردم، این شب را در نماز و دعا و مسألت‌اند و صاحب این امر، در شغلی است؛ نازل می‌شود ملائکه به سوی او به جهت امور سال، از غروب آفتاب تا طلوع. و نیز روایت کرده از عبدالله بن سنان که گفت: «سؤال کردم از آن جناب، از نصف شعبان؛ پس فرمود: در نزد من، از آن چیزی نیست، ولكن هرگاه شب نوزدهم از ماه رمضان شد، تقسیم می‌شود در آن، ارزاق، و نوشته می‌شود در آن، آجال، و بیرون می‌آید در آن، برات و منشور حاج، و خداوند نظر لطف می‌فرماید به سوی بندگان خود؛ پس می‌آمزد ایشان را، مگر شارب خمر. پس هرگاه شب بیست و سوم شد، جدا می‌شود در آن، هر امر محکمی؛ آن‌گاه به پایان می‌رسد و امضا کرده می‌شود. گفتم: به کی می‌رسد؟ فرمود: به سوی صاحب شما؛ یعنی امام شما». در خبر حارث بن مغیره بصری فرمود: «نوشته می‌شود در آن شب قدر، قافله حاج، و آنچه می‌شود در آن سال، از طاعتی یا معصیتی یا مردنی یا حیاتی... آن‌گاه می‌افکند آن را به سوی صاحب الارض علیه السلام». حارث بن مغیره سؤال کرد که: «صاحب ارض کیست؟ فرمود: صاحب شما». و علامه مجلسی رحمه الله در «زاد المعاد» فرمود: «از بعضی احادیث، ظاهر می‌شود که هر سه شب، قدرند و در شب اول، تقدیر امور می‌شود و در شب دوم، به کثرت دعا و عبادت، ممکن است بعضی تغییر بیابد و در شب سوم، حتم می‌شود و تغییر نمی‌یابد یا بسیار کم تغییر می‌یابد؛ بلا تشبیه، مانند حکم پادشاهان که اول تعلیقه می‌شود و تغییرش آسان است، بعد از آن ثبت دفاتر می‌شود و تغییرش دشوارتر است، اما به مهر آنان که مزین نگردیده، باز ممکن است تغییر بیابد، و چون به مهر آنان رسید، به منزله حتم است و تغییرش در نهایت سختی است». و نیز در مقام ذکر مرغبات عبادت در شب قدر فرموده: «چون حضرت صاحب الامر علیه السلام در تمام این شب، با ملائکه مقربین محشور است، و فوج فوج به خدمت او می‌آیند و بر او سلام می‌کنند و تقدیرات که برای او و سایر خلق شده است بر او عرض می‌کنند، سزاوار نیست در چنین شبی، تأسی به امام خود نکنند و به غفلت به سر آورند». و نیز از فوائد عبادت آن شب شمرده که: «چون تقدیرات جمیع امور - از عمر و مال و فرزند و عزت و صحت و توفیق اعمال خیر و سایر امور - در این شب می‌شود، اصلاح تمام احوال سال، در این شب خواهد بود، و ممکن است که نام کسی در دیوان اشقیاء نوشته [شده باشد، و در این شب، تغییر یابد و از زمره سعادت‌مندان نوشته شود؛ چنان که این مضمون، در اکثر دعاها و احادیث معتبره وارد شده است». بنابر آنچه در گذشته ذکر شد - که دعا برای آن جناب را باید مقدم داشت بر دعای برای نفس خود، و در این شب مشغول است به آن امر عظیم الهی که در اخبار گذشته و غیر آن اشاره شد به آن - بهترین دعاها طلب نصرت و اعانت و حفظ الهی است برای آن جناب؛ چنان که گذشت که در شب بیست و سوم، در جمیع حالات - چه در رکوع، چه در سجود و چه نشسته یا ایستاده بلکه در سایر اوقات - باید خواند آن دعا را که مضمونش پس از حمد خداوند و صلوات بر رسول و آتش علیهم السلام، این بود که: «بارخدا! در این ساعت و هر ساعتی، ولی و حافظ و قائد و ناصر و راهنما و معین حجة بن الحسن المهدی علیه السلام باش». پس از آن، توسل و استغاثه به آن جناب، و طلب اعانت و شفاعت در انجام آنچه می‌خواهد و باید به دست مبارک او جاری شود و به نظر انور او بگذرد، و تضرع و انابه، که نظر لطف و رأفت خود را از او بر ندارد و به وسیله‌ای خود را به نیکی در نزد آن جناب مذکور نماید که او آنچه سزاوار بزرگی است، در این شب - که زمام امور به دست قدرت الهیه اوست - به او رفتار نماید.

دوم

روز جمعه که از چند جهت اختصاص و تعلق دارد به امام عصر علیه السلام؛ یکی آن که ولادت باسعادت آن جناب در آن بوده؛ چنانکه در باب اول ذکر شد؛ و دیگر آن که ظهور موفور السرور آن حضرت در آن روز خواهد بود، و ترقب و انتظار فرج، در آن روز، بیشتر از روزهای دیگر است؛ چنانکه در برخی از اخبار، تصریح به آن شده، و در زیارت مختصه به آن جناب در روز جمعه

است که: «یا مولای! یا صاحب الزمان! صلوات الله علیک وعلی آل بیتک! هذا یومُ الجمعةِ وهو یومُکَ المتوقِّعِ فیهِ ظُهورُکَ والفرجُ فیهِ للمؤمنینِ علی یدیک...». یعنی: ای آقای من! ای صاحب الزمان، که درود خداوند بر تو و بر آل بیت تو باد! این روز جمعه است و آن روز تو است که انتظار کشیده می‌شود در آن، ظهور تو و فرج مؤمنین بر دست جناب تو. و من - ای آقای من! - در آن میهمان تو هستم و پناه آورده به تو، و تویی آقای من، کریم و از اولاد کریمان، و مأموری به پناه دادن؛ پس مرا مهمانی کن و پناه ده!... سید بن طاووس رحمه الله در «جمال الاسبوع» از حضرت کاظم علیه السلام روایت کرده که فرمود به محمد بن سنان در روز جمعه که: «آیا خواندی در این روز، واجب از دعا را؟ پرسیدم: کدام است؟ فرمود، بگو: السَّلَامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الْیَوْمُ الْجَدِیدُ الْمُبَارَکُ (المُتَبَارَکُ خ) الَّذِی جَعَلَهُ اللهُ عِیداً لِأَوْلِیَائِهِ الْمُطَهَّرِینَ مِنَ الدَّنَسِ الْخَارِجِینَ مِنَ الْبُلُوغِ الْمَكْرُورِینَ مَعَ أَوْلِیَائِهِ الْمُصَفِّینَ مِنَ الْعُكْرِ الْبَازِلِینَ أَنْفَسِهِمْ فِی مُحَبَّةِ أَوْلِیَاءِ الرَّحْمَنِ تَسْلِیماً...» (۵۴) یعنی: سلام بر تو باد ای روز تازه مبارکی که گرداننده او را خداوند عید از برای دوستان خود که پاک شدگانند از قذارت و بیرون شدگانند از فتنه، و رجعت کنندگانند با اولیای اوعلیهم السلام و تصفیة شدگانند از درد و کثافات عقاید و اعمال قبیحه، و بذل کنندگانند جان‌های خود را در محبت اولیای خداوند. علامه مجلسی رحمه الله در «بحار» نقل کرده از کتابی قدیم، از تألیفات قدمای علمای ما که: چون نماز صبح را خواندی در روز جمعه، ابتدا کن به این شهادت، آن گاه به صلوات بر محمد و آل اوعلیهم السلام و آن دعایی است طولانی، و بعضی از فقرات آن این است: «اللَّهُمَّ کُنْ لَوْلَیْکَ فِی خَلْقِکَ وَلِیّاً وَحَافِظاً وَقَائِداً وَنَاصِراً حَتَّى تُسَکِنَهُ أَرْضَکَ طَوْعاً وَتُمَتِّعَهُ مِنْهَا طَوْلاً وَتَجْعَلَهُ وَدَرِیْتَهُ فِیهَا الْأَیْمَةَ الْوَارِثِینَ وَاجْمَعْ لَهُ شَمْلَهُ وَأَکْمِلْ لَهُ أَمْرَهُ وَأَصْلِحْ لَهُ رَعِیَّتَهُ وَتَبِّتْ رُکْنَهُ وَأَفْرِغِ الصَّبْرَ مِنْکَ عَلَیْهِ حَتَّى یَنْتَقِمَ...؛ اللَّهُمَّ اکْفِهِ هَوْلَ عَدُوِّهِ وَأَنْسِهِمْ ذِکْرَهُ وَأَرِدْ مَنْ أَرَادَهُ وَکَادَهُ مَنْ کَادَهُ وَأَمْکُرْ بِمَنْ مَکَرَهُ بِهِ وَاجْعَلْ دَائِرَةَ السُّوءِ عَلَیْهِمْ؛ اللَّهُمَّ فَضِّ جَمْعَهُمْ وَقُلِّ حَدَّهُمْ وَأَرْعِبْ قُلُوبَهُمْ وَزَلِّزْ أَقْدَامَهُمْ وَاصْیِدْ شُعْبَهُمْ وَشَدِّتْ أَمْرَهُمْ فَإِنَّهُمْ أَضَاعُوا الصَّلَواتِ وَاتَّبَعُوا الشَّهَواتِ وَعَمِلُوا السَّیِّئاتِ وَاجْتَنَبُوا الْحَسَناتِ فَخُذْهُمْ بِالْمَثَلاتِ وَأَرِهِمُ الْحَسِراتِ إِنَّکَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ». (۵۵) زیارت امام عصر علیه السلام در روز جمعه و سید جلیل، علی بن طاووس در «جمال الاسبوع» این زیارت را برای حضرت حاجت علیه السلام در روز جمعه نقل فرموده: «السَّلَامُ عَلَیْکَ یا حُجَّهَ اللهِ فِی أَرْضِهِ! السَّلَامُ عَلَیْکَ یا عَیْنَ اللهِ فِی خَلْقِهِ! السَّلَامُ عَلَیْکَ یا نُورَ اللهِ الَّذِی یَهْتَدِی بِهِ الْمُهْتَدُونَ وَیُفْرَجُ بِهِ عَنِ الْمُؤْمِنِینَ! السَّلَامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الْمُهَدَّبُ الْخَائِفُ! السَّلَامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الْوَلِیُّ النَّاصِحُ! السَّلَامُ عَلَیْکَ یا سَیْفِینَةَ النَّجاةِ! السَّلَامُ عَلَیْکَ یا عَیْنَ الحِیاءِ! السَّلَامُ عَلَیْکَ صِیْلَى اللهِ عَلَیْکَ وَعَلَى آلِ بَیتِکَ الطَّیِّبِینَ الطَّاهِرِینَ! السَّلَامُ عَلَیْکَ عَجَلِ اللهُ لَکَ ما وَعَدَکَ مِنَ النَّصْرِ وَظُهورِ الْأَمْرِ! السَّلَامُ عَلَیْکَ یا مَوْلایِ اَنَا مَوْلَاکَ عارفٌ بِأولیْکَ وَأُخْرِیکَ إلی اللهِ تَعالی بِکَ وَبِآلِ بَیتِکَ وَأَنْتَظِرُ ظُهورَکَ وَظُهورَ الحَقِّ عَلَی یدِیکَ وَأَسْأَلُ اللهُ أَنْ یَصِیْلَ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ یَجْعَلَ مِنِی الْمُتَنظِرِینَ لِمَکَ وَالتَّابِعِینَ وَالتَّانِصِرِینَ لِمَکَ عَلَی أَعْدائِکَ وَالمُسْتَشْهِدِینَ بَیْنَ یدِیکَ فِی جُمْلَةِ أَوْلِیائِکَ؛ یا مَوْلایِ! یا صاحبَ الزَّمانِ! صَلَواتُ اللهِ عَلَیْکَ وَعَلَى آلِ بَیتِکَ! هذا یومُ الجمعةِ وَهُوَ یومُکَ المتوقِّعِ فیهِ ظُهورُکَ والفرجُ فیهِ للمؤمنینِ علی یدِیکَ وَقَتْلُ الْکَافِرِینَ بِسَیْفِکَ وَأَنَا - یا مَوْلایِ! - فیهِ ضَیْفُکَ وَجَارُکَ وَأَنْتَ - یا مَوْلایِ - کَرِیمٌ مِنَ أَوْلادِ الْکِرامِ وَمَأْمُورٌ بِالضَّیافَةِ وَالإِجارَةِ، فَأَضِ فَنِی وَأَجْزِنی، صَلَواتُ اللهِ عَلَیْکَ وَعَلَى أَهْلِ بَیتِکَ الطَّاهِرِینَ!». و سید بن طاووس رحمه الله بعد از نقل این زیارت می‌فرماید: و من این شعر را می‌خوانم بعد از این زیارت: نَزِیلُکَ حَیْثُ ما اتَّجَهْتُ رِکابِی وَضَیْفُکَ حَیْثُ کُنْتُ مِنَ الْبِلادِ یعنی به هر جا که شترم متوجه شد و مرا ببرد و فرود آورد، من به در خانه احسان و نعمت تو فرود آمده‌ام و میهمان خوان جود و کرم جناب توام در هر شهر و دهکده که باشم. (۵۶) و نیز مستحب است دعای ندبه معروفه - که متعلق است به آن حضرت، و در حقیقت، مضامین آن، سوزنده دلها، و شکافنده جگرها، و ریزنده خون، از دیدگان آنان است که اندکی از شربت محبت آن جناب نوشیده، و تلخی زهر فراق او به کامشان رسیده باشد - در روز جمعه خوانده شود، بلکه در شب آن نیز؛ چنانکه در یکی از مزارات قدیمه که مؤلف آن، معاصر شیخ طبرسی - صاحب احتجاج - است، روایت شده است. بهترین اعمال در روز جمعه و نیز فرمودند که بهترین اعمال در روز جمعه، گفتن: «اللَّهُمَّ صِلْ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ» است، صد مرتبه بعد از نماز عصر روز

جمعه، و در بسیاری از ادعیه روز جمعه، طلب نصرت و تعجیل فرج و ظهور شده است. در اول دعای تعقیب ظهر روز جمعه است که: «بارخدایا! جان مرا که وقف شده است بر تو و حبس شده است، برای فرمان تو، بحر از من به بهشت، با معصومی از عترت پیغمبر خود که محزون (۵۷) است به جهت مظلومی او، و نسبت داده شده به ولایت (۵۸) او که پر نمایی به او، زمین را از عدل، چنانکه پر شده از ظلم و جور».

سوم

روز عاشورا که روز سرافراز شدن حضرت حجت علیه السلام است از جانب خداوند عزوجل به لقب قائم؛ چنانکه شیخ جعفر بن محمد بن قولویه رحمه الله در «کامل الزیارة» روایت کرده از محمد بن حمران که گفت: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «چون شد از امر حسین بن علی علیهما السلام آنچه شد، ناله و فریاد کردند ملائکه به سوی خداوند عزوجل و گفتند: ای پروردگار ما! چنین می‌کنند با حسین، برگزیده و پسر پیغمبر تو. فرمود: پس، واداشت خداوند برای ایشان، ظل قائم علیه السلام را. و فرمود: به این، انتقام می‌کشم برای حسین علیه السلام از آنها که بر او ظلم کردند». شیخ صدوق رحمه الله در «علل الشرایع» روایت کرده از ابو حمزه ثمالی که گفت: گفتم به حضرت باقر علیه السلام: «یا بن رسول الله! آیا همه شما قائم به حق نیستید؟ فرمود: بلی! گفتم: پس چرا قائم علیه السلام را قائم می‌گویند؟ فرمود: چون جدم حسین علیه السلام کشته شد، ناله کردند ملائکه به سوی خدای تعالی و گریه و زاری نمودند و گفتند: «إِلَهْنَا وَسَيِّدُنَا! آیا اعراض خواهی فرمود از کسی که بکشد برگزیده تو و پسر برگزیده و مختار از خلق تو را؟ پس خداوند وحی فرستاد به سوی ایشان که: قرار گیرید ای ملائکه من! قسم به عزت و جلال خود که البته انتقام می‌کشم از ایشان، هر چند بعد از زمانی باشد. آن‌گاه خدای تعالی ظاهر نمود ائمه از فرزندان حسین علیه السلام را برای ملائکه؛ پس ملائکه به این مسرور شدند؛ پس ناگاه دیدند که یکی از ایشان ایستاده و نماز می‌کند؛ پس خدای عزوجل فرمود: به این ایستاده، انتقام می‌کشم از ایشان». و نیز [عاشورا] روز خروج و ظهور آن حضرت است؛ چنانکه شیخ مفید رحمه الله در «ارشاد» روایت کرده از ابی بصیر که گفت: فرمود حضرت صادق علیه السلام: «منادی ندا می‌کند به اسم حضرت قائم علیه السلام در شب بیست و سوم - یعنی از ماه رمضان - و خروج می‌کند در روز عاشورا، و آن، روزی است که کشته شد در آن روز، حسین بن علی علیهما السلام». و در تفسیر علی بن ابراهیم روایت است که فرمود: «أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ» (۵۹) نازل شده در شأن قائم علیه السلام؛ به درستی که آن حضرت، خروج نماید و مطالبه می‌کند خون حسین علیه السلام را». در «غیبت» فضل بن شاذان روایت شده که شعار اصحاب آن حضرت این است: «يَا لَثَارَاتِ الْحُسَيْنِ». و در یکی از زیارات جامعه در سلام بر آن حضرت مذکور است: «السَّلَامُ عَلَى الْإِمَامِ الْعَالِمِ الْغَائِبِ عَنِ الْأَبْصَارِ وَالْحَاضِرِ فِي الْأَمْصَارِ وَالْغَائِبِ عَنِ الْعْيُونِ وَالْحَاضِرِ فِي الْأَفْكَارِ بَقِيَّةِ الْأَخْيَارِ، وَارِثِ ذِي الْفِقَارِ الَّذِي يَظْهَرُ فِي بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ ذِي الْأَسْتَارِ وَيُنَادِي بِشِعَارِ يَا لَثَارَاتِ الْحُسَيْنِ أَنَا الطَّالِبُ بِالْأَوْتَارِ، أَنَا قَاصِمُ كُلِّ جَبَّارٍ الْقَائِمُ الْمُتَنَتِّظُ ابْنُ الْحَسَنِ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَفْضَلُ السَّلَامِ» (۶۰) و در زیارت عاشورا مکرر خواسته شده که خداوند روزی فرماید طلب خون سیدالشهدا علیه السلام را با امام ظاهر ناطق، مهدی منصور از آل محمد علیهم السلام، و مکرر ائمه و اصحاب ایشان در نثر و نظم، خود را تسلی می‌دادند از آن مصیبت عظیمه و رزیه جلیله به ظهور قائم آل محمد علیهم السلام. پس روز عاشورا که هم روز ظهور آن جناب است و هم مقصد اعظم برداشتن کرب و اندوه است که آن روز آورده، اختصاصی تمام به آن جناب دارد و باید اهتمام نمود در آن - بعد از ادای مراسم تعزیت و تأسی به آن حضرت در گریه و زاری - در لعن و نفرین و طلب هلاک اعدای آل محمد علیهم السلام و طلب نصرت و ظفر و ظهور و تعجیل برای آن جناب؛ چنان که در اعمال و آداب آن روز اشاره شده است. چنان که در یکی از اعمال جلیله آن روز - که مشتمل است بر هزار لعن بر قاتل سیدالشهدا علیه السلام - از فقرات دعایی که باید در قنوت خواند این است: «اللَّهُمَّ إِنَّ سَيِّدَكَ ضَائِعَةٌ وَأَحْكَامَكَ مُعْطَلَةٌ وَأَهْلَ نَبِيِّكَ فِي الْأَرْضِ هَائِمَةٌ كَالْوَحْشِ السَّائِمَةِ. اللَّهُمَّ أَعْلِلِ الْحَقَّ

وَاسْتَتَفِدِ الْخَلْقَ وَ اٰمَنُ عَلَيْنَا بِالنَّجَاةِ وَ اِهْدِنَا لِلْاِيْمَانِ وَ عَجِّلْ فَرْجَنَا بِالْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ اجْعَلْ لَنَا رِذَاءً وَ اجْعَلْنَا لَهُ رِفْدًا... اَللّٰهُمَّ اَعْلِلْ كَلِمَتَهُمْ وَ اَفْلِحْ حُجَّتَهُمْ وَ ثَبِّتْ قُلُوْبَهُمْ وَ قُلُوْبَ شَيْعَتِهِمْ عَلٰى مُوَالَاتِهِمْ وَ اَنْصُرْهُمْ وَ اَعْنِهِمْ وَ صَبِّرْهُمْ عَلٰى الْاَذٰى فِى جَنَبِكَ وَ اجْعَلْ لَهُمْ اَيَّامًا مَّشْهُورَةً وَ اَيَّامًا مَّعْلُوْمَةً كَمَا ضَمِنْتَ لِاَوْلِيَائِكَ فِى كِتَابِكَ الْمُنَزَّلِ فَاِنَّكَ قُلْتَ: «وَعِدَ اللّٰهُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ لَيَسِّرَنَّ لَّهُمْ فِى الْاَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِيْنََهُمُ الَّذِيْ ارْتَضٰى لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْۢ بَعْدِ خَوْفِهِمْ اٰمَنًا». (۶۱)

چهارم

از وقت زرد شدن آفتاب تا غروب آن از هر روز، مخصوص اوست بنابر تقسیمی که علما کرده‌اند هر روز را از طلوع فجر تا غروب آفتاب به دوازده بخش به نحوی که حسب فصول، فرقی نکند، و هر قسمی منسوب به امامی است [و ساعت آخرین از وقت زرد شدن آفتاب تا غروب آن، مختص امام زمان علیه السلام است .

پنجم

عصر دوشنبه.

ششم

عصر روز پنج‌شنبه، که در آن دو وقت، اعمال عباد عرض می‌شود بر امام عصر علیه السلام، چنان که در عصر هر امامی بر آن امام، عرض می‌شد، و در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم بر آن جناب، و اخبار در این باب بسیار است و در غالب آن، تصریح به عصر نشده و لکن در بعضی دیگر اشاره شده است. شیخ طبرسی در تفسیر مجمع البیان در ذیل آیه شریفه «وَقُلْ اِعْمَلُوا فِى سَبِيْرِ اللّٰهِ عَمَلَكُمْ وَرَسُوْلُهُ وَ الْمُؤْمِنُوْنَ» (۶۲) گفته: «اصحاب ما روایت کردند که اعمال امت عرض می‌شود بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در هر دوشنبه و پنج‌شنبه، پس می‌شناسند آنها را، و ایشانند مقصود از قول خداوند: «وَ الْمُؤْمِنُوْنَ». و از غرایب آن که، شیخ ابوالفتوح رازی در تفسیر خود (۶۳) فرموده که: «در اخبار آمده که اعمال امت را در هر شب دوشنبه و پنج‌شنبه به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم عرض کنند و بر ائمه علیهم السلام، و مراد به «مؤمنان»، امامان معصوم باشند». و در «امالی» شیخ طوسی و «بصائر» صفار روایت است از داوود رقی که گفت: نشسته بودم در نزد حضرت صادق علیه السلام که ناگاه - ابتدا از پیش خود - فرمود: ای داوود! به تحقیق که عرض شد بر من اعمال شما، روز پنج‌شنبه؛ دیدم در آنچه عرض شد بر من از عمل تو، صله تو فلان پسر عمویت را؛ پس این، مرا مسرور کرد؛ به درستی که می‌دانم که صله تو، زودتر عمر او را فانی و اجل او را قطع می‌کند». داوود گفت: «مرا پسر عمی بود خبیث و معاند؛ رسید به من بدی حال او و عیالش؛ پس، پیش از بیرون آمدن به سمت مکه، براتی نوشتم برای مخارج او، چون به مدینه رسیدم، حضرت صادق علیه السلام مرا به این خبر داد». و نیز در «بصائر الدرجات» صفار روایت است از آن جناب که فرمود: «اعمال، عرض می‌شود روز پنج‌شنبه به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه علیهم السلام». و در خبر دیگر فرمود: «اعمال عباد عرض می‌شود بر پیغمبر شما هر شامگاه روز پنج‌شنبه؛ پس حیا کند یکی از شماها که عرض شود بر پیغمبر او، عمل قبیح». و نیز از یونس روایت کرده که گفت: «شنیدم از حضرت امام رضا علیه السلام که ذکر ایام می‌فرمودند، چون ذکر فرمود پنج‌شنبه را، پس فرمود که: آن روزی است که عرض می‌شود اعمال بر خداوند و رسولش و ائمه علیهم السلام». و نیز از عبدالله بن ابان روایت کرده که گفت: «گفتم به جناب رضا علیه السلام و میان من و آن جناب چیزی بود که: بخوان خدای را بر من و برای موالیان خود؛ پس فرمود: واللّه! که اعمال شما عرض می‌شود بر من در هر پنج‌شنبه». سیّد جلیل، علی بن طاووس در رساله «محاسبه النفس» می‌گوید: «من دیدم و روایت کردم در روایات متّفقه از ثقات، که روز دوشنبه و روز پنج‌شنبه عرض می‌شود اعمال

در آن دو، بر خداوند عزوجل، و روایت شده از اهل بیت علیهم السلام که در روز دوشنبه و پنجشنبه عرض می‌شود اعمال، بر خداوند جل جلاله و بر رسول او و بر ائمه علیهم السلام. آن گاه از جد خود، شیخ طوسی رحمه الله نقل کرده که در تفسیر تبيان خود فرمود: «روایت شده که اعمال عرض می‌شود بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در هر دوشنبه و پنجشنبه، پس عالم می‌شود به آن، و همچنین عرض می‌شود بر ائمه علیهم السلام، پس می‌شناسند آن را». و پس از نقل جمله‌ای از اخبار بر این مضمون، از طریق اهل سنت نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «عرض می‌شود اعمال امت، من در هر هفته، دو مرتبه؛ روز دوشنبه و روز پنجشنبه؛ پس می‌آمزد هر یک از بندگان خود را، مگر بنده‌ای که میان او و برادرش عداوتی باشد؛ پس می‌فرماید؛ بگذارید این دو را». و نیز روایت کرده که: آن حضرت، روز دوشنبه و پنجشنبه را روزه می‌گرفتند؛ پس سبب آن را کسی از آن جناب پرسید؛ پس فرمود: «اعمال بالا می‌رود در هر دوشنبه و پنجشنبه و دوست دارم که عمل من بالا رود در حالتی که من صائم باشم». پس سید فرمود: «سزاوار است که انسان در هر دوشنبه و پنجشنبه محافظت کند به هر طریقی در طلب توفیق، و مبادا که در این دو روز، خود را در استظهار در طاعت، مهمل بگذارد. و در «کشف المحجّه» به فرزندش وصیت کرده که: «عرض کن حاجات خود را بر حضرت مهدی علیه السلام در هر روز دوشنبه و هر روز پنجشنبه از هر هفته به آن جناب، بعد از سلام بر او - به زیارت «سلام الله الکامل التام» (که در باب هفتم گذشت) - و بگو: «يا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسْنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِيضَاعَهُ مُزْجَاءً فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ» تا آخر کلمات شریفه که چون منقول نبود و اختصاص داشت به سادات، نقل نکردیم. و بالجمله: آخر این دو روز که به مقتضای اخبار مستفیضه، روز عرض اعمال است - بنا به روایت شیخ طوسی در «غیبت»، اولاً بر حضرت حجت علیه السلام عرض می‌شود، آن گاه بر هر یک از ائمه علیهم السلام، آن گاه بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم، آن گاه بر خدای تعالی - و هم به حسب تقسیم ساعات روز، مختص است به آن جناب، و نیز وقت تبدیل ملائکه حفظه است - که موکلین روز، بالا روند و موکلین شب، فرود آیند - باید نهایت مراقبت و مواظبت نمود در اصلاح اعمال و تدارک آنچه فوت شده، و رفع شواغل و موانع از توجه و تضرع و انابه، و برخاستن از مجالس اهل غفلت، و توسل به امام عصر علیه السلام و خواستن از آن جناب، شفاعت در اصلاح صحایف اعمال و تبدیل سیئات آن به حسنات و تمام کردن حسنات او به فاضل حسنات خود، حسب دعای مشهور از آن جناب که برای شیعیان خود کرده بود و از خداوند خواستند که چنین کند. و نیز در شب و روز دوشنبه و پنجشنبه سعی کند در کردن عملی خالص، که شاید به برکت آن، از مفساد باقی در گذرند.

هفتم

شب و روز نیمه شعبان، که ولادت با سعادت آن جناب علیه السلام در آن بوده و این نعمت عظیمه را خداوند، در آن به بندگان عطا فرموده. کافی است در مقام بیان تعظیم و احترام این وقت شریف، آنچه لسان اهل بیت علیهم السلام، عالم ربّانی، سید علی بن طاووس رحمه الله در «اقبال» گفته که: «بدان! مولای ما مهدی علیه السلام کسی است که اطباق کردند اهل صدق از کسانی که اعتماد بر ایشان هست، به این که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بشارت داده امت را به ولادت آن جناب، و بزرگی انتفاع مسلمین، به ریاست او و دولت او....»

هشتم

روز نوروز که روز ظهور امام عصر علیه السلام است. و لکن مخفی نماند که بودن روز خروج امام زمان علیه السلام، روز جمعه و نوروز و عاشورا، نه به نحوی است که در سال‌های بسیار که توافق نکنند، منتظر فرج نتوان شد؛ زیرا غیر ظهور و خروج حضرت حجة بن الحسن بن علی المهدی علیه السلام - که حال (یعنی زمان تألیف کتاب نجم الثاقب) از عمر شریفش، هزار و چهل و چند

سال می‌گذرد - که خواهد شد و تبدیل و خُلفی در او نخواهد شد، مابقی آنچه رسیده، از نشانه‌ها و علامات پیش از ظهور و مقارن آن، همه قابل تغییر و تبدیل و تقدیم و تأخیر و تأویل به چیز دیگر - که از اهل بیت عصمت‌علیهم السلام رسیده باشد - هست؛ حتی آنها که در شمار علائم حتمی ذکر شده؛ چه ظاهراً مراد از حتمی بودن در آن اخبار، نه آن است که هیچ قابل تغییر نباشد، بلکه مراد - والله یعلم - مرتبه‌ای است از تأکید در آن، که منافاتی با تغییر در مرحله‌ای از انحای وجود آن نداشته باشد.

تنبیه

بر ارباب بصیرت معلوم است که چنانکه زمان‌های مذکوره را اختصاص است به حضرت حجت‌علیه السلام - که لازم دارد توجه و استغاثه و عمل به مراسم عبودیت، آن جناب را زیاده از سایر اوقات - بعضی از امکان نیز هست که به ملاحظه پاره‌ای از اخبار عامه و خاصه، احتمال قریب دارد، بودن آن جناب را در آن جا در وقتی مخصوص؛ پس سزاوار است حاضر شدن در آن مکان، هر چند نبیند یا نشناسد آن جناب را؛ چه اقامه آن جناب در مکانی، اسباب نزول رحمت و برکات و الطاف خاصه الهیه است، و شاید به برکت مجاورت، و بودن با آن معدن خیر و برکت، لطف عام و رحمت، شامل حال او شود، هر چند مستحق نباشد؛ چنان که در بودن با کسانی که مورد غضب و لعنت خداوندی‌اند، خوف شمول لعن، و دور شدن از رحمت الهیه است اگر لعن بر آنان وارد شود. شیخ صدوق در «کمال الدین» فرموده: «روایت است در اخبار صحیح از ائمه ما علیهم السلام که هر کس ببیند رسول خدا یا یکی از ائمه علیهم السلام را که داخل شده در شهری یا قریه‌ای در خواب خود، پس به درستی که آن، امان است برای اهل آن شهر یا قریه از آنچه می‌ترسیدند و حذر می‌کردند، و رسیدن است به آنچه آرزو داشتند و امید رسیدن آن را داشتند». و شیخ کلینی و شیخ طوسی روایت کردند از محمد بن مسلم که گفت: «گذشت به من حضرت باقر یا حضرت صادق علیهما السلام و من نشسته بودم در نزد قاضی در مدینه. فردا رفته خدمت آن جناب؛ فرمود به من: چه مجلسی بود که دیروز تو را در آن دیدم؟ گفتم: فدای تو شوم! به درستی که این قاضی مرا اکرام می‌کند؛ پس بسا می‌شود که در نزد او می‌نشینم. فرمود: چه چیز تو را ایمن داشته از این که لعنتی فرود آید، پس فرو گیرد اهل مجلس را؟!». و شاهد این دو مطلب در اخبار بسیار است و غرض، تنبیه بر غنیمت دانستن حضور در آن امکان است که از جمله آنهاست: عرفات در موسم حج، و سایر بقاع شریفه در اوقات شریفه که در شرع، ترغیب و تأکید شده در حضور آن جا در آن اوقات، و مکان تشییع و نماز بر جنازه مؤمن. که در روایت، [وعدده حضور امام عصر بر سر جنازه مؤمنین داده شده .

باب نهم: در ذکر اعمال و آداب مخصوص، جهت ملاقات آن حضرت علیه السلام

توضیح

آدابی که به برکت آنها می‌توان حضرت را زیارت کرد: در ذکر اعمال و آدابی که شاید بتوان به برکت آنها به سعادت ملاقات حضرت حجت‌علیه السلام رسید؛ شناسد یا نشناسد؛ در خواب یا بیداری، و بردن بهره و فیضی از آن حضرت؛ هر چند که نباشد مگر زیادتی نور یقین و معرفت وجدانی به آن وجود معظم، که از اهم مقاصد است. از حکایات باب یازدهم معلوم می‌شود که رسیدن به این مقصود، و بلوغ این مرام، در غیبت کبری ممکن و میسر [است، بلکه مکشوف می‌شود که می‌توان به وسیله علم و عمل و تقوای تام و معرفت و تضرع و انابت و تهذیب نفس از هر غلّ و غش و ریه و شک و شبهه و صفات مذمومه، قابل تلقی اسرار، و دخول در سلک خاصان و خواص، شد و از کلمات علمای اعلام، در باب یازدهم، شواهدی ذکر می‌شود. مقصود در این جا، نه بیان دست آوردن راه آن است؛ که زیاده بر ادای تمام فرایض و سنن و آداب، و ترک تمام محرّمات و مکروهات و مبعوضات، به نحوی

که از او خواسته‌اند، سایر مقدمات آن، مستور و مخفی است و جز بر اهلهش مکشوف و مبین ندارند؛ بلکه غرض، به دست آوردن راهی است که شاید به وسیله آن، در عمر خویش، نوبتی به این نعمت برسد؛ هرچند در خواب باشد. مخفی نماند که از تأمل در قصص و حکایاتی که در باب یازدهم یاد می‌گردد، معلوم می‌شود که مداومت بر عمل نیک و عبادتی مشروع و کوشش در انابه و تضرع، در مدت چهل روز، به جهت این مقصد، از اسباب قریبه و وسیله‌های عظیمه است؛ چنان که رفتن چهل شب چهارشنبه در مسجد سهله، یا چهل شب جمعه در کوفه، با اشتغال به عبادت، از عمل‌های متداوله معروفه است که بسیار از علما و صلحا دعوی تجربه کرده‌اند. و نیز زیارت سیدالشهدا علیه السلام، در چهل شب جمعه و امثال آن. و ظاهراً مستندی مخصوص در دست ایشان نباشد - نه برای عدد مذکور و نه برای عمل - جز آنچه از کتاب و سنت ظاهر می‌شود؛ که مداومت بر دعا در چهل روز، در اجابت و قبول، مؤثر است. در کافی روایت است که محمد بن مسلم گفت: گفتم به جناب باقر، یا صادق علیهما السلام که: «ما می‌بینیم مرد را که برای اوست عبادت و کوشش و خشوع، و لکن قائل نیست به حق - یعنی به امامت ائمه علیهم السلام - پس آیا او را هیچ منفعت می‌دهد؟ فرمود: ای محمد! به درستی که مثل کسانی که به امامت ائمه قائل نیستند و عبادت می‌کنند. مثل اهل بیتی بود که در بنی اسرائیل بودند، که هیچ کدام از ایشان، چهل شب کوشش نمی‌کرد، مگر آن که چون دعا می‌کرد، به اجابت می‌رسید. مردی از ایشان، چهل شب سعی و کوشش کرد، آن‌گاه دعا کرد، پس مستجاب نشد. پس به نزد عیسی بن مریم علیهما السلام آمد و شکایت کرد نزد آن جناب، از آن حالی که به آن مبتلا شده، و تقاضا کرد که برای او دعا کند؛ پس عیسی تطهیر کرد و دو رکعت نماز به جای آورد؛ آن‌گاه خدای عزوجل را خواند. پس خداوند وحی فرستاد به سوی او که: ای عیسی! به درستی که بنده من به نزد من آمد از غیر آن در که باید از آن در در آید؛ به درستی که او مرا دعا کرد و در دلش شکی بود از تو؛ پس اگر مرا دعا کند تا آن که گردش قطع شود و انگشتانش بریزد، اجابت نمی‌کنم او را. پس عیسی ملتفت او شد و فرمود: دعا می‌کنی خداوند را و حال آن که در دلت شکی است از پیغمبر او. پس گفت: ای روح الله و کلمه او! این چنین بود والله آنچه گفت؛ پس دعا کن خدا را که این را از من زایل کند. پس عیسی دعا کرد و خداوند توبه او را قبول فرمود و پذیرفت از او». و چون اجمالاً معلوم شد مأخذ عمل معهود علما و صلحا و اختیار در مواظبت چهل شب یا روز چهارشنبه یا جمعه، در کوفه یا سهله یا کربلا، به جهت این مقصد عظیم، و نبودن خصوصیتی در هیچ یک از آنها، ظاهر می‌شود که هر کس باید به حسب مقام و حالت و مکان و زمان و قدرت خود، نظر کند به دقت و تأمل، یا از دانای بصیری جو یا شود که از اعمال حسنه شرعی و آداب سنن احمدیه، کدام یک نسبت به او اولی و ارجح است که بدان مواظبت کند؛ زیرا ممکن است عملی از گفتنی‌ها یا کردنی‌ها نسبت به کسی مرجوح، و نسبت به دیگری راجح باشد؛ و بر فرض رجحان، تفاوت مراتب و درجات اعمال، بسیار است. پس ممکن است که از کسی بذل و انفاق مال در محلهش مطلوب باشد، و از دیگری تعلیم، و از دیگری نماز، و از دیگری روزه، و از دیگری زیارت، و هكذا، و لکن در همه آنها رعایت باید نمود شروط مشترکه را، چون ادای فرایض و اجتناب محرمات و طهارت مأكول و مشروب و ملبوس و حیثیت آنها، زیاده از آنچه به ظاهر شرع می‌توان کرد، و تخلیص نیت و غیر اینها که مقام بیان آنها نیست.

دعاهایی که به واسطه خواندن آن می‌توان حضرت حجت(ع را در خواب یا بیداری دید

توضیح

و اما اعمال مخصوصه برای حاجت مذکوره؛ چه آن که مختص به امام زمان علیه السلام باشد، یا به مشارکت سایر ائمه، بلکه انبیاء علیهم السلام؛ پس چند چیز از آنها مذکور می‌شود:

سید جلیل، ابن باقی در «اختیار مصباح» روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام که فرمود: «هر کس بخواند بعد از هر نماز فریضه این دعا را، پس به درستی که او خواهد دید امام م ح م د بن الحسن علیه السلام را در بیداری یا در خواب: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَللّٰهُمَّ بَلِّغْ مَوْلَانَا صَاحِبَ الزَّمَانِ اَیْمَانًا کَانَ وَحِیْثُمَا کَانَ مِنْ مَّشَارِقِ الْاَرْضِ وَمَغَارِبِهَا سَهْلًا وَجَبَلًا عَنِّي وَعَنْ وَاٰلِیَّ وَاَحَدٍ وَاِخْوَانِی التَّحِیَّةَ وَالسَّلَامَ عِدَدَ خَلْقِ اللّٰهِ، وَزِنَةَ عَرْشِ اللّٰهِ وَمَا اَحْصَاهُ کِتَابُهُ وَاَحَاطَ بِهِ عِلْمُهُ. اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اُجِدُّدُ لَهٗ فِی صَبِیْحِهِ هَذَا الْیَوْمَ وَمَا عِشْتُ فِیْهِ مِنْ اَیَّامِ حَیَاتِیْ عَهْدًا وَعَقْدًا وَبَیْعَةً لَهٗ فِی عُنُقِیْ لَا اُحُوْلُ عَنْهَا وَلَا اُزُوْلُ اَزِیْدًا. اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِیْ مِنْ اَنْصَارِهِ وَاَعْوَانِهِ وَالدَّائِمِیْنَ عَنْهُ وَالمُتَمَتِّلِیْنَ لِاَمْرِیْ وَنَوَاحِیْهِ فِیْ اَیَّامِهِ وَالمُسْتَشْهَدِیْنَ بَیْنَ یَدَیْهِ. اَللّٰهُمَّ فَاِنْ حَالَ بَیْنِیْ وَبَیْنَهُ الْمَوْتُ الَّذِیْ جَعَلْتَهُ عَلٰی عِبَادِکَ حَتْمًا مَّقْضٰیًا فَاُخْرِجْنِیْ مِنْ قَبْرِیْ مُؤْتَرِّرًا کَفِیْ شَاهِرًا سَیْفِیْ مُجْرَدًا قَنَاتِیْ مُلَبِّیًّا دَعْوَةَ الدَّاعِیْ فِی الْحَاضِرِ وَالْبَادِی. اَللّٰهُمَّ اُرْنِی الطَّلْعَةَ الرَّشِیْدَةَ وَالْعُرَّةَ الْحَمِیْدَةَ وَاکْحِلْ بَصِیْرِیْ بِنَظَرِهِ مَنِّیْ اِلَیْهِ وَعَجِّلْ فَرْجَهُ وَسَهِّلْ مَخْرَجَهُ. اَللّٰهُمَّ اشْدُدْ اَزْرَهُ وَقَوِّ ظَهْرَهُ وَطَوِّلْ عُمُرَهُ وَاغْمِرِ اللّٰهُمَّ بِهٖ بِلَادَکَ وَاُخِیْ بِهٖ عِبَادَکَ فَاِنَّکَ قُلْتَ وَقَوْلُکَ الْحَقُّ ظَهَرَ الْفَسَادُ فِی الْبَرِّ وَالبَحْرِ بِمَا کَسَبَتْ اَیْدِی النَّاسِ فَاظْهِرِ اللّٰهُمَّ لَنَا وَلِیْکَ وَابْنَ بِنْتِ نَبِیْکَ الْمَسِیْمِیْ بِاسْمِ رَسُوْلِکَ صَلَوَاتُکَ عَلَیْهِ وَآلِهِ حَتّٰی لَا یُظْفَرَ بِشَیْءٍ مِنَ الْبَاطِلِ اِلَّا مَزَقَهُ وَیُحَقِّقُ اللّٰهُ الْحَقَّ بِکَلِمَاتِهِ وَیُحَقِّقُهُ. اَللّٰهُمَّ اَکْشِفْ هَذِهِ الْعُمَّةَ عَنْ هَذِهِ الْاُمَّةِ بِظُهُورِهِ اِنَّهُمْ یَرَوْنَهُ بَعِیْدًا وَنَرِیْهُ قَرِیْبًا وَصَلِّیْ اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ». (۶۴)

دوم

شیخ ابراهیم کفعمی در «الجنة الواقیه» فرموده که: «دیدم در بعضی از کتب اصحاب خود که هر کس اراده کرده دیدن یکی از انبیا و ائمه علیهم السلام را یا سایر مردم یا فرزندان خود را در خواب، پس بخواند سوره شمس، قدر، کافرون، توحید، و معوذتین (۶۵)، آن گاه بخواند سوره توحید را صد مرتبه، و صلوات بفرستد بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم صد مرتبه و بخوابد بر طرف راست؛ پس به درستی که خواهد دید آن را که قصد کرده - ان شاء الله تعالی - و سخن خواهد گفت با آنها به آنچه می خواهد از سؤال و جواب. و دیدم در نسخه دیگر، همین را بعینه، جز آن که گفته: به جا می آورد این را هفت شب، بعد از دعایی که اولش این است: اَللّٰهُمَّ اَنْتَ الْحَقُّ الَّذِیْ...». مخفی نماند که این دعا را سید علی بن طاووس روایت کرده در کتاب «فلاح السائل» به اسناد خود از بعضی از ائمه علیهم السلام که فرمود: «هر گاه اراده کردی که بینی میت خود را، پس بخواب با طهارت، و بخواب بر طرف راست خود، و بخوان تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام را و بگو: اَللّٰهُمَّ اَنْتَ الْحَقُّ...». شیخ طوسی در مصباح خود فرموده: کسی که اراده کرده دیدن میتی را در خواب خود، پس بگوید در وقت خواب: «اَللّٰهُمَّ اَنْتَ الْحَقُّ الَّذِیْ لَا یُوصَفُ وَ الْاِیْمَانُ یُعْرَفُ مِنْهُ مِنْکَ یَدَاتِ الْاَشْیَاءِ وَ اِلَیْکَ تَعُوْدُ فَمَا اَقْبَلَ مِنْهَا کُنْتَ مَلْجَاً وَمَنْجَاً وَمَا اَذْبَرَ مِنْهَا لَمْ یَکُنْ لَهٗ مَلْجَاً وَلَا مَنْجَاً مِنْکَ اِلَّا اِلَیْکَ وَ اَسْتَلْکَ بِلَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ وَ اَسْئَلُکَ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَ یَحَقُّ حَبِیْبِکَ مُحَمَّدٍ صَلِّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ سَیِّدِ النَّبِیِّیْنَ وَ یَحَقُّ عَلَیْ خَیْرِ الْوَصِیَّةِیْنَ وَ یَحَقُّ فَاطِمَةَ سَیِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِیْنَ وَ یَحَقُّ الْحَسَنَ وَ الْحَسِیْنَ الَّذِیْنَ جَعَلْتَهُمَا سَیِّدَیْ شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ اَجْمَعِیْنَ اَنْ تُصَلِّیْ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اَهْلِ بَیْتِهِ وَ اَنْ تُرِیْنِیْ مِیْتِیْ فِی الْحَالِ الَّذِیْ هُوَ فِیْهَا». (۶۶) پس، به درستی که تو خواهی دید او را - ان شاء الله تعالی - و مقتضای عموم اول خبر، این دعا را برای میت، حتی انبیا و ائمه علیهم السلام - چه زنده و چه متوفی - می شود خواند. باید آن کسی که عمل به این نسخه می کند، تبدیل کند آخر دعا را به آنچه مناسب مقام امام زنده و پیغمبر زنده است! بلکه ظاهر آن است که اگر برای نبی یا امام - چه زنده و چه متوفی - باشد، باید تغییر دهد. و مؤید این مطلب آن که در کتاب «تسهیل الدواء» بعد از ذکر دعای مذکور، گفته که: ذکر کرده بعضی از مشایخ ما رحمه الله که هر کس اراده کرده که ببیند یکی از انبیا یا ائمه هدی علیهم السلام را، پس بخواند دعای مذکور را تا آن جا که «اَنْ تُصَلِّیْ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ»، آن گاه بگوید: «اَنْ تُرِیْنِیْ فُلَانًا» (۶۷) یعنی نام آن را که خواسته، ببرد، و بخواند بعد از آن، سوره شمس، لیل، قدر، کافرون، توحید و معوذتین را، آن گاه صد مرتبه سوره توحید را بخواند، پس، هر که را اراده کرده، خواهد دید و سؤال می کند از او، آنچه را قصد کرده، و جواب خواهد داد او را - ان شاء الله تعالی - .

سوم

شیخ مفید رحمه الله در کتاب اختصاص روایت کرده از یکی از راویان، از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرماید: «هر کسی که برای او حاجتی است به سوی خداوند تبارک و تعالی، و اراده کرده که ما را ببیند و مقام و مرتبه خود را بداند، پس غسل نماید سر شب و مناجات کند به ما (یعنی - واللّه العالم - که با خدای تعالی مناجات کند به توسّیط ما، به این که قسم دهد او را به حقّ ما و متوسّل شود به حضرت او به وسیله ما، که ما را به او بنمایاند و مقام او را در نزد ما به او نشان دهد) پس به درستی که او خواهد دید ما را و می‌آمرزد او را خداوند به سبب ما، و پوشیده نمی‌شود بر او موضع و محلّ او (یعنی مقام او)». و بعضی گفته‌اند: مراد از «مناجات کردن به ما»، این [است که دیدن «ما» را از همّ خود قرار دهد و دیدن و محبّت «ما» را ذکر نفس خود گرداند، که خواهد دید ایشان را. و این غسل مذکور در این خبر، به جهت حاجت مذکوره، یکی از اغسال مستحبّه است که فقها - رضوان الله علیهم - ذکر فرمودند؛ چنانکه علامه طباطبایی، بحر العلوم رحمه الله در منظومه خود می‌فرماید در ضمن غایات غسل: وَرُؤْيَا الْإِمَامِ فِي الْمَنَامِ لِدَرْكِ مَا يُفَصِّدُ مِنْ مَرَامٍ وَظَاهِرٍ، بَلَكُهُ مَقْطُوعٌ أَيْنَ اسْتُكْرِهَ نَظْرُ سَيِّدِ بَحْرِ الْعُلُومِ، بِهِ هَمِينَ خَبْرٌ بَأَشَدِّ؛ چنانکه صاحب «مواهب»، (۶۸) و غیره تصریح کردند. و مناسب است ذکر یک عمل مختصر برای دیدن علی علیه السلام را در خواب؛ سید علی بن طاووس در «فلاح السائل» روایت کرده که از برای دیدن امیرالمؤمنین علیه السلام را در خواب، این دعا را در وقت خوابیدن بخواند: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ يَا مَنْ لُطْفُهُ خَفِيٌّ (۶۹) وَأَيَادِيهِ بَاسِطَةٌ لَا تَنْقُضِي أَسْئَلُكَ بِلُطْفِكَ الْخَفِيِّ الَّذِي مَا لُطْفَتْ بِهِ لِعَبْدٍ إِلَّا كَفَى أَنْ تُرِينِي مَوْلَايَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَنَامِي». (۷۰)

اعمالی که با انجام آن می‌توان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را در خواب دید

اول در «تفسیر برهان» و «مصباح کفعمی» از کتاب «خواصّ القرآن» منقول است که روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام که: «هر کس مداومت کند خواندن سوره مزّمیل را، می‌بیند پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم را و سؤال می‌کند از آن جناب، آنچه می‌خواهد، و خداوند عطا می‌فرماید به او، آنچه خواسته از خیر». دوم کفعمی روایت کرده که: «هر کس سوره قدر را در وقت زوال، صد مرتبه بخواند، پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم را خواب می‌بیند». سوم محدّث جلیل، سید هبه الله بن ابی محمّد موسوی، معاصر علامه حلّی، در مجلد اول کتاب «مجموع الرائق» روایت کرده که: «هر کس مداومت کند تلاوت سوره جنّ را، می‌بیند پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم را و سؤال می‌کند از او، آنچه می‌خواهد». چهارم و نیز در آنجا روایت شده که: «هر کس سوره کافرون را در نصف شب جمعه بخواند، آن حضرت را خواهد دید». پنجم خواندن «دعای مُجیر» با طهارت، هفت مرتبه وقت خواب، بعد از گرفتن هفت روز، روزه. ششم خواندن دعای معروف به «صحیفه» که روایت شده است در «مهج الدعوات» و غیره، با طهارت، پنج مرتبه؛ هر دو را شیخ کفعمی نقل فرموده. هفتم و نیز کفعمی از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که: «هر کس بخواند سوره قدر را بعد از نماز ظهر و پیش از ظهر، بیست و یک مرتبه، نمی‌میرد تا این که ببیند پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم را». هشتم و نیز از «خواصّ القرآن» نقل کرده که: «هر کس بخواند در شب جمعه، بعد از ادای نماز شب، سوره کوثر را هزار مرتبه و صلوات بفرستد بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم هزار مرتبه، می‌بیند پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم را در خواب خود». نهم در بعضی از مجموعه‌های معتبره دیدم که: «هر کس اراده کرده که ببیند پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم را در خواب، پس دو رکعت نماز بخواند بعد از نماز عشاء، به هر سوره که خواسته، آن گاه بخواند این دعا را صد مرتبه: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ «یا نُورَ النُّورِ یا مُدَبِّرَ الْأُمُورِ بَلِّغْ مِنِّي رُوحَ مُحَمَّدٍ وَأَرْوَاحَ آلِ مُحَمَّدٍ تَحِيَّةً وَسَلَامًا». و ادعیه و نماز و اوراد، برای این قسم حاجت بسیار است؛ ما بیشتر آنها را در فصل اول از مجلد ثانی از کتاب «دارالسلام» استقصا نمودیم.

باب دهم: استغاثه به حضرت علیه السلام

اشاره

سید فضل الله راوندی در کتاب «دعوات» و علامه مجلسی در «بحار» از کتاب «مجموع الدعوات» تلعبیری و سید علی خان در «کلم الطیب» از «قبس المصباح» روایت کرده‌اند از ابوالوفای شیرازی که گفت: «من اسیر بودم در حبس الیاس، با ضیق حال؛ پس چنین معلوم شد بر من که او قصد قتل من کرده؛ پس شکایت کردم به سوی خداوند تبارک و تعالی، و شفیع قرار دادم مولای خود، ابی محمّد، علی بن الحسین، زین العابدین علیه السلام را؛ پس خواب مرا ربود. (۷۱) در خواب دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم [را] که آن جناب می‌فرماید که: متوسّل نشو به من و نه به دختر من و نه به دو پسر من از برای چیزی از متاع دنیا، بلکه از برای آخرت و آنچه را آرزو داری از فضل خدای تعالی. و اما برادرم، ابوالحسن علیه السلام، پس او انتقام می‌کشد از کسی که ظلم کرده تو را. پس گفتم: یا رسول الله! آیا نبود که فاطمه علیها السلام را ظلم کردند، پس صبر کرد، و میراث تو را غصب کردند، صبر نمود؛ پس چگونه انتقام می‌کشد از کسی که مرا ظلم نموده؟ پس حضرت نظر کرد به من از روی تعجب و فرمود: آن عهدی بود که به او کرده بودم و امری بود که به او، امر نموده بودم و جایز نبود برای او مگر به پا داشتن آن، و به تحقیق که ادا کرد حقّ را. و الآن، پس وای بر کسی که متعرض شود موالی او را. اما علی بن الحسین علیهما السلام، پس، از برای نجات از سلاطین و از شرور شیاطین. و اما محمّد بن علی و جعفر بن محمّد علیهما السلام، پس، از برای آخرت و - به روایتی - آنچه بخواهی از طاعت خداوند و رضوان او. و اما موسی بن جعفر علیهما السلام، پس بخواه به او عافیت. و اما علی بن موسی علیهما السلام، از برای نجات و - به روایتی - بطلب از او سلامتی را در سفرها در بحر و برّ. و اما محمّد بن علی علیهما السلام، بطلب به سبب او نزول رزق را از خدای تعالی. و اما علی بن محمد علیهما السلام، از برای قضای نوافل و نیکی اخوان و آنچه بخواهی از طاعت خداوند عزوجلّ. و اما حسن بن علی علیهما السلام، از برای آخرت. و اما حجّت علیه السلام، پس هرگاه رسید شمشیر به محلّ ذبح تو - و حضرت اشاره فرمود به دست خود به سوی حلق - پس استغاثه بکن به او!؛ به درستی که درمی‌یابد تو را و او فریادرس است و پناه است از برای هر کس که استغاثه کند؛ بگو: یا مَوْلای یا صَاحِبَ الزَّمانِ! اَنَا مُسْتَعِثٌّ بِكَ». و به روایت دیگر فرمود: «اما صاحب الزمان علیه السلام، پس هرگاه رسید کارد به اینجا - و اشاره فرمود به دست خود به سوی حلقش - پس از او اعانت بخواه!؛ پس به درستی که او تو را اعانت خواهد کرد؛ پس بگو: یا صَاحِبَ الزَّمانِ اَعِثْنی! یا صَاحِبَ الزَّمانِ اُدْرِکْنی!». و به روایت اول: پس من در خواب گفتم: «یا مَوْلای یا صَاحِبَ الزَّمانِ اَنَا مُسْتَعِثٌّ بِكَ». و به روایت دیگر: پس فریاد کردم در خواب خود: «یا صَاحِبَ الزَّمانِ اَعِثْنی! یا صَاحِبَ الزَّمانِ اُدْرِکْنی!». و به روایت «قبس المصباح صهرشتی»: پس فریاد کردم در خواب: «یا مَوْلای یا صَاحِبَ الزَّمانِ اُدْرِکْنی! فَقَدْ بَلَغَ مَجْهُودی». و به روایت اول: پس در این حال، دیدم شخصی را که فرود آمد از آسمان و در زیر پای او اسبی است و در دست او حربه‌ای است از نور؛ پس گفتم: «ای مولای من! دفع کن از من، شرّ آن که مرا اذیت می‌کند. پس فرمود: کار تو را انجام دادم. چون صبح کردم، الیاس مرا خواست و گفت: به کی استغاثه کردی؟! گفتم: به آن که او فریادرس در ماندگان است».

دعای توسّل به امام زمان علیه السلام

در «بحار» از «مجمع الدعوات» دعایی طولانی نقل کرده از برای توسّل به هریک از ائمه علیهم السلام برای مطالب مذکوره به همان ترتیب، و در «قبس المصباح» نیز دعایی مختصر به همان طریق نقل کرده و دعای توسّل به امام عصر علیه السلام. در دومی این است: «اللَّهُمَّ اِنِّی اَسْتَلْکَ بِحَقِّ وَلِیْکَ وَحُجَّتْکَ صَاحِبِ الزَّمانِ اِلَّا- اَعْتِنی بِه عَلی جَمیعِ اُمُورِی وَکَفِّتِنی بِه مَوْوَنَه کُلِّ مُؤذٍ وَطَاطِعٍ وَبَاغٍ، وَاعْتِنی بِه فَقَدْ بَلَغَ مَجْهُودی، وَکَفِّتِنی کُلَّ عِدُوٍّ وَهَمٍّ وَغَمٍّ وَدَیْنٍ، وَوَلَدِی وَجَمیعِ اَهْلِی وَاِخوانی وَمَنْ یَعِینِی اَمْرُهُ وَخَاصَّتِی، آمین»

رَبِّ الْعَالَمِينَ» (۷۲) ظاهر آن است که مراد حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم از آن کلام (یعنی جمله هرگاه رسید کرد به اینجا)، نه اختصاص توّسل به امام عصر علیه السلام است در آنجا که به چنگ دشمن افتد که قصد کشتن او نموده، بلکه آن کنایه است از به‌نهایت رسیدن شدت امور و منقطع شدن اسباب و قطع امید از مخلوق و نماندن جای صبر و شکیبایی؛ چه از بلائی دینی باشد یا دنیوی و از شرّ دشمن انسی باشد یا جنّی؛ چنان که از دعای مزبور نیز معلوم می‌شود. و چنان که تکلیف مضطرّ و امانده و بیچاره درمانده، استغاثه به آن جناب است، اغاثه و فریادرسی درماندگان، از مناصب الهیه آن جناب خواهد بود. و اگر به جهت کثرت اضطراب و اضطرار، متمکن نشود درمانده مضطر از استغاثه به آن جناب به زبان مقال و دعای مأثور، کفایت می‌کند او را برای قابلیت اغاثه آن جناب، سؤال به لسان حال و استعداد، با داشتن مقام تولّاً و اقرار به ولایت و امامت و منحصر دانستن وساطت فیض الهی در آن وجود مقدّس. و از جمله شواهد بر این مطلب آن که از القاب خاصّ آن حضرت است «غوّث» که در زیارت معتبره وارد شده و معنی آن «فریادرس» است و حقیقت معنی این لقب الهی که مجرّد اسم نیست، محقّق نشود تا آن که صاحب آن، دارای قوه سامعهای باشد که هر کس در هر جا به هر زبان در مقام استغاثه برآید، بشنود، بلکه دارای علمی باشد که به حالات درماندگان احاطه داشته باشد که بی‌استغاثه و توّسل، از حالشان آگاه باشد؛ چنان که در فرمانی که برای شیخ مفید نوشتند، به این مقام تصریح فرمودند، و دارای قدرت و توانایی باشد که اگر صلاح دانست، درمانده مستغیث به لسان حال یا مقال را نجات دهد و از گرداب بلا درآورد، و این مقام را شایستگی ندارد جز کسی که دارای مقام امامت باشد. نیز مؤید این مقال است آنچه در میان جمیع عرب‌های شهری و بیابانی شهرت دارد از تعبیر کردن از آن ذات مقدّس به «ابوصالح» و در توّسیلات و استغاثات و ندبه‌ها و شکایت‌ها جز به این اسم، آن حضرت را نخوانند و شعرای معروفین، مکرّر در قصاید، مدایح و مرثیاتی و ندبه‌ها به همین کنیه، آن جناب را ذکر می‌کنند و مأخذی در اخبار خاصّه برای آن به نظر نرسیده جز خبری که احمد بن محمد بن خالد برقی روایت کرده در کتاب «محاسن» از ابوبصیر از جناب صادق علیه السلام که فرمود: «هرگاه گم شدی در راه، پس ندا کن، یا بگو: یا صالح، یا اباصالح! أَرَشِدُونَا إِلَى الطَّرِيقِ رَحِمَكُمُ اللَّهُ» (۷۳) عیید بن حسین زرنندی که راوی خبر است از علی بن ابی حمزه، گفت: پس رسید به ما این بلا، پس امر نمودیم بعضی از کسانی که با ما بودند این که دور شود و ندا کند؛ پس دور شد و ندا کرد. آن‌گاه آمد نزد ما؛ پس خبر داد ما را که او شنید آواز خفیفی را که می‌گوید: راه طرف راست، یا گفت: سمت چپ؛ پس یافتیم راه را چنانکه گفته بود. و تردید در «یا صالح یا ابوصالح» و نیز تردید در سمت راست یا چپ از راوی خبر است که سهو کرده؛ چنانکه سید علی بن طاووس در کتاب «امان الاخطار» بعد از نقل خبر از محاسن، به این مطلب تصریح فرموده. و شیخ برقی در کتاب مذکور، از پدر خود - محمّد بن خالد برقی - نقل کرده که او در سفری با جمعی، از راه کج شدند. گفت: «پس ما این کار را کردیم، پس راه را به ما نشان دادند. رفیق ما - یعنی آن که کناره کرد و آن دعا را خواند - شنید صدای نازکی را که می‌گوید: راه طرف راست است؛ پس مرا خبر داد و به آن جماعت خبر نکرد؛ پس گفتم: طرف راست را بگیرید! پس شروع کردیم به رفتن طرف راست». و شاید که چنین فهمیدند یا به دست آوردند که: «صالح» یا «اباصالح» اسم یا کنیه امام عصر علیه السلام است؛ چنان که بعضی اول (صالح) را در اسامی و دوم (اباصالح) را در کنیه‌های آن حضرت شمردند و از بعضی حکایات معلوم می‌شود که این مطلب، میان شیعه، معهود بود. پس معلوم شد که راهنمای در بیابان، و دستگیر گمشدگان که به عنوان «اباصالح» خوانده می‌شود، همان غوث اعظم، ولی عصر، صاحب الزمان علیه السلام است.

باب یازدهم: کسانی که در زمان غیبت کبری خدمت آن جناب رسیده‌اند

حکایت اول: داستان مسجد جمکران

اصل حکایت

شیخ فاضل، حسن بن محمد بن حسن قمی - معاصر شیخ صدوق - در «تاریخ قم» از کتاب «مونس الحزین فی معرفه الحق و الیقین» از مصنفات شیخ صدوق نقل کرده که سبب بنای مسجد مقدس جمکران و عمارت آن این بوده است که شیخ عقیف صالح، حسن بن مثله جمکرانی رحمه الله می گوید که: «من شب سه شنبه، هفدهم ماه مبارک رمضان سال ۲۹۳ در خانه خود خفته بودم که ناگاه جماعتی مردم به در خانه من آمدند، نصفی از شب گذشته؛ مرا بیدار کردند و گفتند: برخیز و طلب امام مهدی، صاحب الزمان علیه السلام را اجابت کن که تو را می خواند! حسن گفت: من برخاستم و آماده شدم. گفتم: بگذارید تا پیراهنم بپوشم. آواز آمد که: هُوَ مَا كَانَ قَمِيصَكَ؛ پیراهن به بر مکن که از تو نیست! دست فرا کردم و شلوار خود را برگرفتم. آواز آمد که: لَيْسَ ذَلِكَ مِنْكَ، فَخُذْ سَرَاوِيْلَكَ؛ آن شلوار که برگرفتی از تو نیست؛ آن شلوار که از آن تو است برگیر! آن را انداختم و از خود برگرفتم و در پوشیدم و طلب کلید در خانه کردم؛ آواز آمد که: أَلْبَابُ مَفْتُوحٌ. چون به در خانه آمدم، جماعتی بزرگان را دیدم؛ سلام کردم؛ جواب دادند و ترحیب کردند (یعنی مرحبا گفتند)؛ مرا بیاوردند تا بدان جایگاه که اکنون مسجد است. چون خوب نگاه کردم، تختی دیدم نهاده و فرش نیکو بر آن تخت گسترده و بالش های نیکو نهاده و جوانی سی ساله بر آن تخت، تکیه بر چهار بالش کرده، و پیری پیش او نشسته و کتابی در دست گرفته و می خواند، و فزون از شصت مرد بر این زمین، بر گرد او نماز می کنند؛ بعضی جامه های سفید، و بعضی جامه های سبز داشتند، و آن پیر، حضرت خضر بود. پس آن پیر مرا نشانند و حضرت امام علیه السلام مرا به نام خود خواند و گفت: «برو و حسن بن مسلم را بگو که تو چند سال است که عمارت این زمین می کنی و می کاری و ما خراب می کنیم، و پنج سال است که زراعت می کنی و امسال دیگر باره باز گرفتی و عمارتش می کنی؛ رخصت نیست که تو در این زمین، دیگر باره زراعت کنی؛ باید هر ارتفاع (درآمد) که از این زمین برگرفته ای، رد کنی؛ تا بدین موضع، مسجد بنا کنند. و بگو این حسن بن مسلم را که این زمین شریفی است و حق تعالی این زمین را از زمین های دیگر، برگزیده است و شریف کرده و تو با زمین خود گرفتی؛ و دو پسر جوان، خدای عزوجل از تو باز ستند و تو تنبیه نشدی؛ و اگر نه چنین کنی، آزار وی به تو رسد، آنچه تو آگاه نباشی. حسن بن مثله گفت: یا سیدی و مولای! مرا در این، نشانی باید؛ که جماعت، سخن بی نشان و حجت نشنوند و قول مرا تصدیق نکنند. گفت: اِنَّا سَنُعَلِّمُ هُنَاكَ...؛ ما اینجا علامت بکنیم تا تصدیق قول تو باشد؛ تو برو و پیام ما را برسان! به نزدیک سید ابوالحسن رو و بگو تا برخیزد و بیاید و آن مرد را حاضر کند و ارتفاع چند ساله که گرفته است، از او طلب کند و بستاند و به دیگران دهد تا بنای مسجد بنهند و باقی وجوه (پولها) از رهق به ناحیه اردهال - که ملک ماست - بیارد و مسجد را تمام کند و یک نیمه رهق را وقف کردیم بر این مسجد که هر ساله وجوه آنرا بیاورند و صرف عمارت مسجد بکنند. مردم را بگو تا رغبت بکنند بدین موضع و عزیز دارند و چهار رکعت نماز اینجا بگذارند؛

دو رکعت نَحِيَّتِ مسجد

در هر رکعتی یک بار «الحمد» و هفت بار «قل هو الله أحد» و تسبیح رکوع و سجود، هفت بار بگویند؛ و دو رکعت نماز امام صاحب الزمان علیه السلام بگذارند به این نحو: چون «فاتحه» خواند، به «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» رسد، صد بار بگوید و بعد از آن، فاتحه را تا آخر بخواند، و در رکعت دوم نیز به همین طریق بگذارد و تسبیح در رکوع و سجود، هفت بار بگوید و چون نماز تمام کرده باشد، «لا إله إلا الله» و «تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام» بگوید و چون از تسبیح فارغ شود، سر به سجده نهد و صد بار صلوات بر پیغمبر و آلش علیهم السلام بفرستد. فَمَنْ صَلَّى لِيَهُمَا فَكَأَنَّمَا صَلَّى فِي الْبَيْتِ الْعَتِيقِ؛ هر که این دو رکعت نماز بگذارد، همچنین باشد که دو رکعت نماز در کعبه گزارده باشد. حسن بن مثله جمکرانی گفت: من چون این سخن بشنیدم، با خود گفتم که: گویا این موضع است که تو می پنداری، إِنَّمَا هَذَا الْمَسْجِدُ لِلْإِمَامِ صَاحِبِ الزَّمَانِ؛ و اشارت بدان جوان کردم که در چهار بالش نشسته بود.

پس، آن جوان به من اشارت کرد که: «برو!» من بیامدم؛ چون پاره‌ای راه بیامدم، دیگر باره مرا باز خواندند و گفتند: «بزی در گله جعفر کاشانی چوپان است؛ باید آن بز را بخری؛ اگر مردم ده بها نهند، بخر، و اگر نه، تو از خاصه خود بدهی و آن بز را بیاوری و بدین موضع فردا شب بکشی! آن گاه روز هجدهم ماه مبارک رمضان، گوشت آن بز را بر بیماران و کسی که مرضی سخت داشته باشد، انفاق کنی که حق تعالی همه را شفا دهد، و بز ابلق است و موی‌های بسیار دارد و هفت علامت دارد؛ سه بر جانبی و چهار بر جانبی. رفتم، مرا دیگر باره باز گردانید و گفت: هفتاد روز یا هفت روز ما اینجا بمانیم. (اگر بر هفت روز حمل کنی، دلیل کند بر شب قدر که بیست و سیم است و اگر بر هفتاد حمل کنی، شب بیست و پنجم ذی‌القعدة بود و روز بزرگوار است). پس حسن بن مثله گفت: بیامدم تا خانه، و همه شب در آن اندیشه بودم تا صبح شد. نماز بگزاردم و نزدیک علی المنذر آمدم و آن احوال با وی بگفتم؛ او با من بیامد. رفتم بدان جایگاه که مرا شب برده بودند. پس گفت: بالله! نشان و علامتی که امام علیه السلام مرا گفت، یکی این است که زنجیرها و میخ‌ها اینجا ظاهر است. پس به نزدیک سید ابوالحسن الرضا شدیم، چون به در خانه وی رسیدیم، خادم و حشم وی را دیدیم که مرا گفتند: از سحرگاه، سید ابوالحسن در انتظار توست، تو از جمکرانی؟ گفتم: بلی! من در حال به درون رفتم و سلام کردم؛ جواب نیکو داد و اعزاز کرد، مرا به تمکین نشانید و پیش از آن که من حدیث کنم، مرا گفت: ای حسن مثله! من خفته بودم در خواب، شخصی مرا گفت: حسن بن مثله نام، مردی از جمکران پیش تو آید بامداد، باید آنچه گوید سخن او را تصدیق کنی و بر قول او اعتماد کنی که سخن او سخن ماست؛ باید که قول او را رد نگردانی! از خواب بیدار شدم؛ تا این ساعت، منتظر تو بودم. حسن بن مثله، احوال را به شرح، با وی بگفت؛ در حال بفرمود تا اسب‌ها را زین برنهادند و بیرون آوردند و سوار شدند. چون به نزدیک ده رسیدند، جعفر چوپان، گله بر کنار راه داشت؛ حسن بن مثله در میان گله رفت، و آن بز، از پس همه گوسفندان می‌آمد، پیش حسن بن مثله دوید، و آن بز را گرفت که به وی دهد، و بز را بیاورد. جعفر چوپان سوگند یاد کرد که من هرگز این بز را ندیده‌ام و در گله من نبوده است، آلبا امروز که می‌بینم، و هر چند که می‌خواهم که این بز را بگیرم، میسر نمی‌شود. پس بز را همچنان که سید فرموده بود، در آن جایگاه آوردند و بکشتند و سید ابوالحسن الرضا بدین موضع آمدند و حسن بن مسلم را حاضر کردند و انتفاع (در آمدها) از او گرفتند و وجوه رهق را بیاوردند و مسجد جمکران را به چوب پیوشانیدند و سید ابوالحسن الرضا زنجیرها و میخ‌ها را به قم برد و در خانه خود گذاشت. همه بیماران می‌رفتند و خود را در زنجیر می‌مالیدند؛ خدای تعالی شفای عاجل می‌داد و خوب می‌شدند. ابوالحسن محمد بن حیدر گوید که: به استفاضه شنیدم که: سید ابوالحسن الرضا مدفون است در موسیان به شهر قم، و بعد از او فرزندی از وی را بیماری نازل شد و وی در خانه شد و سر صندوق را برداشتند، زنجیرها و میخ‌ها را نیافتند. مؤلف گوید: در نسخه فارسی «تاریخ قم» و در نسخه عربی که عالم جلیل، آقا محمدعلی کرمانشاهی، مختصر این قصه را در حواشی «رجال میرمصطفی»، در باب «حسن» از آن نقل کرده، تاریخ قصه را در نود و سه - یعنی نود و سه بعد از دویست - نقل کرده است.

دو رکعت نماز منسوب به آن حضرت علیه السلام

اشاره

و اما دو رکعت نماز منسوب به آن حضرت علیه السلام از نمازهای معروفه است، و جماعتی از علما آن را روایت کرده‌اند؛

اول

شیخ طبرسی - صاحب تفسیر - در کتاب «کنوز النجاج» روایت کرده از یکی از خدمه ابی عبد الله حسین بن محمد بزوفری و او

گفته است که: «بیرون آمده از ناحیه مقدسه حضرت صاحب الزمان علیه السلام که هر کس را بسوی حق تعالی حاجتی باشد، پس باید که بعد از نصف شب جمعه، غسل کند و به جای نماز خود رود و دو رکعت نماز گزارد و در رکعت اول بخواند سوره «حمد» را، و چون به «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» برسد، صد مرتبه آن را مکرر کند و بعد از آن که صد مرتبه بخواند و رکوع و دو سجده بجا آورد و «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ» را هفت مرتبه در رکوع بگوید و «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَبِحَمْدِهِ» را در هر یک از دو سجده، هفت مرتبه بگوید و بعد از آن، رکعت دوم را مانند رکعت اول به جا آورد و بعد از تمام شدن نماز، این دعا را بخواند، پس به درستی که حق تعالی البته حاجت او را برآورد هرگونه حاجتی که باشد، مگر آن که حاجت او در قطع کردن صله رحم باشد. و دعا این است: اللَّهُمَّ إِنْ أَطَعْتُكَ فَالْمَحْمَدَةُ لَكَ وَإِنْ عَصَيْتُكَ فَالْحِجَّةُ لَكَ مِنْكَ الرُّوحُ وَمِنْكَ الْفَرْجُ سُبْحَانَ مَنْ أَنْعَمَ وَشَكَرَ سُبْحَانَ مَنْ قَدَّرَ وَعَفَرَ. اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتُ عَصَيْتُكَ فَإِنِّي قَدْ أَطَعْتُكَ فِي أَحَبِّ الْأَشْيَاءِ إِلَيْكَ وَهُوَ الْإِيمَانُ بِكَ لَمْ أَتَّخِذْ لَكَ وَلَدًا وَلَمْ أَدْعُ لَكَ شَرِيكًا مَنَّا مِنْكَ بِهِ عَلَيَّ لَا مَنَّا مِنِّي بِهِ عَلَيْكَ وَقَدْ عَصَيْتُكَ يَا إِلَهِي عَلَى غَيْرِ وَجْهِ الْمُكَابَرَةِ وَالْخُرُوجِ عَنْ عُبُودِيَّتِكَ وَلَا الْجُحُودِ لِرُبُوبِيَّتِكَ وَلَكِنْ أَطَعْتُ هَوَايَ وَأَزَلْنِي الشَّيْطَانُ فَلِمَكَ الْحِجَّةُ عَلَيَّ وَالْبَيَانُ فَإِنْ تُعَذِّبْنِي فَبِعَذُوبِي غَيْرِ ظَالِمٍ لِي وَإِنْ تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي فَإِنَّكَ جَوَادٌ كَرِيمٌ. بعد از آن، تا نفس او وفا کند، «یا کریم یا کریم» را مکرر بگوید، بعد از آن بگوید: یا آمنا من کل شیء وکل شیء منک خائف حذر أسئلتک بأمنک من کل شیء وخوف کل شیء منک أن تصلی علی مُحَمَّدٍ و آل مُحَمَّدٍ و أن تُعطینی أماناً لنفسی و أهلی و ولدی و سایر ما أنعمت به علی حتی لا أخاف و لا أجدُر من شیء أیداً إنک علی کل شیء قدير و حسبنا الله و نعم الوکیل یا کافی ابراهیم نمرود و یا کافی موسی فزعون أسئلتک أن تصلی علی مُحَمَّدٍ و آل مُحَمَّدٍ و أن تکفینی شرَّ فلان بن فلان. و به جای «فلان بن فلان» نام شخصی را که از ضرر او می ترسد و نام پدر او را بگوید و از حق تعالی طلب کند که ضرر او را رفع نماید و کفایت کند. پس، به درستی که حق تعالی، البته کفایت ضرر او را خواهد کرد. - ان شاء الله تعالی - . بعد از آن، به سجده رود و حاجت خود را درخواست نماید و تضرع و زاری کند به سوی حق تعالی؛ به درستی که نیست مرد مؤمنی و نه زن مؤمنه‌ای که این نماز را بگزارد و آن دعا را از روی اخلاص بخواند مگر آن که گشوده می شود بر او، درهای آسمان برای برآمدن حاجات او، و دعای او مستجاب می گردد در همان وقت و در همان شب؛ هرگونه حاجتی که باشد، و این به سبب فضل و انعام حق تعالی بر ما و بر مردمان است».

دوم

سید عظیم القدر، سید فضل الله راوندی در کتاب «دعوات» در ضمن نمازهای معصومین علیهم السلام می گوید: «نماز مهدی علیه السلام دو رکعت است: در هر رکعتی حمد یک مرتبه و صد مرتبه «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» و صد مرتبه صلوات بر پیغمبر و آل او علیهم السلام بعد از نماز».

سوم

سید جلیل، علی بن طاووس در کتاب «جمال الأسبوع» همین نماز را به نحو مذکور نسبت به آن حضرت داده و لکن ذکر صد صلوات بعد از او را نقل نکرده و فرموده این دعا را در عقب نماز بخواند: اللَّهُمَّ عَظُمَ الْبَلَاءُ وَبَرِحَ الْخِفَاءُ وَانْكَشَفَ الْغِطَاءُ وَضَاقَتِ الْأَرْضُ وَ مَنَعَتِ (۷۴) السَّمَاءُ وَإِلَيْكَ يَا رَبَّ الْمُشْتَكِي وَعَلَيْكَ الْمَعُولُ فِي الشُّدَّةِ وَالرَّخَاءِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ الَّذِينَ أَمَرْنَا بِطَاعَتِهِمْ وَعَجَّلِ اللَّهُمَّ فَرَجَهُمْ بِقَاتِمِهِمْ وَأَظْهِرْ إِعْرَازَهُ يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ يَا عَلِيُّ يَا مُحَمَّدُ كَافِيَانِي فَإِنَّكُمَا كَافِيَانِي يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ يَا مُحَمَّدُ أَنْصِرْنِي فَإِنَّكُمَا نَاصِرَانِي يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ يَا مُحَمَّدُ احْفَظَانِي فَإِنَّكُمَا حَافِظَانِي يَا مَوْلَايَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ سَهْ مَرْتَبَهُ الْعَوْتُ سَهْ مَرْتَبَهُ أَدْرِكُنِي سَهْ مَرْتَبَهُ الْأَمَانُ سَهْ مَرْتَبَهُ. مسجد شریف جمکران در یک فرسخی قم تقریباً، از سمت دروازه کاشان واقع

است.

حکایت دوم: اسماعیل بن عیسی بن حسن هرقلی

عالم فاضل، علی بن عیسی اربلی در «کشف الغمه» می‌فرماید: «خبر داد مرا جماعتی از ثقات برادران من، که در بلاد حلّه، شخصی بود که او را اسماعیل بن عیسی بن حسن هرقلی می‌گفتند؛ از اهل قریه‌ای بود که آن را هرقل می‌گویند؛ وفات کرد در زمان من، و من او را ندیدم.... بیرون آمد در وقت جوانی از ران چپ او چیزی که آن را توثه می‌گویند، به مقدار قبضه (کف دست) آدمی و در هر فصل بهار می‌ترکید و از آن خون و چرک می‌رفت. این درد، او را از همه شغلی باز می‌داشت. به شهر حلّه آمد و به خدمت رضی الدین علی بن طاووس رفت و از این درد شکایت نمود. سید، جراحان حلّه را حاضر نمود؛ آن را دیدند و همه گفتند: این توثه بر بالای رگ اکحل، برآمده است و علاج آن نیست الاّ به بریدن، و اگر این را ببریم، شاید رگ اکحل بریده شود، و آن رگ هرگاه بریده شد، اسماعیل زنده نمی‌ماند، و در این بریدن چون، خطر عظیم است، مرتکب آن نمی‌شویم. سید به اسماعیل گفت: من به بغداد می‌روم؛ باش تا تو را همراه ببرم و به اطبا و جراحان بغداد بنمایم؛ شاید آگاهی ایشان بیشتر باشد و علاجی تواند کرد. به بغداد آمد و اطبا را طلبید؛ آنان نیز جمیعاً همان تشخیص کردند و همان عذر گفتند، و اسماعیل دلگیر شد؛ سید به او گفت: «حق تعالی نماز تو را با وجود این نجاست که به آن آلوده‌ای، قبول می‌کند، و صبر کردن در این درد، بی‌اجر نیست. اسماعیل گفت: پس چون چنین است، به زیارت سامره می‌روم و استغاثه به ائمه هدی علیهم السلام می‌برم. و متوجّه سامره شد.» صاحب «کشف الغمه» می‌گوید: «از پسرش شنیدم که می‌گفت: از پدرم شنیدم که گفت: چون به آن مشهد منور رسیدم و زیارت امامین همامین، امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهما السلام کردم و به سردابه رفتم و شب در آنجا به حق تعالی بسیار نالیدم و به صاحب الامر علیه السلام استغاثه بردم، و صبح به طرف دجله رفتم و جامه‌ام را شستم و غسل زیارت کردم و ابریقی (آفتابه‌ای) که داشتم، پر آب کردم و متوجّه مشهد (۷۵) شدم که یک‌بار دیگر زیارت کنم. به قلعه نارسیده، چهار سوار دیدم که می‌آیند، و چون در حوالی مشهد جمعی از شرفاء (سادات) خانه داشتند، گمان کردم که از ایشان باشند، چون به من رسیدند، دیدم که دو جوان، شمشیر بسته‌اند، یکی از ایشان خطش دمیده بود (نوجوان بود) و یکی، پیری بود پاکیزه وضع، که نیزه‌ای در دست داشت، و دیگری شمشیری حمایل کرده و فرّجی (یک نوع لباس) بر بالای آن پوشیده و تحت الحنک بسته و نیزه به دست گرفته؛ پس آن پیر، در دست راست قرار گرفت و بُن نیزه را بر زمین گذاشت، و آن دو جوان در طرف چپ ایستادند، و صاحب فرّجی در میان راه مانده، بر من سلام کردند و جواب سلام دادم. فرّجی پوش گفت: فردا روانه می‌شوی؟ گفتم: بلی. گفت: پیش آی تا ببینم چه چیز تو را در آزار دارد! مرا به خاطر رسید که اهل بادیه (یعنی بیابان نشین‌ها) احترازی از نجاست نمی‌کنند و تو غسل کرده‌ای و رخت را آب کشیده‌ای و جامه‌ات هنوز تر است؛ اگر دستش به تو نرسد، بهتر باشد. در این فکر بودم که خم شد و مرا به طرف خود کشید و دست بر آن جراحت نهاده، فشرد؛ چنان که به درد آمد و راست شده بر زمین قرار گرفت. مقارن آن حال، آن شیخ گفت: أَفْلَحْتَ یا إِسْمَاعِیلُ! من گفتم: أَفْلَحْتُمْ، و در تعجب افتادم که نام مرا چه می‌داند. باز همان شیخ که با من گفت خلاص شدی و رستگاری یافتی، گفت: امام است امام. من دویدم ران و رکابش را بوسیدم؛ امام علیه السلام راهی شد و من در رکابش می‌رفتم و جزع می‌کردم؛ به من گفت: برگرد! من گفتم: از تو هرگز جدا نشوم. باز فرمود که: برگرد که مصلحت تو در برگشتن است! و من همان حرف را اعاده کردم. پس آن شیخ گفت: ای اسماعیل! شرم نداری که امام دوبار فرمود برگرد و خلاف قول او می‌کنی؟! این حرف در من اثر کرد؛ پس ایستادم. چون قدمی چند دور شدند، باز به من ملتفت شد و فرمود که: چون به بغداد رسی، مستنصر تو را خواهد طلبید و به تو عطایی خواهد کرد؛ از او قبول مکن و به فرزندم رضی (الدین بن طاووس) بگو که چیزی در باب تو، به علی بن عوض بنویسد که من به او سفارش می‌کنم هرچه تو خواهی، بدهد.» من همان‌جا ایستاده بودم تا از نظر من غایب شدند و

من تأسف بسیار خوردم؛ ساعتی همان‌جا نشستم، و بعد از آن به مشهد برگشتم. اهل مشهد چون مرا دیدند، گفتند: حالت متغیر است، آزاری داری؟ گفتم: نه. گفتند: با کسی جنگ و نزاعی کرده‌ای؟ گفتم: نه، اما بگویند که این سواران را که از اینجا گذشتند، دیدید؟ گفتند: ایشان از شرفاء باشند. گفتم: نبودند، بلکه یکی از ایشان امام بود. پرسیدند که: آن شیخ، یا صاحب فرجی؟ گفتم: صاحب فرجی. گفتند: زخمت را به او نمودی؟ گفتم: بلی آن را فشرده و درد کرد. پس ران مرا باز کردند اثری از آن جراحت نبود، و من خود هم از دهشت به شک افتادم و ران دیگر را گشودم؛ اثری ندیدم، و در اینجا خلق بر من هجوم کردند و پیراهن مرا پاره پاره کردند، و اگر اهل مشهد مرا خلاص نمی‌کردند، در زیر دست و پا رفته بودم. و فریاد و فغان، به مردی که ناظر بین‌النهرین بود، رسید و آمد؛ ماجرا شنید و رفت که واقعه را بنویسد، و من شب در آنجا ماندم. صبح، جمعی مرا مشایعت نمودند، و دو کس همراه کردند و برگشتند، و صبح دیگر بر در شهر بغداد رسیدم [دیدم که خلق بسیار بر سر پل جمع شده‌اند و هر کس که می‌رسد، از او اسم و نسبش را می‌پرسند. چون ما رسیدیم و نام مرا شنیدند، بر سر من هجوم کردند؛ رختی را که ثانیاً پوشیده بودم، پاره پاره کردند و نزدیک بود روح از تن من مفارقت کند که سید رضی الدین با جمعی رسیدند و مردم را از من دور کردند و ناظر بین‌النهرین نوشته بود صورت حال را و به بغداد فرستاده و او ایشان را خبر کرده بود. سید فرمود که: این مردی که می‌گویند شفا یافته تویی که این غوغا در این شهر انداخته‌ای؟ گفتم: بلی! از اسب به زیر آمده، ران مرا باز کرد، و چون زخم را دیده بود و از آن اثری ندیده، ساعتی غش کرد و بی‌هوش شد، و چون به خود آمد گفتم: وزیر مرا طلبیده و گفته که از مشهد، این‌طور نوشته آمد، و می‌گویند آن شخص به تو مربوط است؛ زود خبر او را به من برسان! و مرا با خود نزد آن وزیر که قمی بود، برد. گفت که: این مرد، برادر من و دوست‌ترین اصحاب من است. وزیر گفت: قصه را به جهت من نقل کن! از اول تا آخر، آنچه بر من گذشته بود، نقل نمودم؛ وزیر فی الحال کسانی به طلب اطبا و جراحان فرستاد. چون حاضر شدند، فرمود: «شما زخم این مرد را دیده‌اید؟ گفتند: بلی! پرسید که: دوی آن چیست؟ همه گفتند: علاج آن منحصر در بریدن است، و اگر ببرند، مشکل که زنده بماند. پرسید: بر تقدیری که نمیرد، تا چند گاه آن زخم به هم آید؟ گفتند: اقللاً دو ماه آن جراحت باقی خواهد بود؛ بعد از آن شاید مندمل شود، و لیکن در جای آن گودی سفید خواهد ماند که از آنجا موی نروید». باز پرسید که: شما چند روز شد که او را دیده‌اید؟ گفتند: امروز دهم است. پس وزیر ایشان را پیش طلبیده، ران مرا برهنه کرد؛ ایشان دیدند که با ران دیگر، اصلاً تفاوتی ندارد و اثری به هیچ وجه از آن زخم نیست؛ در این وقت، یکی از اطبا که از نصاری بود، صیحه زده، گفت: واللّه هذا من عمل المسیح؛ یعنی به خدا قسم که این شفا یافتن نیست مگر از معجزات مسیح، یعنی عیسی بن مریم علیهما السلام. وزیر گفت: چون عمل هیچ‌یک از شما نیست، من می‌دانم عمل کیست. و این خبر به خلیفه رسید؛ وزیر را طلبید؛ وزیر مرا با خود به خدمت خلیفه برد، و مستنصر مرا امر فرمود که آن قصه را بیان کنم، و چون نقل کردم و به اتمام رسانیدم، خادمی را فرمود که کیسه‌ای را که در آن، هزار دینار بود، حاضر کرد، و مستنصر به من گفت: این مبلغ را نفقه خود کن! من گفتم: حبه‌ای را از این، قبول نمی‌توانم کرد. گفت: از که می‌ترسی؟ گفتم: از آن که این عمل اوست؛ زیرا که او امر فرمود که از ابوجعفر چیزی قبول مکن! پس خلیفه مکدر شد و بگریست. صاحب «کشف الغمه» می‌گوید که: از اتفاقات حسنه این که، روزی من این حکایت را از برای جمعی نقل می‌کردم، چون تمام شد، دانستم که یکی از آن جمع، شمس الدین محمد، پسر اسماعیل است و من او را نمی‌شناختم؛ از این اتفاق، تعجب نمودم و گفتم: تو ران پدر را در وقت زخم دیده بودی؟ گفت: در آن وقت کوچک بودم، ولی در حال صحت دیده بودم، و مواز آنجا برآمده بود و اثری از آن زخم نبود، و پدرم هر سال یک‌بار به بغداد می‌آمد و به سامره می‌رفت و مدت‌ها در آنجا به سر می‌برد و می‌گریست و تأسف می‌خورد؛ به آرزوی آن که مرتبه‌ای دیگر آن حضرت را ببیند، در آنجا می‌گشت، و یک بار دیگر، آن توفیق نصیب او نشد، و آنچه من می‌دانم، چهل بار دیگر به زیارت سامره شتافت و شرف آن زیارت را دریافت و در حسرت دیدن صاحب الامر علیه السلام از دنیا رفت». مؤلف گوید که: شیخ حرّ عاملی در کتاب «أمل الآمل» می‌فرماید: «شیخ محمد بن اسماعیل الهرقلی، فاضل عالم

و از شاگردان علمامه بود و من کتاب «مختلف علامه حلی» به خط او دیدم، و ظاهر می‌شود از آن نسخه که آن را در زمان مؤلفش نوشته و نزد او یا پسرش - یعنی فخر المحققین - خوانده است...».

حکایت سوم: داستان برادر میرزا محمد حسین نایینی (۷۶)

داستان برادر میرزا محمد حسین نایینی

که بسیار مشابهت دارد با حکایت گذشته، و آن، چنان است که خبر داد ما را جناب عالم فاضل صالح، میرزا محمد حسین نایینی اصفهانی، فرزند ارجمند جناب عالم عامل و مهذب کامل، میرزا عبد الرحیم نایینی، ملقب به شیخ الاسلام که: مرا برادری است از پدر و مادر، نامش میرزا محمد سعید که مشغول تحصیل علوم دینیه است؛ تقریباً در سال ۱۲۸۵ دردی در پایش ظاهر شد و پشت قدم او ورم کرد به نحوی که آن را معوج (کج) کرد و از راه رفتن عاجز شد. میرزا احمد طیب، پسر حاجی میرزا عبدالوهاب نایینی را برای او آوردند؛ معالجه کرد؛ کجی پشت پا برطرف شد و ورم رفت و ماده متفروق شد. چند روزی نگذشت که ماده‌ای (۷۷) در بین زانو و ساق ظاهر شد و پس از چند روز دیگر، ماده دیگر، در همان پا، در ران پیدا شد و ماده‌ای در میان کتف، تا آن که هر یک از آنها زخم شد و درد شدید داشت؛ معالجه کردند؛ منفجر شد و از آنها چرک می‌آمد. قریب یک سال یا زیاده، مشغول معالجه این زخم‌ها بود، به انواع معالجات، و هیچ یک از آنها ملتئم نشد، بلکه هر روز بر جراحت افزوده می‌شد، و در این مدت طولانی، قادر نبود بر گذاشتن پا بر زمین، و او را از جانبی به جانبی به دوش می‌کشیدند. و از جهت طول مرض، مزاجش ضعیف شد و از کثرت خون و چرک که از آن زخم‌ها بیرون رفته بود، از او جز پوست و استخوان، چیزی باقی نمانده بود، و کار بر پدرمان سخت شد، و به هر نوع معالجه که اقدام می‌نمود، جز زیادی جراحت و ضعف حال و قوا و مزاج، اثری نداشت، و کار آن زخم‌ها بدانجا رسید که آن دو، که یکی در مابین زانو و ساق، و دیگری در ران همان پا بود، اگر دست بر روی یکی از آنها می‌گذاشتند، چرک و خون از دیگری جاری می‌شد. و در آن ایام، وبای شدیدی در نایین ظاهر شده بود و ما از خوف وبا، در قریه‌ای از قرای آن، پناه برده بودیم؛ پس مطلع شدیم که جراح حاذقی که او را آقا یوسف می‌گفتند، در قریه نزدیک قریه ما منزل دارد. پس پدرم کسی نزد او فرستاد و برای معالجه حاضر کرد، و چون عمویم مریض را بر او عرضه داشت، ساعتی ساکت شد تا آن که پدرم از نزد او بیرون رفت و من در نزد او ماندم با یکی از خالوهای (۷۸) من که او را حاجی میرزا عبد الوهاب می‌گویند؛ مدتی با او نجوا کرد و من از آن کلمات دانستم که به او خبر یأس می‌دهد و از من مخفی می‌کند که مبادا به مادرم بگویم و مضطرب شود و به جزع افتد. پس پدرم برگشت. آن جراح گفت که: من فلان مبلغ می‌گیرم، آن گاه شروع می‌کنم در معالجه. و غرض او از این سخن این بود که امتناع پدرم از دادن آن مبلغ پیش از معالجه، وسیله باشد برای او، از برای رفتن، پیش از اقدام به معالجه. پس پدرم از دادن آنچه خواست پیش از معالجه امتناع نمود؛ پس او فرصت را غنیمت شمرد و به قریه خود مراجعت نمود و پدر و مادرم دانستند که عمل جراح به جهت یأس و عجز او بود، از معالجه، با وجود آن حذاقت و استادی که داشت، و از او مأیوس شدند. و مرا خالوی دیگر بود در غایت تقوا و صلاح، که او را میرزا ابوطالب می‌گفتند - و در شهر، شهرتی داشت که رقع‌های استغاثه به سوی امام عصر، حضرت حجت علیه السلام که او می‌نویسد برای مردم، سریع الاجابه [است] و زود تأثیر می‌کند و مردم در شداید و بلاها، بسیار به او مراجعه می‌کردند. پس، مادرم از او خواهش کرد که برای شفای فرزندش رقع استغاثه بنویسد؛ در روز جمعه نوشت، و مادرم آن را گرفت و برادرم را برداشت و به نزد چاهی رفت که نزدیک قریه ما بود؛ پس برادرم آن رقع را در چاه انداخت، و او معلق بود در بالای چاه در دست مادرم، و در این حال برای او و پدرم، رقتی پیدا شد؛ پس هر دو سخت بگریستند و این در ساعت آخر روز جمعه بود. پس چند روزی نگذشت که من در خواب دیدم که سه سوار بر اسب، به هیأت و شمائلی که در داستان

اسماعیل هرقلی وارد شده، از صحرا به خانه ما می‌آیند؛ در آن حال، واقعه اسماعیل به خاطر آمد و در آن روزها بر آن واقف شده بودم و تفصیل آن در نظرم بود. پس ملتفت شدم که آن سوار مقدم، حضرت حجت علیه السلام است، و این که آن جناب، برای شفای برادر مریض من آمده، و برادر مریض، در فراش خود، در فضای خانه، بر پشت، خوابیده یا تکیه داده، چنانکه در غالب ایام چنین بود. پس، حضرت حجت علیه السلام نزدیک آمدند و در دست مبارک نیزه داشت؛ پس آن نیزه را در موضعی از بدن او گذاشت و گویا در کتف او بود؛ به او فرمود: برخیز که خالویت از سفر آمده! و چنین فهمیدم در آن حال که مراد آن جناب از این کلام، بشارت است به آمدن خالوی دیگرم که نامش حاجی میرزا علی اکبر [است] که به سفر تجارت رفته بود و سفرش طول کشیده بود و ما بر او به جهت طول سفر و انقلاب روزگار - از قحط و غلای شدید - خائف بودیم. چون حضرت نیزه را بر کتف او گذاشت و آن سخن را فرمود، برادرم از جای خواب خود برخاست و به شتاب به سوی در خانه رفت به جهت استقبال خالوی مذکور. پس، از خواب بیدار شدم؛ دیدم فجر طلوع [کرده و هوا روشن شده؛ کسی به جهت نماز صبح، از خواب برنخاسته؛ پس از جای برخاستم و به سرعت پیش از آن که جامه بر تن کنم، نزد برادرم رفتم؛ او را از خواب بیدار کردم و گفتم به او که: حضرت حجت علیه السلام تو را شفا داده؛ برخیز! و دست او را گرفتم و به پا داشتم. پس، مادرم از خواب برخاست و بر من صیحه زد که چرا او را بیدار کردم؛ چون به جهت شدت درد، غالب شب بیدار بود و اندک خواب در آن حال غنیمت بود؛ گفتم: حضرت حجت علیه السلام او را شفا داده. چون او را به پا داشتم، شروع کرد به راه رفتن در فضای حجره و حال آن که در آن شب چنان بود که قدرت نداشت بر گذاشتن قدمش بر زمین، و قریب یک سال یا زیاده چنین بر او گذشته بود و از مکانی به مکانی او را حمل می‌کردند. پس، این حکایت در آن قریه منتشر شد و همه خویشان و آشنایان که بودند، جمع شدند که او را ببینند؛ زیرا به عقل باور نداشتند، و من خواب را نقل می‌کردم و بسیار فرحناک بودم از این که من مبادرت کردم به بشارت شفا در حالتی که او در خواب بود، و چرک و خون در آن روز منقطع، و زخم‌ها ملتئم شد. پیش از گذشتن هفته و چند روز بعد از آن، خالو با غنیمت و سلامت وارد شد، و در این تاریخ که ۱۳۰۳ است، تمام اشخاصی که نام ایشان در این حکایت برده شد، در حیانتند جز مادرم و جراح مذکور که داعی حق را لئیک گفتند. والحمد لله.

رقعه استغاثه به حضرت علیه السلام

مؤلف گوید که: رقعه استغاثه به سوی حضرت حجت علیه السلام به چند نحو روایت شده و در کتب ادعیه متداوله موجود است، ولیکن نسخه‌ای به نظر رسیده که در آن کتب نیست؛ بلکه در مزار «بحار الانوار» و کتاب دعای «بحار» که محل جمع آنهاست نیز ذکر نشده. چون نسخه آن کمیاب است، لهذا نقل آن را در اینجا لازم دیدم. فاضل متبحر، محمد بن محمد الطیب، از علمای دولت صفویه، در کتاب «انیس العابدین» نقل کرده است: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ تَوَسَّلْتُ إِلَيْكَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ مُحَمَّدَ بْنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ وَالصَّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ وَعِصْمَةَ اللَّاجِينَ بِأُمَّكَ سَيِّدَةَ الْعَالَمِينَ وَبِأَبَائِكَ الطَّاهِرِينَ وَبِأُمَّهَاتِكَ الطَّاهِرَاتِ بِيَسِينِ وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ وَالْجَبْرُوتِ الْعَظِيمِ وَحَقِيقَةِ الْإِيمَانِ وَتُورِ النُّورِ وَكِتَابِ مَشِيئَةِ طُورٍ أَنْ تَكُونَ سَفِيرِي إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فِي الْحَاجَةِ لِفُلَانٍ أَوْ هَلَاكِ فُلَانٍ بْنِ فُلَانٍ. و این را در گِل پاکِ بگذار و در آب جاری یا چاهی بینداز! در آن حال بگو: یا سعید بن عثمان و یا عثمان بن سعید أو صلا قصبتي إلى صاحب الزمان عليه السلام». نسخه چنین بود ولیکن به ملاحظه روایات و طریقه بعضی از رقاع، باید چنین باشد: یا عثمان بن سعید و یا محمد بن عثمان!... والله العالم. (۷۹)

سید معظم ابن طاووس - طاب ثراه - در کتاب «فرج المهموم فی معرفه نهج الحلال والحرام من النجوم» فرمود: به تحقیق که درک کردم در زمان خود جماعتی را که ذکر می‌کردند که ایشان، مشاهده نمودند مهدی علیه السلام را، و در میان ایشان بود کسانی که حامل شده بودند از جانب آن حضرت رقعها و عریضه‌ها را که عرضه شده بود بر آن جناب، و از این جمله است خبری که صدق آن را دانستم، و آن چنان است که خبر داد مرا کسی که اذن نداده است که نام او را ببرم؛ پس ذکر نمود که: او از خدای تعالی خواسته بود که بر او تفضل نماید به مشاهده نمودن حضرت مهدی علیه السلام را. پس در خواب دید که او مشاهده خواهد نمود آن جناب را در وقتی که او را اشاره نمودند به آن وقت. گفت: چون آن وقت رسید، او در مشهد مطهر مولای ما، موسی بن جعفر علیهما السلام بود؛ پس شنید آوازی را که شناخته بود آن را پیش از آن وقت، و او مشغول بود به زیارت مولای ما، حضرت جواد علیه السلام؛ پس سائل مذکور، خود را نگاه داشت از مزاحمت کردن آن جناب، و داخل شد در حرم منور، و ایستاد در نزد پاهای ضریح مقدس مولای ما، حضرت کاظم علیه السلام. پس بیرون آمد آن که معتقد بود که اوست مهدی علیه السلام، و با او بود رفیقی، و این شخص مشاهده نمود آن جناب را، و با او به جهت وجوب تأدب در حضور مقدس آن جناب، تکلم نکرد.

حکایت پنجم: داستان شیخ ورام

و نیز سید ابن طاووس در آن کتاب فرموده که از آن جمله است خبری که حدیث کرد مرا به آن، ابوالعباس بن میمون واسطی، در حالی که ما به سمت سامره می‌رفتیم. گفت: چون متوجه شد ورام بن ابی‌فراس رحمه الله از شهر حله - به جهت تألم و ملالتی که پیدا کرده بود از مغازی - و اقامت نمود در مشهد مقدس، در مقابر قریش (کاظمین)، دو ماه الا هفت روز؛ گفت: پس متوجه شدم من از شهر واسط بسوی سامرا و هوا به شدت سرد بود؛ پس مجتمع شدیم با شیخ ورام در مشهد کاظمی و عزم خود را در زیارت سامرا، برای اویان کردم. گفت: می‌خواهم با تو رقعہ بفرستم که آن را بر دکمہ لباس خود ببندی یا در زیر پیراهن خود؛ پس آن را در جامه خود بستم. فرمود: چون رسیدی به قبه شریفه - یعنی قبه سرداب مقدس - و داخل شدی در آنجا در اول شب و کسی در نزد تو باقی نماند و آخر کسی بودی که خواستی بیرون بیایی، پس رقعہ را در قبه بگذار؛ پس چون صبح بروی به آنجا و رقعہ را در آنجا نبینی، به احدی چیزی مگو! گفت: پس من آنچه را به من امر فرمود، کردم. پس صبح رفتم و رقعہ را نیافتم و برگشتم به سوی اهل خود، و شیخ پیش از من، به میل خود برگشته بود به سوی اهل خود؛ یعنی به حله مراجعت نمود؛ پس در موسم زیارت آمدم و شیخ را در منزلش در حله ملاقات کردم. فرمود به من: این حاجت برآورده شد. ابوالعباس گفت: این حدیث را به احدی قبل از تو نگفتم؛ از وقت وفات شیخ ورام تا حال که قریب سی سال است. مؤلف گوید: شیخ ورام مذکور، از زهاد علما و اعیان فقهاست و از اولاد مالک اشتر است و مصنف کتاب «تنبيه الخواطر» که معروف است به مجموعه ورام، و او جد مادری ابن طاووس است.

حکایت ششم: داستان علامه حلی (۸۱)

سید شهید، قاضی نور الله شوشتری در «مجالس المؤمنین» در ضمن احوالات آیت الله علامه حلی گفته که: از جمله مراتب عالیه که جناب علامه به آن، امتیاز دارد، آن است که میان اهل ایمان، اشتها یافته که یکی از علمای اهل سنت که در بعضی فنون علمی، استاد جناب علامه بود، کتابی در ردّ مذهب شیعه امامیه نوشته بود و در مجالس، آن را با مردم می‌خواند و اضلال ایشان می‌نمود، و از بیم آن که مبادا کسی از علمای شیعه ردّ آن نماید، آن را به کسی نمی‌داد که بنویسد، و جناب علامه همیشه چاره می‌اندیشید که آن را به دست آرد، تا ردّ آن نماید. لاجرم علاقه استاد و شاگردی را وسیله درخواست عاریت کتاب مذکور کرد، و چون آن شخص نخواست که یکباره دست ردّ بر سینه او نهد، گفت: سوگند یاد کرده‌ام که این کتاب را زیاده از یک شب پیش کسی نگذارم. جناب علامه نیز آن قدر را غنیمت دانسته، کتاب را بگرفت و به خانه برد که در آن شب از آن کتاب به قدر امکان، نقل

نماید. چون به نوشتن آن اشتغال نمود و نصفی از شب بگذشت، خواب بر او غلبه نمود؛ حضرت صاحب الامر علیه السلام پیدا شد و به علامه گفت که: «کتاب را به من واگذار و تو خواب کن! چون شیخ از خواب بیدار شد، رونویسی آن نسخه، از کرامات صاحب الامر علیه السلام تمام شده بود. مؤلف گوید: این حکایت را در کشکول فاضل المعی، علی بن ابراهیم مازندرانی - معاصر علامه مجلسی رحمه الله - به نحو دیگر دیدم، و آن چنان است که نقل کرد که آن جناب، کتابی از بعضی از افاضل خواست که نسخه‌ای از آن رونویسی کند؛ او ابا کرد از دادن و آن کتاب بزرگی بود. تا آن که اتفاق افتاد که به او داد، به شرط آن که یک شب بیشتر، نزد او نماند، و استنساخ آن کتاب نمی‌شد مگر در یک سال یا بیشتر. پس علامه آن را به منزل آورد و شروع کرد به نوشتن آن در آن شب؛ پس چند صفحه نوشت و ملالت پیدا کرد؛ پس دید مردی از در داخل شد به صفت اهل حجاز و سلام کرد و نشست و از علامه درخواست کرد که وی بنویسد و مشغول نوشتن شد. چون بانگ خروس صبح برآمد، کتاب بالتمام به اتمام رسیده بود. و بعضی گفتند که: «چون شیخ خسته شد، خوابید، چون بیدار شد، کتاب را نوشته دید؛ واللّٰه اعلم».

حکایت هفتم: نقل از سید بن طاووس

و نیز سید بن طاووس در کتاب «فَرَجُ الْمَهْمُومِ» می‌فرماید: و از این جمله است، حکایتی که دانسته‌ام آن را از کسی که محقق شده در نزد من حدیث او و تصدیق کرده‌ام او را؛ گفت: نوشتم به سوی مولای خود، مهدی علیه السلام مکتوبی که متضمن بود چند امر مهم را، و تقاضا کردم که جواب دهد از آنها به قلم شریف خود، و برداشتم مکتوب را با خود به سوی سرداب شریف در سرّ من رأی (سامراء). پس مکتوب را در سرداب گذاشتم؛ آن‌گاه خوف کردم بر او؛ پس برداشتم آن را با خود، و آن در شب جمعه بود و تنها، در یکی از حجره‌های صحن مقدّس ماندم. چون نزدیک نصف شب شد، خادمی با شتاب داخل شد، گفت: «بده به من مکتوب را!» (یا گفت: می‌گویند بده مکتوب را - و این شک از راوی است -) پس نشستم برای تطهیر نماز و طول دادم؛ چون بیرون آمدم، نه خادمی دیدم و نه مخدومی».

حکایت هشتم: شنیدن سید بن طاووس، صدای حضرت را

و نیز آن سید جلیل القدر رضی الله عنه در اواخر کتاب «مهج الدعوات» فرموده است که: «بودم من در سامراء، پس شنیدم در سحر، دعای حضرت قائم علیه السلام را و حفظ کردم از آن جناب، دعا را... و بود این قصه در شب چهارشنبه، سیزدهم ذی‌قعدة سال ۶۳۸». در ملحقات کتاب «انیس العابدین» مذکور است که نقل شده از ابن طاووس رحمه الله که او شنید در سحر، در سرداب مقدّس صاحب الامر علیه السلام که آن جناب می‌فرمود: «اللَّهُمَّ إِنَّ شَيْعَتَنَا خُلِقَتْ مِنْ شِعَاعِ أَنْوَارِنَا وَبَقِيَّتِهِ طِينَتِنَا وَقَدْ فَعَلُوا ذُنُوبًا كَثِيرَةً اتَّكَلَا عَلَى حُجُبِنَا وَوَلَاتِنَا فَإِنْ كَانَتْ ذُنُوبُهُمْ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ فَاصْفَحْ عَنْهُمْ فَقَدْ رَضِينَا وَمَا كَانَ مِنْهَا فِيمَا بَيْنَهُمْ فَأَصْلِحْ بَيْنَهُمْ وَقَاصِّ بِهَا عَن حُمْسِنَا وَأَدْخِلْهُمُ الْجَنَّةَ وَرَحِّزْهُمْ عَنِ النَّارِ وَلَا تَجْمَعْ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ أَعْدَائِنَا فِي سَخَطِكَ». (۸۲)

حکایت نهم: زیارت امیرالمؤمنین توسط امام عصر علیهما السلام

و نیز سید بن طاووس رحمه الله در کتاب «جمال الاسبوع» روایت کرده از شخصی که او مشاهده نمود حضرت صاحب الزمان علیه السلام را که زیارت می‌کرد امیرالمؤمنین علیه السلام را به این زیارت و این مشاهده در بیداری بود نه در خواب، در روز یکشنبه که آن روز، روز امیرالمؤمنین علیه السلام است. «السَّلَامُ عَلَى الشَّجَرَةِ النَّوِيَّةِ وَالذَّوْحَةِ الْهَاشِمِيَّةِ الْمُضَيَّبَةِ الْمُثْمَرَةِ بِالنُّبُوَّةِ الْمُرَوَّعَةِ (المُؤَنَّقَةِ/خ) بِالْإِمَامَةِ السَّلَامِ عَلَيْكَ وَعَلَى ضَعْفِيَّتِكَ آدَمَ وَنُوحَ السَّلَامِ عَلَيْكَ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِكَ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ السَّلَامَ عَلَيْكَ وَعَلَى الْمَلَائِكَةِ الْمُحَدِّقِينَ بِكَ وَالْحَافِينَ بِقَبْرِكَ يَا مَوْلَايَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! هَذَا يَوْمُ الْأَحَدِ وَهُوَ يَوْمُكَ وَبِاسْمِكَ وَأَنَا ضَعْفِيَّتِكَ فِيهِ وَجَارُكَ

فَأَضِ فُنِي يَا مَوْلَايَ وَأَجْزِنِي فَإِنَّكَ كَرِيمٌ تُحِبُّ الضَّيْفَةَ وَمَأْمُورٌ بِالْإِجَابَةِ فَافْعَلْ مَا رَغِبْتُ إِلَيْكَ فِيهِ وَرَجَّوْتُهُ مِنْكَ بِمَنْزِلَتِكَ وَآلِ بَيْتِكَ عِنْدَ اللَّهِ وَمَنْزِلَتِهِ عِنْدَكُمْ وَبِحَقِّ ابْنِ عَمِّكَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَيْكُمْ أَجْمَعِينَ». (۸۳)

حکایت دهم: از شیخ ابراهیم کفعمی، از علمای سده نهم

شیخ صالح، شیخ ابراهیم کفعمی در کتاب «بلد الامین» گفته: مروی است از حضرت مهدی علیه السلام: هر کس بنویسد این دعا را در ظرف تازه با تربت حسین علیه السلام و بشوید و بخورد آن را، شفا می‌یابد از مرض خود. «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ دَوَاءٌ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ شِفَاءٌ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ كِفَاءٌ هُوَ الشَّافِي شِفَاءً وَهُوَ الْكَافِي كِفَاءً إِذْ هَبَّ الْبَأْسُ بِرَبِّ النَّاسِ شِفَاءً لَا يُغَادِرُهُ سُقْمٌ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ النَّجْبَاءِ». و دیدم به خط سید زین الدین علی بن الحسین حسینی که این دعا را آموخت به مردی که مجاور بود در حائر - یعنی کربلا، علی مشرفه السلام - از مهدی علیه السلام در خواب خود، و به مرضی مبتلا بود، پس شکایت کرد به سوی قائم علیه السلام؛ پس امر فرمود به نوشتن این دعا و شستن آن و خوردنش؛ پس کرد آنچه فرموده بود و فی الحال از آن مرض عافیت یافت. والحمد لله.

حکایت یازدهم: نقل از ریاض العلماء

عالم فاضل، میرزا عبد الله اصفهانی - معروف به آفندی - در جلد پنجم کتاب «ریاض العلماء و حیاض الفضلاء» در احوالات شیخ ابن جواد نعمانی گفته که: «او از کسانی است که دیده است قائم علیه السلام را و روایت نموده از آن جناب». دیدم منقول از خط شیخ زین الدین علی بن حسن بن محمد خازن حائری شهید، که به درستی و تحقیق که دیده است ابن ابی (کذا) الجواد نعمانی، مولای ما - مهدی علیه السلام - را، پس عرض کرد به او: «ای مولای من! برای تو مقامی (۸۴) است در شهر نعمانیه عراق و مقامی است در شهر حلّه؛ پس کدام وقت تشریف دارید در هریک از آنها؟» فرمود به او که: «در شب سه‌شنبه و روز سه‌شنبه در نعمانیه می‌باشم و روز جمعه و شب جمعه در حلّه می‌باشم. ولكن اهل حلّه به آداب رفتار نمی‌کنند در مقام من، و نیست مردی که داخل شود در مقام من به ادب و سلام کند بر من و بر ائمه‌علیهم السلام، و صلوات فرستد و سلام کند بر من و بر ایشان دوازده مرتبه، آن‌گاه دو رکعت نماز به جای آرد با دو سوره، و با خدای تعالی مناجات کند در آن دو رکعت، مگر آن که خدای تعالی عطا فرماید به او آنچه را که می‌خواهد. پس گفتم: ای مولای من تعلیم فرما به من این مناجات را! فرمود: «اللَّهُمَّ قَدْ أَخَذَ التَّأْدِيبُ مِنِّي حَتَّى مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ وَإِنْ كَانَ مَا اقْتَرَفْتُهُ مِنَ الذُّنُوبِ أَسْتَحِقُّ بِهِ أَضْعَافَ أَضْعَافٍ مَا أَدَّبْتَنِي بِهِ وَأَنْتَ حَلِيمٌ ذُو أَنَاةٍ تَغْفُو عَنْ كَثِيرٍ حَتَّى يَشْبِقَ عَفْوُكَ وَرَحْمَتُكَ عَذَابَكَ». و سه مرتبه این دعا را بر من تکرار فرمود تا آن که فهمیدم - یعنی حفظ نمودم - آن را. مؤلف گوید: نعمانیه بلدی است، مابین واسط و بغداد، و ظاهراً از اهل آن بلد باشد شیخ جلیل، ابو عبد الله، محمد بن محمد بن ابراهیم بن جعفر کاتب شهیر به نعمانی، معروف به ابن ابی زینب، شاگرد شیخ کلینی و صاحب تفسیر مختصر که در انواع آیات است و کتاب غیبت که از کتب مشروحه مفصّله معتبره است؛ چنانکه شیخ مفید در «ارشاد» اشاره فرموده است. اماکن مخصوص و معروف به مقام آن حضرت علیه السلام مخفی نماند که در جمله‌ای از اماکن، محل مخصوصی است معروف به مقام آن جناب؛ مثل وادی السلام نجف و مسجد سهله در کوفه و مقامی که در حلّه و خارج قم و غیر آن هست. ظاهر آن است که کسی در آن مکان‌ها به زیارت امام زمان مشرف، یا از آن جناب معجزه‌ای در آنجا ظاهر شده؛ و از این جهت، آن اماکن شریفه متبرّکه، محلّ انس و تردد ملائکه و قلت شیاطین است و این خود یکی از اسباب قریبه اجابت دعا و قبول عبادت است. و در بعضی از اخبار رسیده که: «خداوند را مکان‌هایی است که دوست می‌دارد عبادت کرده شود در آنجا» و وجود امثال این اماکن - چون مساجد و مشاهد ائمه‌علیهم السلام و مقابر امام‌زادگان و صلحا و ابرار - در اطراف بلاد، از الطاف غیبیه الهیه است برای بندگان در مانده و

مضطرب و مریض و مقروض و مظلوم و هراسان و محتاج و نظایر ایشان که به آنجا پناه برند و تضرع نمایند و به وسیله صاحب آن مقام، از خداوند دوی درد خود را بخواهند و شفا طلبند و دفع شرّ اشرار کنند. بسیار شده که با مرض رفتند و با عافیت برگشتند، و مظلوم رفتند و مغبوط برگشتند، و با حال پریشان رفتند و آسوده‌خاطر مراجعت نمودند و البته هرچند در آداب و احترام آنجا بکوشند، خیر در آنجا بیشتر بیند.

حکایت دوازدهم: به نقل از سید حیدر کاظمینی

سید حیدر کاظمینی رحمه الله خبر داد شفاهاً و کتباً که: در زمانی که مجاور بودم در نجف اشرف به جهت تحصیل علوم دینی - و این در حدود سال ۱۲۷۵ ق بود - می‌شنیدم از جماعتی از اهل علم و غیر ایشان از اهل دیانت که ذکر می‌کردند مردی را که شغلش فروختن سبزیجات و غیره بود که او دیده است مولای ما، امام منتظر علیه السلام را. پس جويا شدم که شخص او را بشناسم؛ پس شناختم او را و یافتم که مرد صالح متدینی است، و خوش داشتم که با او در مکان خلوتی مجتمع شوم که از او مستفسر شوم کیفیت ملاقات و دیدنش، حجت علیه السلام را. پس مقدمات دوستی با او را پیش گرفتم؛ بسیاری از اوقات که به او می‌رسیدم سلام می‌کردم و از سبزیجات و امثال آن که می‌فروخت می‌خریدم؛ تا آن که میان من و او رشته دوستی پیدا شد؛ همه اینها به جهت شنیدن آن خبر شریف بود از او؛ تا آن که اتفاق افتاد برای من که رفتم به مسجد سهله در شب چهارشنبه، به جهت نماز معروف به نماز استجاره. (۸۵) چون به در مسجد رسیدم، شخص مذکور را دیدم که در آنجا ایستاده؛ پس فرصت غنیمت کردم و از او خواهش کردم که امشب را نزد من بیتوته کند؛ پس با من بود تا آن‌گاه که فارغ شدیم از اعمال موظفه در آن مسجد شریفه، و رفتیم به مسجد کوفه. چون به آن مسجد رسیدیم و پاره‌ای اعمال آن را به جای آوردیم و در منزل مستقر شدیم، سؤال کردم او را از خبر معهود، و خواهش نمودم که قصه خود را به تفصیل بیان کند. پس گفت: «من بسیار می‌شنیدم از اهل معرفت و دیانت که هر کس ملازمت عمل استجاره داشته باشد در مسجد سهله، در چهل شب چهارشنبه، پی در پی، به نیت دیدن امام منتظر علیه السلام موفق می‌شود به رؤیت آن جناب، و این که این مطلب، مکرر واقع شده؛ پس شایق شدم به کردن این کار و قصد کردم ملازمت عمل استجاره را در هر شب چهارشنبه، و مرا مانع نبود از کردن این کار، شدت گرما و سرما و باران و غیر آن؛ تا این که قریب یک سال گذشت بر من و من ملازم بودم عمل استجاره را و بیتوته می‌کردم در مسجد کوفه تا این که عصر سه‌شنبه‌ای بیرون آمدم از نجف اشرف، پیاده - به عادتی که داشتم - و موسم زمستان بود و ابرها تراکم و هوا تاریک و کم‌کم باران می‌آمد. پس متوجه مسجد شدم و مطمئن بودم آمدن مردم را به آنجا حسب عادت مستمره، تا این که رسیدم به مسجد، هنگامی که آفتاب غروب کرده بود و تاریکی سخت، عالم را فرو گرفته بود با رعد و برق زیاد؛ پس خوف بر من مستولی شد و از تنهایی، ترس مرا گرفت؛ زیرا که در مسجد احدی را ندیدم؛ حتی خادم مقرری که در شب‌های چهارشنبه به آنجا می‌آمد، آن شب نبود. پس بسیار متوحش شدم، و با خود گفتم: سزاوار این است که نماز مغرب را به جای آورم و عمل استجاره را به تعجیل بکنم و بروم به مسجد کوفه؛ پس خود را به این ساکن کردم. پس برخاستم و نماز خواندم، آن‌گاه عمل استجاره را کردم از نماز و دعا (و آن را حفظ داشتم) و در بین نماز استجاره، ملتفت مقام شریف شدم که معروف است به مقام صاحب الزمان علیه السلام، پس دیدم در آنجا روشنائی کاملی و شنیدم از آن مکان، قرائت نماز گزاری؛ پس مطمئن شدم و دلم مسرور، و کمال اطمینان پیدا کردم و گمان کردم که در آن مکان شریف، بعضی از زوّار هستند که من مطلع نشدم به ایشان هنگامی که داخل مسجد شدم؛ پس عمل استجاره را با اطمینان خاطر، تمام کردم. آن‌گاه متوجه مقام شریف شدم و داخل شدم در آنجا؛ پس روشنائی عظیمی در آنجا دیدم و چشمم به چراغی و شمعی نیفتاد و لکن غافل بودم از تفکر در این مطلب [که بی‌شمع و چراغ چگونه روشن است و دیدم در آنجا سید جلیلی به هیأت اهل علم، ایستاده، نماز می‌کند؛ پس دلم مایل شد به سوی او و گمان کردم او یکی از زوّار غریب است؛ زیرا که چون در او تأمل کردم،

فی الجمله دانستم که او از اهالی نجف اشرف نیست. پس شروع کردم در خواندن زیارت امام عصر علیه السلام که از وظایف مقرّره آن مقام است، و نماز زیارت را کردم. چون فارغ شدم، اراده کردم که از او خواهش کنم که برویم به مسجد کوفه؛ پس بزرگی و هیبت او مرا مانع شد، و من نظر کردم به خارج مقام؛ پس دیدم شدت تاریکی را و شنیدم صدای رعد و باران را؛ پس به روی مبارک خود، ملتفت من شد و به مهربانی و تبسم به من فرمود: می‌خواهی که برویم به مسجد کوفه؟ گفتم: آری ای سید من! عادت ما اهل نجف چنین است که چون مشرف شدیم به عمل این مسجد، می‌رویم به مسجد کوفه. پس با آن جناب بیرون رفتیم و من به وجودش مسرور، و به حسن صحبتش خرسند بودم؛ پس راه می‌رفتیم در روشنایی و هوای نیک و زمین خشک که چیزی به پا نمی‌چسبد، و من غافل بودم از حال باران و تاریکی که می‌دیدم آن را، تا رسیدیم به مسجد. آن جناب - روحی فداه - با من بود و من در غایت سرور و امتیّت بودم به جهت مصاحبت آن جناب؛ نه تاریکی داشتم و نه باران. پس در بیرون مسجد را زدم و آن بسته بود؛ پس خادم گفت: کیست در را می‌کوبد؟ پس گفتم: در را باز کن! گفت: از کجا آمدی در این تاریکی و شدت باران؟! گفتم: از مسجد سهله. چون خادم در را باز کرد، ملتفت شدم به سوی آن سید جلیل؛ پس او را ندیدم و دنیا را دیدم در نهایت تاریکی، و به شدت باران بر ما می‌بارد؛ پس مشغول شدم به فریاد کردن که: «یا سیدنا یا مولانا! بفرمایید که در باز شد» و برگشتم به پشت سر خود و فریاد می‌کردم؛ اثری اصلاً از آن جناب ندیدم و در آن زمان اندک، سرما و باران و هوا مرا اذیت کرد. پس داخل مسجد شدم و از حال غفلت بیدار شدم؛ چنانکه گویا در خواب بودم، و مشغول شدم به ملامت کردن نفس بر غفلتش از آن نشانه‌ها و معجزات ظاهره که دیده بودم، و متذکر شدم آن کرامات را؛ از روشنایی عظیم در مقام شریف، با آن که چراغی در آنجا ندیدم و اگر بیست چراغ هم در آنجا بود، آن قدر روشن نمی‌کرد، و نامیدن آن سید جلیل، مرا به اسمم، با آن که او را نمی‌شناختم و ندیده بودم، و به خاطر آوردم که چون در مقام، نظر به فضای مسجد می‌کردم، تاریکی زیادی می‌دیدم و صدای رعد و باران می‌شنیدم و چون بیرون آمدم از مقام، به مصاحبت آن جناب علیه السلام، راه می‌رفتیم در روشنایی، به نحوی که زیر پای خود را می‌دیدم و زمین خشک بود و هوا ملایم طبع، تا رسیدم به مسجد، و از آن وقت که مفارقت فرمود، تاریکی هوا و سردی باران دیدم، و غیر اینها از آنچه سبب شد که قطع کردم بر این که آن جناب، همان است که من این عمل استجاره را برای مشاهده جمالش می‌کردم، و گرما و سرما را در راه جنابش متحمّل می‌شدم و «ذَلِكُمْ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ» (۸۶)

حکایت سیزدهم: از علی بن یونس عاملی

شیخ عظیم الشان، زین الدین علی بن یونس عاملی بیاضی در کتاب «الصرّاط المستقیم الی مستحقّ التقدیم» فرموده که: من با جماعتی که زیاده از چهل نفر مرد بودند، بیرون رفتیم به قصد زیارت قاسم بن موسی الکاظم علیه السلام و رسیدیم به آنجا که میان ما و مزار شریف او به قدر میلی (دو کیلومتر) بود؛ پس سواری را دیدم که پیدا شد؛ گمان کردیم که او اراده گرفتن اموال ما دارد؛ پس پنهان کردیم آنچه را که بر آن می‌ترسیدیم. چون رسیدیم، آثار اسبش را دیدیم و او را ندیدیم؛ پس نظر کردیم... احدی را ندیدیم؛ تعجب کردیم از این مخفی شدن با مسطح بودن زمین و حضور آفتاب؛ پس ممتنع نیست که او امام عصر علیه السلام باشد. قاسم مذکور، در هشت فرسخی شهر حله مدفون است، و پیوسته علما و اخیار به زیارت او می‌روند، و حدیثی در میان مردم معروف است قریب به این مضمون که جناب رضاعلیه السلام فرمود: «هر کس قادر نیست به زیارت من، پس زیارت کند برادرم قاسم را!» و این خبر را ندیدم ولیکن در اصول کافی خبری است که دلالت می‌کند بر عظمت شأن و بزرگی مقام او.

حکایت چهاردهم: نقل از میرزا محمدتقی الماسی

عالم فاضل متقی، میرزا محمدتقی بن میرزا کاظم بن میرزا عزیز الله بن ملا محمدتقی مجلسی رحمه الله - نواده دختری علّامه مجلسی

که ملقب است به الماسی - در رساله «بهجة الاولیاء» فرمود (چنانکه شاگرد آن مرحوم، فاضل بصیر، سید محمدباقر بن سید محمدشریف حسینی اصفهانی در کتاب «نورالعیون» از او نقل کرده) بعضی برای من نقل کردند که مرد صالحی از اهل بغداد که در سال ۱۱۳۶ هجری هنوز زنده بود، گفته که: «روانه سفری بودیم و در آن سفر بر کشتی سوار بر روی آب حرکت می نمودیم؛ اتفاقاً کشتی ما شکست و آنچه در آن بود، غرق گشت و من به تخته پاره‌ای چسبیده بودم؛ در موج دریا حرکت می نمودم تا بعد از مدتی بر ساحل جزیره خود را دیدم. در اطراف جزیره گردش نمودم و بعد از ناامیدی از زندگی به صحرایی رسیدم؛ در برابر خود کوهی دیدم؛ چون به نزدیک آن رسیدم، دیدم که اطراف کوه، دریا و یک طرفش صحراست، بوی عطر میوه‌ها به مشام رسید؛ باعث انبساط و زیادتای شوقم گردید. از کوه بالا-رفتم؛ از آنجا رو به قلّه کوه آوردم و در برابرم باغی در نهایت سبزی و خرمی و طراوت و نضارت و معموری دیدم؛ رفتم تا داخل باغ گردیدم که اشجار میوه بسیاری در آنجا روییده، و عمارت بسیار عالی - مشتمل بر بیوتات و غرفه‌های بسیار - در وسط آن، بنا شده؛ پس من قدری از آن میوه‌ها خوردم و در بعضی از آن غرفه‌ها پنهان می شدم و تفرّج آن باغ را می کردم. بعد از زمانی دیدم که چند سوار، از دامن کوه صحرا پیدا شدند و داخل باغ گردیدند و یکی مقدم بر دیگران، و در نهایت مهابت و جلال می رفت. پس پیاده شدند و اسب‌های خود را سر دادند، و بزرگ ایشان، در صدر مجلس قرار گرفت و دیگران نیز در خدمتش در کمال ادب نشستند و بعد از زمانی سفره کشیدند و چاشت حاضر کردند؛ پس آن بزرگ به ایشان فرمود که: «میهمانی در فلان غرفه داریم و او را برای چاشت طلب باید نمود. پس به طلب من آمدند؛ من ترسیدم و گفتم: مرا معاف دارید! چون عرض کردند، فرمود: چاشت او را همان‌جا ببرید تا تناول نماید! و چون از چاشت خوردن فارغ شدیم، مرا طلبید و گزارش احوال مرا پرسید، و چون قصّه مرا شنید، فرمود: می‌خواهی به اهل خود برگردی؟ گفتم: بلی! پس یکی از آن جماعت را فرمود که: این مرد را به اهل خودش برسان! پس با آن شخص بیرون آمدیم؛ چون اندک راهی رفتیم، گفت: نظر کن! این است حصار بغداد؛ و چون نظر کردم، حصار بغداد را دیدم و آن مرد را دیگر ندیدم؛ در آن وقت ملتفت گردیدم و دانستم که به خدمت مولای خود رسیده‌ام. از بی‌طالعی خود، از شرفی چنین، محروم گردیدم، و با کمال حسرت و ندامت داخل شهر و خانه خود شدم. مؤلف گوید: شرح احوال میرزا محمدتقی الماسی مذکور را در رساله «فیض قدسی در احوال مجلسی رحمه الله» بیان کردیم. و فاضل مذکور، یعنی سید محمدباقر، در چند ورق، قبل از نقل این حکایت گفته که او فاضل عالم باورع دینداری بوده که در زهد از دنیا و کثرت عبادت و بکاء، گوی سبقت از همگان می‌ربوده. در فقه و حدیث، مرجع طلبه اهل زمان خود بوده و این حقیر، بسیاری از احادیث و رجال در نزد آن حمید الخصال گذرانیده و قدری از فروع فقه و غیره را نیز از او مستفید گردیده بودم و الحق بیش از پدر مهربان اظهار توجه به این ضعیف می‌فرمود، و اول اجازات من در فقه و احادیث و ادعیه، صادره از آن بزرگوار بوده. در سال ۱۱۵۹ به جوار رحمت الهی واصل گردیده. انتهی. او را الماسی به جهت آن می‌گویند که پدرش میرزا کاظم، متمول و با ثروت بود و الماسی هدیه کرد به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و در جای دو انگشت نصب کرد که قیمت آن پنج هزار تومان بود، و از این جهت به الماسی معروف شد.

حکایت بانزدهم: نیز به نقل از میرزا محمدتقی الماسی

و نیز سید محمدباقر مذکور، در کتاب «نور العیون» روایت کرده از جناب میرزا محمدتقی الماسی که در رساله «بهجة الاولیاء» فرموده که: خبر داده مرا مرد موثق صالحی از اهل علم از سادات شولستان، از مرد موثقی که گفت: «اتفاق افتاده در این سال‌ها که جماعتی از اهل بحرین عازم شدند بر مهمانی کردن جمعی از مؤمنین به نوبت. پس مهمانی کردند تا آن که رسید نوبت به یکی از ایشان که در نزد او چیزی نبود؛ پس به جهت آن مغموم شد و حزن و اندوهش زیاد شد. اتفاق افتاد که او شبی بیرون رفت به صحرا؛ دید شخصی را که به او رسید و گفت: «برو نزد فلان تاجر و بگو: محمّد بن الحسن علیهما السلام می‌گوید: «بده به من

دوازده اشرفی که نذر کرده بودی آن را برای ما! پس بگیر آن اشرفی‌ها را از او و خرج کن آن را در مهمانی خود! پس آن مرد رفت به نزد آن تاجر و آن رسالت را از جانب آن شخص به او رساند؛ پس آن تاجر به او گفت: گفت این را به تو، محمد بن الحسن علیهما السلام به نفس خود؟ پس بحرینی گفت: آری. پس تاجر گفت: شناختی او را؟ گفت: نه. گفت که: او صاحب الزمان علیه السلام بود، و این اشرفی‌ها را نذر کرده بودم برای آن جناب. پس، آن بحرینی را اکرام کرد و آن مبلغ را به او داد و از او التماس دعا کرد و خواهش نمود از او که چون آن جناب، نذر مرا قبول کرد، نصفی از آن اشرفی‌ها را به من دهی، و من عوض آن را به تو بدهم؛ پس بحرینی آمد و آن مبلغ را خرج کرد در آن مصرف، و آن شخص موثق به من گفت که: من این حکایت را از بحرینی به دو واسطه شنیدم».

حکایت شانزدهم: نقل از بحار الانوار

و در «بحار» ذکر فرموده که: «جماعتی از اهل نجف مرا خبر دادند که مردی از اهل کاشان در نجف اشرف آمد و عازم حج بیت الله بود. در نجف، مریض شد به مرض شدید، تا آن که پاهای او خشک شده بود و قدرت، بر رفتن نداشت و رفقای او، او را نجف، در نزد یکی از صلحاء گذاشته بودند که آن صالح، حجره‌ای در صحن مقدس داشت. آن مرد صالح، هر روز در را بر روی او می‌بست و بیرون می‌رفت به صحرا برای تماشای او و از برای برچیدن دُر‌ها. (۸۷) در یکی از روزها آن مریض به آن مرد صالح گفت که: دلم تنگ شده و از این مکان متوَحَّش شدم؛ مرا امروز با خود ببر بیرون و در جایی بینداز؛ آن گاه به هر جانب که خواهی برو! پس گفت که: آن مرد راضی شد؛ مرا با خود بیرون برد و در بیرون نجف، مقامی بود که آن را مقام حضرت قائم علیه السلام می‌گفتند؛ مرا در آنجا نشانید و جامه خود را در آنجا در حوضی که بود، شست و بر بالای درختی که در آنجا بود، انداخت و به صحرا رفت و من تنها در آن مکان ماندم؛ فکر می‌کردم که آخر امر من به کجا منتهی می‌شود؟ ناگاه جوان خوش‌روی گندم‌گونی را دیدم که داخل آن صحن شده و بر من سلام کرد و به حجره‌ای که در آن مقام بود، رفت؛ در نزد محراب آن، چند رکعت نماز با خضوع و خشوع به جای آورد که من هرگز نماز به آن خوبی ندیده بودم؛ چون از نماز فارغ شد، به نزد من آمد و از احوال من سؤال نمود. به او گفتم که: «من به بلایی مبتلا شدم که سینه من از آن تنگ شده و خدا مرا از آن عافیت نمی‌دهد تا آن که سالم گردم، و مرا از دنیا نمی‌برد تا آن که خلاص گردم. آن مرد به من فرمود که: محزون مباش! زود است که حق تعالی هر دو را به تو عطا کند. از آن مکان گذشت و چون بیرون رفت، من دیدم که آن جامه از بالای درخت به زمین افتاد؛ من از جای برخاستم و آن جامه را گرفتم و شستم و بر درخت انداختم؛ بعد از آن با خود فکر کردم و گفتم که: «نمی‌توانستم که از جای برخیزم، اکنون چگونه چنین شدم که برخاستم و راه رفتم؟! و چون در خود نظر کردم، هیچ‌گونه درد و مرضی در خویش ندیدم؛ دانستم که آن مرد، حضرت قائم علیه السلام بود که حق تعالی به برکت آن بزرگوار و اعجاز او، مرا عافیت بخشیده است. از صحن آن مقام بیرون رفتم و در صحرا نظر کردم؛ کسی را ندیدم؛ بسیار نادم و پشیمان گردیدم که چرا من آن حضرت را نشناختم؟ صاحب حجره رفیق من آمد و از حال من سؤال کرد و متحیر گردید. من او را خبر دادم به آنچه گذشت؛ او نیز بسیار متحیر شد که ملاقات آن بزرگوار، او را میسر نشد. با او به حجره رفت و سالم بود تا آن که صاحبان و رفیقان او آمدند و چند روز با ایشان بود، آن گاه مریض شد و مُرد و در صحن مقدس دفن شد و صحت آن دو چیز که حضرت قائم علیه السلام به او خبر داد، ظاهر شد، که یکی عافیت بود و دیگری مردن».

حکایت هفدهم: شیعیان بحرین

و نیز در «بحار الانوار» فرموده که: «جماعتی از ثقات ذکر کردند که مدتی ولایت بحرین، تحت حکم فرنگ بود، و فرنگیان، مردی

از مسلمانان را والی بحرین کردند که شاید به سبب حکومت مسلمانی، آن ولایت معمورتر شود و به حال آن بلاد اصلح باشد، و آن حاکم از ناصبیان بود و وزیری داشت که در عداوت با اهل بیت پیامبر علیهم السلام، از آن حاکم، شدیدتر بود و پیوسته اظهار عداوت و دشمنی نسبت به اهل بحرین می‌نمود، به سبب دوستی که اهل آن شهر، نسبت به اهل بیت رسالت علیهم السلام داشتند. آن وزیر لعین، پیوسته برای کشتن و ضرر رسانیدن اهل آن بلاد، حیل‌ها و مکرها می‌کرد. در یکی از روزها، وزیر خبیث، داخل شد بر حاکم و اناری در دست داشت و به حاکم داد و حاکم چون نظر کرد در آن انار، دید که بر آن انار نوشته: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَأَبُوبَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ وَعَلِيٌّ خُلَفَاءُ رَسُولِ اللَّهِ، و چون حاکم نظر کرد، دید که آن نوشته، از اصل انار است و مصنوعی نیست. پس متعجب شد و به وزیر گفت که: «این علامتی است ظاهر و دلیلی قوی بر ابطال مذهب شیعه؛ چه چیز است رأی تو در باب اهل بحرین؟ وزیر لعین گفت: اینها جماعتی‌اند متعصب، انکار دلیل و براهین می‌نمایند و سزاوار است از برای تو که ایشان را حاضر نمایی و این انار را به ایشان بنمایی. پس هرگاه قبول کنند و از مذهب خود برگردند، از برای تو است ثواب جزیل، و اگر از برگشتن ابا نمایند و بر گمراهی خود باقی بمانند، ایشان را مخیر نما میان یکی از سه چیز؛ یا جزیه بدهند با ذلت، یا جوابی از این دلیل بیاورند و حال آن که راه جواب و فراری ندارند، یا آن که مردان ایشان را بکشی و زنان و اولاد ایشان را اسیر نمایی و اموال ایشان را به غنیمت برداری. حاکم، رأی آن خبیث را تحسین نمود و به پی‌علماء و افاضل و اخیار ایشان فرستاد؛ ایشان را حاضر کرد؛ انار را به ایشان نشان داد و به ایشان خبر داد که: «اگر جواب شافی در این باب نیاورید، مردان شما را می‌کشم و زنان و فرزندان شما را اسیر می‌کنم و مال شما را به غنیمت برمی‌دارم، یا آن که باید با ذلت، مانند کفار، جزیه بدهید. چون ایشان این امور را شنیدند، متحیر گردیدند و قادر بر جواب نبودند و روهای ایشان متغیر گردید و بدن ایشان بلرزید. پس بزرگان ایشان گفتند که: «ای امیر! سه روز ما را مهلت ده، شاید جوابی بیاوریم که تو از آن راضی باشی، و اگر نیاوریم، با ما بکن آنچه که می‌خواهی! پس تا سه روز، ایشان را مهلت داد، و ایشان با خوف و تحیر از نزد او بیرون رفتند و در مجلسی جمع شدند و با هم مشورت کردند تا آن که ایشان بر آن متفق شدند که از صلحای بحرین و زهاد ایشان، ده نفر را اختیار نمایند؛ پس چنین کردند. آن گاه از میان ده نفر، سه نفر را اختیار کردند؛ پس یکی از آن سه نفر را گفتند که: تو امشب بیرون رو به سوی صحرا و خدا را عبادت کن و استغاثه کن به امام زمان، حضرت صاحب الامر علیه السلام که او امام زمان ماست و حجت خداوند عالم است بر ما؛ شاید که به تو خبر دهد راه چاره بیرون رفتن از این بلیه عظیمه را. آن مرد بیرون رفت و در تمام شب، خدا را از روی خضوع عبادت کرد و گریه و تضرع کرد و خدا را خواند و استغاثه به حضرت صاحب الامر علیه السلام نمود تا صبح؛ چیزی ندید و به نزد ایشان آمد و ایشان را خبر داد. و در شب دوم، یکی دیگر را فرستادند؛ او مثل رفیق اول، دعا و تضرع نمود و چیزی ندید؛ پس اضطراب و جزع ایشان زیاده شد. پس سوم را حاضر کردند و او مرد پرهیزکار بود و اسم او محمد بن عیسی بود و او در شب سوم، با سر و پای برهنه به صحرا رفت - و آن شبی بود بسیار تاریک - و به دعا و گریه مشغول شد و متوسل به حق گردید که آن بلیه را از مؤمنان بردارد، و به حضرت صاحب الامر علیه السلام استغاثه نمود، و چون آخر شب شد، شنید که مردی به او خطاب می‌نماید که: ای محمد بن عیسی! چرا تو را به این حال می‌بینم؟ و چرا بیرون آمدی به سوی این بیابان؟ او گفت که: ای مرد! مرا بگذار که من از برای امر عظیمی بیرون آمده‌ام و آن را ذکر نمی‌کنم مگر از برای امام خود، و شکایت نمی‌کنم آن را مگر به سوی کسی که قادر باشد بر کشف آن. گفت: ای محمد بن عیسی! منم صاحب الامر! ذکر کن حاجت خود را! محمد بن عیسی گفت: «اگر تویی صاحب الامر علیه السلام، قصه مرا می‌دانی و احتیاج به گفتن من نداری. فرمود: بلی راست می‌گویی. بیرون آمده‌ای از برای بلیه‌ای که در خصوص آن انار بر شما وارد شده است و آن توعید و تخویفی که حاکم بر شما کرده است. محمد بن عیسی گفت: چون این کلام معجز نظام را شنیدم، متوجه آن جانب شدم که آن صدا می‌آمد، و عرض کردم: بلی ای مولای من! تو می‌دانی که چه چیز به ما رسیده است و تو امام ما و ملاذ و پناه ما [هستی] و قادری بر کشف آن بلا از ما. پس آن جناب فرمود: ای محمد بن عیسی! به درستی که وزیر - لعنه

اللَّهُ علیه - در خانه او درختی است از انار. وقتی که آن درخت بار گرفت، او از گِل به شکل اناری ساخت و دو نصف کرد و در میان نصف هر یک از آنها، بعضی از آن کتابت را نوشت. انار هنوز کوچک بود بر روی درخت؛ آن انار را در میان آن قالب گِل گذاشت و آن را بست؛ چون در میان آن قالب، بزرگ شد، اثری از نوشته در آن ماند و چنین شد. پس صبح چون به نزد حاکم روید، به او بگو که: من جواب این بلیه را با خود آوردم، و لکن ظاهر نمی‌کنم مگر در خانه وزیر. پس وقتی که داخل خانه وزیر شوید، به جانب راست خود در هنگام دخول، غرفه‌ای خواهی دید؛ پس به حاکم بگو که: جواب نمی‌گویم مگر در آن غرفه؛ زود است که وزیر ممانعت می‌کند از دخول در آن غرفه، و تو مبالغه بکن تا آن که به آن غرفه بالا روی، و نگذار که وزیر، تنها داخل غرفه گردد زودتر از تو، و تو اول داخل غرفه شو! پس در آن غرفه، طاقچه‌ای خواهی دید که کیسه سفیدی در آن هست، و آن کیسه را بگیر که در آن، قالب گلی است که آن ملعون، آن حيله را در آن کرده است؛ پس در حضور حاکم، آن انار را در آن قالب بگذار تا آن که حيله او معلوم گردد. ای محمد بن عیسی! علامت دیگر آن است که به حاکم بگو که: معجزه دیگر ما آن است که آن انار را چون بشکنند، به غیر از دود و خاکستر، چیز دیگر در آن نخواهد یافت، و بگو اگر راستی این سخن را می‌خواهید بدانید، به وزیر امر کنید که در حضور مردم، آن انار را بشکند، و چون بشکند، آن خاکستر و دود، بر صورت و ریش وزیر خواهد رسید». چون محمد بن عیسی این سخنان اعجاز نشان را از آن امام عالی شأن، و حجت خداوند عالمیان شنید، بسیار شاد گردید و در مقابل آن جناب، زمین را بوسید و با شادی و سرور به سوی اهل خود برگشت، و چون صبح شد، به نزد حاکم رفتند و محمد بن عیسی کرد آنچه را که امام علیه السلام به او امر فرموده بود، و ظاهر گردید آن معجزاتی که آن جناب به آنها خبر داده بود. پس حاکم متوجه محمد بن عیسی گردید و گفت: این امور را کی به تو خبر داده بود؟ گفت: امام زمان و حجت خدا بر ما. والی گفت: کیست امام شما؟ پس او از ائمه علیهم السلام هر یک را بعد از دیگری خبر داد تا آن که به حضرت صاحب الامر علیه السلام رسید. حاکم گفت: دست دراز کن که من بیعت کنم بر این مذهب! و من گواهی می‌دهم که نیست خدایی مگر خداوند یگانه و گواهی می‌دهم که محمد بنده و رسول اوست و گواهی می‌دهم که خلیفه بعد از آن حضرت، بلا-فضل، حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است؛ پس به هر یک از امامان بعد از دیگری تا آخری ایشان اقرار نمود و ایمان او نیکو شد و امر به قتل وزیر نمود و از اهل بحرین عذرخواهی کرد. و این قصه نزد اهل بحرین معروف است و قبر محمد بن عیسی نزد ایشان معروف است و مردم او را زیارت می‌کنند».

حکایت هیجدهم: نقل از شیخ حرّ عاملی

محدث جلیل، شیخ حرّ عاملی، در کتاب «اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات» فرموده که: «به تحقیق که خبر دادند مرا جماعتی از ثقات اصحاب ما که ایشان دیدند صاحب الامر علیه السلام را در بیداری، و مشاهده نمودند از آن جناب معجزاتی متعدده، و خبر داد ایشان را به خبرهای غیبی، و دعا کرد از برای ایشان دعاهایی که مستجاب شده بود، و نجات داد ایشان را از خطرهای مهالک. فرمود که: ما نشسته بودیم در بلاد خودمان (جبل عامل) در قریه مشغری در روز عیدی، و ما جماعتی بودیم از طلاب علم و صلحا؛ پس من گفتم به ایشان که: «کاش می‌دانستم که در عید آینده، کدام یک از این جماعت زنده است و کدام مرده! پس مردی که نام او شیخ محمد و شریک ما بود در درس، گفت: من می‌دانم که در عید دیگر زنده‌ام، و عید دیگر تا بیست و شش سال. و ظاهر شد از او که جازم است در این دعوی و مزاح نمی‌کند. پس گفتم به او که: تو علم غیب می‌دانی؟ گفت: نه! و لکن من دیدم مهدی علیه السلام را در خواب و من مریض بودم به مرض سختی و می‌ترسیدم که بمیرم در حالی که نیست برای من عمل صالحی که ملاقات نمایم خداوند را به آن عمل؛ پس به من فرمود که: «مترس! زیرا که خداوند شفا می‌دهد تو را از این مرض و نمی‌میری در این مرض، بلکه زندگانی خواهی کرد بیست و شش سال، آن‌گاه عطا فرمود به من، جامی که در دستش بود؛ پس نوشیدم از

آن، و مرض از من کناره کرد و شفا حاصل شد، و من می دانم که این کار شیطان نیست. پس من چون شنیدم سخن آن مرد را، تاریخ آن را نوشتم - و آن در سال ۱۰۴۹ بود - و مدتی بر آن گذشت و من منتقل شدم به سوی مشهد مقدس سال ۱۰۷۲؛ پس چون سال آخر شد، در دلم افتاد که مدّت گذشت؛ پس رجوع کردم به آن تاریخ و حساب کردم؛ دیدم که گذشت از آن زمان، بیست و شش سال؛ پس گفتم که سزاوار است که آن مرد، مرده باشد؛ پس نگذشت مدت یک ماه یا دو ماه که مکتوبی از برادرم رسید - و او در آن بلاد بود - و خبر داد مرا که آن مرد وفات کرد».

حکایت نوزدهم: از شیخ حرّ عاملی

و نیز شیخ جلیل مذکور، در همان کتاب فرموده که: «من در زمان کودکی که ده سال داشتم، به مرض سختی مبتلا شدم به نحوی که اهل و اقارب من، جمع شدند و گریه می کردند و مهیّا شدند برای عزاداری، و یقین کردند که من خواهم مرد در آن شب. پس دیدم پیغمبر و دوازده امام علیهم السلام را و من در میان خواب و بیداری بودم؛ پس سلام کردم بر ایشان و با یکایک مصافحه کردم، و میان من و حضرت صادق علیه السلام سخنی گذشت که در خاطر من ماند، جز آن که آن جناب در حقّ من دعا کرد؛ پس سلام کردم بر صاحب علیه السلام و با آن جناب مصافحه کردم و گریستم و گفتم: ای مولای من! می ترسم که بمیرم در این مرض و مقصد خود را از علم و عمل بدست نیاورم. پس فرمود: نترس! زیرا که تو خواهی مُرد در این مرض، بلکه خداوند تبارک و تعالی تو را شفا می دهد و عمر خواهی کرد عمر طولانی. آن گاه قدحی به دست من داد که در دست مبارکش بود؛ پس آشامیدم از آن، و در حال عافیت یافتم و مرض - بالکلیه - از من زایل شد و نشستم و اهل و اقارب تعجب کردند و ایشان را خبر نکردم به آنچه دیده بودم، مگر بعد از چند روز».

حکایت بیستم: مقدس اردبیلی

سید نعمت الله جزایری در «الانوار النعمانیّه» فرموده که: «خبر داد مرا موثّق ترین اساتید من در علم و عمل که: از برای ملاّ احمد اردبیلی، شاگردی بود از اهل تفرش که نام او میرعلّام بود؛ در نهایت فضل و ورع بود، و او نقل کرد: مرا حجره‌ای بود در مدرسه‌ای که محیط است به قبه شریفه. پس یک شب از مطالعه خود فارغ شدم - و بسیار از شب گذشته بود - بیرون آمدم از حجره و نظر می کردم در اطراف، و آن شب سخت تاریک بود؛ مردی را دیدم که رو به حرم کرده، می آید؛ گفتم: شاید این دزد است آمده که چیزی از قندیل‌ها را بدزدد. پس، از حجره خود به زیر آمدم و رفتم به نزدیکی او و او مرا نمی دید. رفت به نزدیکی در حرم مطهر و ایستاد؛ دیدم قفل را که افتاد و باز شد برای او؛ در دوم و سوم به همین ترتیب، و مشرف شد بر قبر شریف؛ سلام کرد و از جانب قبر مطهر جواب شنید. پس شناختم صدای او را که سخن می گفت با امام علیه السلام در مسأله علمیه؛ آن گاه بیرون رفت از نجف و متوجّه شد به سوی مسجد کوفه؛ پس من از عقب او رفتم و او مرا نمی دید. پس چون رسید به محراب مسجد، شنیدم او را که سخن می گوید با شخصی دیگر در همان مسأله؛ برگشت و من از عقب او برگشتم و او مرا نمی دید. چون رسید به دروازه نجف، صبح روشن شده بود؛ خود را بر او ظاهر کردم و گفتم: «من بودم با تو از اول تا آخر؛ مرا آگاه کن که شخص اولی، کی بود که در قبه شریفه با او سخن می گفتی، و شخص دوم، کی بود که با او سخن می گفتی در کوفه؟» پس عهدها از من گرفت که خبر ندهم به سزاو، تا آن که وفات کند. پس به من فرمود: ای فرزند من! بر من بعضی از مسایل، مشتبه می شود؛ پس بسا هست بیرون می روم در شب، نزد قبر امیرالمؤمنین علیه السلام و در آن مسأله، با آن جناب، تکلم می کنم و جواب می شنوم، و در این شب مرا به سوی صاحب الزمان علیه السلام حواله فرمود و فرمود که: فرزندم مهدی علیه السلام امشب در مسجد کوفه است؛ پس برو به نزد او و این مسأله را از او سؤال کن! و این شخص، مهدی علیه السلام بود. مؤلف گوید که: فاضل نخریر، میرزا عبد الله اصفهانی در «ریاض

العلماء» ذکر کرده که سید میرعلّام، عالم فاضل جلیل معروف است، و مثل اسم خود علّامه بود و از افاضل شاگردان ملا احمد اردبیلی بود و از برای او فواید و افادات و تعلیقاتی است بر کتب در اصناف علوم. چون سؤال کردند از ملا احمد در هنگام وفات او که بعد از وفات او به کدام یک از شاگردان او رجوع کنند و اخذ علوم نمایند، فرمود: «امّیا در شرعیات، پس به میرعلّام و در عقلیات، به میر فیض اللّه. و شیخ ابوعلی در حاشیه رجال خود از استاد خود وحید بهبهانی نقل کرده که میرعلّام مذکور، جدّ سید سند، سید میرزا است که از اجلاء ساکنین نجف اشرف بود و از جمله علمایی که در قضیه طاعون - که واقع شده بود در بغداد و حوالی آن، در سال ۱۱۸۶ - وفات کردند. علّامه مجلسی در «بحار» فرموده که: جماعتی مرا خبر دادند از سید فاضل، میرعلّام که او گفت: ...؛ با مختصر اختلافی، و آخر آن در «بحار» چنین است که: من در عقب او بودم تا آن که در مسجد حنّانه مرا سرفه گرفت، به نحوی که نتوانستم آن را از خود دفع کنم و چون سرفه مرا شنید، به سوی من التفات نموده، مرا شناخت و گفت: تو میرعلّامی؟؛ گفتم: بلی! گفت: در اینجا چه می کنی؟ گفتم: من با تو بودم در وقتی که داخل روضه مقدّسه شدی تا حال، و تو را قسم می دهم به حقّ صاحب قبر، که مرا بر آنچه در این شب بر تو جاری شده، خبر دهی، از اول تا آخر. گفت: خبر می دهم به شرطی که مادام حیات من، به احدی خبر ندهی. و چون از من عهد گرفت، گفت: من در بعضی از مسایل فکر می کردم و آن مسأله بر من مشکل شده بود؛ پس در دل من افتاد که نزد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بروم و آن مسأله را از او سؤال کنم، و چون به نزد او رسیدم، در به غیر کلید، گشوده شد؛ چنانکه دیدی، و از حق تعالی سؤال کردم که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مرا جواب گوید؛ پس از قبر صدایی ظاهر شد که: به مسجد کوفه برو و از حضرت قائم علیه السلام در آنجا سؤال کن؛ زیرا که او امام زمان تو است».

حکایت بیست و یکم: از ملا محمد تقی مجلسی

آن مرحوم در جلد چهارم شرح «من لایحضره الفقیه» در ضمن متوکّل بن عمیر - که راوی «صحیفه کامله سجاده» است - ذکر نموده، و آن این است که فرمود: «من در اوایل بلوغ، طالب بودم مرضات خداوندی را و ساعی بودم در طلب رضای او و مرا از ذکر جنابش قراری نبود، تا آن که دیدم در میان بیداری و خواب که صاحب الزمان علیه السلام ایستاده در مسجد جامع قدیم که در اصفهان است، نزدیک به درِ طنابی که الآن مدرّس من است؛ پس سلام کردم بر آن جناب و قصد کردم که پای مبارکش را ببوسم؛ پس نگذاشت مرا و گرفت مرا، پس بوسیدم دست مبارکش را و پرسیدم از آن جناب، مسایلی را که مشکل شده بر من، که یکی از آنها این بود که من وسوسه داشتم در نماز خود، و می گفتم که آنها نیست به نحوی که از من خواسته اند، و من مشغول بودم به قضا، و میسر نبود برای من نماز شب، و سؤال کردم از شیخ خود، شیخ بهایی از حکم آن؛ پس گفت: به جای آور یک نماز ظهر و عصر و مغرب به قصد نماز شب! و من چنین می کردم؛ پس سؤال کردم از حجّت علیه السلام که: من نماز شب بخوانم؟ فرمود: نماز شب کن و بجای نیار مانند آن نماز مصنوعی که می کردی! و غیر اینها، از مسایلی که در خاطر من مانده. آن گاه گفتم: ای مولای من! میسر نمی شود برای من که برسم به خدمت جناب تو در هر وقتی؛ پس عطا کن به من کتابی که همیشه عمل کنم بر آن! پس فرمود که: من عطا کردم به جهت تو کتابی به مولا محمّد تاج و من در خواب او را می شناختم. پس فرمود: برو و بگیر آن کتاب را از او! پس بیرون رفتم از در مسجدی که مقابل روی آن جناب بود، به سمت دار بطیخ که محله ای است از اصفهان. پس چون رسیدم به آن شخص و مرا دید، گفت: تو را صاحب الامر علیه السلام فرستاده نزد من؟ گفتم: آری! پس بیرون آورد از بغل خود، کتاب کهنه ای؛ چون باز کردم آن را و ظاهر شد بر من که آن کتاب دعاست، پس بوسیدم آن را و بر چشم خود گذاشتم و برگشتم از نزد او و متوجّه شدم به سوی صاحب علیه السلام؛ که بیدار شدم و آن کتاب با من نبود. پس شروع کردم در تضرّع و گریه و ناله به جهت فوت آن کتاب تا طلوع فجر؛ پس چون فارغ شدم از نماز و تعقیب، در دلم چنین افتاده بود که مولانا محمّد، همان شیخ بهایی است، و نامیدن حضرت او را به تاج، به جهت اشتها اوست در میان علما؛ پس چون رفتم به مدرّس او - که در جوار مسجد

جامع بود - دیدم او را که مشغول است به مقابله صحیفه کامله، و خواننده، سید صالح امیر ذوالفقار گلپایگانی بود. پس ساعتی نشستم تا فارغ شد از آن کار، و ظاهر آن بود که کلام ایشان در سند صحیفه بود، لکن به جهت غمی که بر من مستولی بود، نفهمیدم سخن او و سخن ایشان را، و من گریه می کردم؛ پس رفتم نزد شیخ و خواب خود را به او گفتم و گریه می کردم به جهت فوت کتاب؛ پس شیخ گفت: «بشارت باد تو را به علوم الهیه و معارف یقینیه و تمام آنچه همیشه می خواستی! و بیشتر صحبت من با شیخ، در تصوف (یعنی عرفان مورد قبول ائمه اطهار علیهم السلام) بود و او مایل بود به آن؛ پس قلبم ساکن نشد و بیرون رفتم با گریه و تفکر، تا در دلم افتاد که بروم به آن سمتی که در خواب به آنجا رفتم. پس چون رسیدم به محله دار بطیخ، دیدم مرد صالحی را که اسمش آقا حسن بود و ملقب به تاج؛ پس چون رسیدم به او، سلام کردم بر او؛ گفت: یا فلان! کتب و فقیه‌ای در نزد من است که هر طلبه که از آن می گیرد، به شروط وقف، عمل نمی کند و تو عمل می کنی به آن، بیا و نظر کن به این کتب و هر چه را که محتاجی به آن، بگیر! پس با او رفتم در کتابخانه او؛ پس اول کتابی که به من داد، کتابی بود که در خواب دیده بودم (یعنی کتاب دعا که همان صحیفه سجّادیه بود)؛ پس شروع کردم در گریه و ناله و گفتم: مرا کفایت می کند. و در خاطر ندارم که خواب را برای او گفتم یا نه، و آمدم در نزد شیخ و شروع کردم در مقابله با نسخه او که جد پدر او نوشته بود از نسخه شهید، و شهید نسخه خود را نوشته بود از نسخه عمید الرؤساء و ابن سکون، و مقابله کرده بود با نسخه ابن ادریس، بدون واسطه یا به یک واسطه، و نسخه‌ای که حضرت صاحب الامر علیه السلام به من عطا فرمود، از خط شهید نوشته شده بود و نهایت موافقت داشت با آن نسخه». مؤلف گوید که: علامه مجلسی رحمه الله در «بحار» صورت اجازه مختصری از پدر خود، از برای صحیفه کامله ذکر نموده و در آنجا گفته که: «من روایت می کنم صحیفه کامله را که ملقب به زبور آل محمّد، انجیل اهل بیت علیهم السلام، و دعای کامل به اسانید بسیار و طریقه‌های مختلفه است. یکی از آنها آن است که من روایت می کنم آن را به نحو مناوله از مولای ما، صاحب الزمان و خلیفه رحمان علیه السلام در خوابی طولانی...»

حکایت بیست و دوم: از میرزا محمد استرآبادی و شیخ محمد، نوه شهید ثانی

علامه مجلسی در «بحار» فرموده که: «جماعتی مرا خبر داد از سید سند فاضل، میرزا محمد استرآبادی که گفت: شبی در حوالی بیت الله الحرام مشغول طواف بودم، ناگاه جوانی نیک روی را دیدم که مشغول طواف بود؛ چون نزدیک من رسید، یک طاقه گل سرخ به من داد - و آن وقت، موسم گل نبود - و من آن گل را گرفتم و بویدم و گفتم: این از کجاست ای سید من؟! فرمود: از... (۸۸) برای من آورده اند؛ آن گاه از نظر من غایب شد و من او را ندیدم. مؤلف گوید که: شیخ اجل اکمل، شیخ علی، عالم ربّانی، شهید ثانی رحمه الله در کتاب «الدرّ الثمور» در ضمن احوال والد خود - شیخ محمّد، صاحب «شرح استبصار» و غیره، که مجاور مکه معظمه بود در حیات و ممات - نقل کرده که خبر داد مرا زوجه او - دختر سید محمّد بن ابی الحسن رحمه الله و مادر اولاد او - که: چون آن مرحوم وفات کرد، می شنیدند در نزد او تلاوت قرآن را در طول آن شب، و از چیزهایی که مشهور است این که او طواف می کرد، پس مردی آمد و عطا نمود به او گلی از گل های زمستان که نه در آن بلاد بود و نه آن زمان، موسم آن بود؛ پس به او گفت: این را از کجا آوردی؟! گفت: از این... (۸۹)؛ آن گاه اراده کرد که او را ببیند، پس او را ندید». مخفی نماند که سید جلیل، میرزا محمد استرآبادی سابق الذکر، صاحب کتب رجالیه معروفه و آیات الاحکام، مجاور مکه معظمه بود و استاد شیخ محمد مذکور است و مکرر شیخ محمد در «شرح استبصار» با احترام، اسم او را می برد و هر دو جلیل القدرند و دارای مقام عالی، و می شود که این قضیه برای هر دو روی داده باشد. و در پشت «شرح استبصار» که نزد حقیر است و ملک مؤلفش بود و در چند جا خط آن مرحوم را دارد و نیز خط فرزندش، شیخ علی را دارد، چنین نوشته: منتقل شد مصنف این کتاب - و او شیخ سعید حمید، شیخ محمد بن شهید ثانی است - از دار غرور، به سوی دار سرور، شب دوشنبه، دهم ذیقعد الحرام سنه ۱۰۳۰ از هجرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله

وسلم. به تحقیق که من شنیدم از او پیش از انتقال او به چند روز، اندکی مشافهه که او می‌گفت برای من که: به درستی که من انتقال خواهم کرد در این ایام؛ شاید که خداوند مرا اعانت نماید بر آن، و چنین شنید از او، غیر من این را، و این در مکه مشرفه بود و او را در قبرستان معلی، نزدیک مزار خدیجه کبری علیها السلام دفن کردیم.

حکایت بیست و سوم: از سید علی‌خان موسوی

سید فاضل، سید علی‌خان، فرزند عالم جلیل، سید خلف بن سید عبدالمطلب موسوی مشعشعی حویزی، در کتاب «خیرالمقال» در ضمن حکایات آنان که در غیبت، امام عصر علیه السلام را دیدند گفته که: از آن جمله است حکایتی که خبر داد ما را به آن: «مردی از اهل ایمان، از کسانی که من وثوق دارم به آنها که: او حج کرد با جماعتی از راه احساء، در قافله کمی. پس چون مراجعت کردند، مردی با ایشان بود که گاهی پیاده می‌رفت و گاهی سوار می‌شد؛ پس اتفاق افتاد که در یکی از منازل، سیر آن قافله بیشتر از سایر منازل شد و از برای آن مرد، سواری میسر نشد. پس فرود آمدند برای خواب و اندکی استراحت؛ آن‌گاه از آنجا کوچ کردند. آن مرد از شدت تعب و رنجی که به او رسیده بود، بیدار نشد؛ آن جماعت نیز در تفحص او برنیامدند و آن مرد در خواب ماند تا آن‌که حرارت آفتاب او را بیدار کرد؛ چون بیدار شد، کسی را ندید؛ پس پیاده به راه افتاد و یقین داشت به هلاکت خود. پس استغاثه نمود به حضرت مهدی علیه السلام؛ پس در آن حال بود که دید مردی را که در هیأت اهل بیابان است و سوار است بر ناقه‌ای؛ پس فرمود: ای فلان! تو از قافله واماندی؟ گفتم: آری. گفت: آیا دوست داری که تو را برسانم به رفقای تو؟ گفتم: این - والله - مطلوب من است و سوای آن چیزی نیست. فرمود: پس نزدیک من بیا! و ناقه خود را خوابانید و مرا در ردیف خود سوار کرد و به راه افتاد؛ پس نرفتم چند گامی مگر رسیدیم به قافله؛ چون نزدیک آنها شدیم، گفت: اینها رفقای تو اند؛ آن‌گاه مرا گذاشت و رفت».

حکایت بیست و چهارم: از سید بحر العلوم

خبر داد ما را عالم کامل و زاهد عامل و عارف بصیر، برادر ایمانی و صدیق روحانی، آقا علی‌رضا - خلف عالم جلیل، حاجی ملا محمد نایینی و همشیره‌زاده فخر العلماء الزاهدین، حاجی محمد ابراهیم کلباسی رحمه الله، که در صفات نفسانیه و کمالات انسانیه از خوف و محبت و صبر و رضا و شوق و اعراض از دنیا بی‌نظیر بود - گفت: خبر داد ما را عالم جلیل، آخوند ملا زین‌العابدین سلماسی: «روزی نشسته بودم در مجلس درس آیت الله سید سند و عالم مسدد، فخر الشیعه، علامه طباطبایی بحر العلوم رحمه الله در نجف اشرف، که داخل شد بر او، عالم محقق، جناب میرزا ابوالقاسم قمی - صاحب «قوانین» - در آن سالی که از ایران مراجعت کرده بود به جهت زیارت ائمه عراق و طواف بیت الله الحرام. پس متفرق شدند کسانی که در مجلس بودند و به جهت استفاده حاضر شده بودند - و ایشان زیاده از صد نفر بودند - و من ماندم با سه نفر از خاصان اصحاب او که در اعلی درجه صلاح و سداد و ورع و اجتهاد بودند. پس محقق، متوجه سید شد و گفت: شما فایز شدید و دریافت نمودید مرتبه ولادت روحانیه و جسمانیه و قرب مکان ظاهری و باطنی را. پس چیزی به ما تصدق نمایید از آن نعمت‌های غیرمتناهی که بدست آوردید! پس سید بدون تأمل فرمود که: من شب گذشته یا دو شب قبل (و تردید از راوی است) در مسجد کوفه رفته بودم برای ادای نافله شب، با عزم به رجوع در اول صبح به نجف اشرف که مباحثه و مذاکره تعطیل نشود، پس چون از مسجد بیرون آمدم، در دلم شوقی افتاد برای رفتن به مسجد سهله؛ پس خیال خود را از آن منصرف کردم از ترس نرسیدن به نجف پیش از صبح، و فوت شدن مباحثه در آن روز، و لکن شوق، پیوسته زیاد می‌شد و قلب، میل می‌کرد. پس در آن حال که متردد بودم، ناگاه بادی وزید و غباری برخاست و مرا به آن طرف حرکت داد؛ اندکی نگذشت که مرا بر در مسجد سهله انداخت؛ پس داخل مسجد شدم؛ دیدم که خالی است از زوار و

مترددین جز شخصی جلیل که مشغول است به مناجات با قاضی الحاجات به کلماتی که قلب را منقلب، و چشم را گریان می‌کند. حالتی متغیر و دلم از جا کنده شد و زانوهایم لرزان و اشکم جاری شد از شنیدن آن کلمات که هرگز به گوشم نرسیده بود و چشمم ندیده از آنچه به من رسیده بود از ادعیه مأثوره، و دانستم که مناجات کننده، انشاء می‌کند آن کلمات را، نه آن که از محفوظات خود می‌خواند. پس در مکان خود ایستادم و گوش به آن کلمات فرا داشتم و از آنها متلذذ بودم تا آن که از مناجات فارغ شد. پس ملتفت شد به من و به زبان فارسی فرمود: مهدی بیا! چند گامی پیش رفتم و ایستادم. امر فرمود که پیش روم؛ اندکی رفتم و توقف نمودم؛ باز امر فرمود به پیش رفتن و فرمود: ادب در امثال است؛ پیش رفتم تا به آنجا که دست آن جناب به من و دست من به آن جناب می‌رسید. چون کلام سیدرحمه الله به اینجا رسید، یک دفعه از این رشته سخن، دست کشید و اعراض نمود و شروع کرد در جواب دادن محقق مذکور از سؤالی که قبل از این از جناب سید کرده بود.

حکایت بیست و پنجم: از سید مهدی قزوینی

اشاره

از آن مرحوم رحمه الله شنیدم که فرمود: بیرون آمدم روز چهاردهم ماه شعبان از شهر حله، به قصد زیارت ابی عبد الله الحسین علیه السلام در شب نیمه آن. پس چون رسیدیم به شط هندیه (و آن شعبه‌ای است از نهر فرات که از زیر مسیب (۹۰) جدا می‌شود و به کوفه می‌رود و قصبه طویرج که در راه حله به طرف کربلا- واقع شده، بر کنار این شط است) عبور کردیم به جانب غربی آن و دیدیم زواری که از حله و اطراف آن رفته بودند و زواری که از نجف اشرف و حوالی آن وارد شده بودند، جمعاً محصورند و راهی نیست برای ایشان به سوی کربلا؛ زیرا که دزدها در راه فرود آمده بودند و راه مترددین را از عبور و مرور قطع کردند و نمی‌گذاشتند احدی از کربلا بیرون آید و نه کسی به آنجا داخل شود، مگر این که او را غارت می‌کردند. فرمود: من نزد عربی فرود آمدم و نماز ظهر و عصر را به جای آوردم و نشستم؛ منتظر بودم که چه خواهد شد وضع این زوار، و آسمان ابر داشت و باران کم کم می‌آمد.... پس مرا به حالت ایشان، رقتی سخت گرفت و انکسار عظیمی برایم حاصل شد؛ پس متوجه شدم به سوی خداوند تبارک و تعالی به دعا و توسل به پیغمبر و آل او علیهم السلام و طلب کردم از او اغاثه زوار را از آن بلا که به آن مبتلا شدند. پس در این حال بودیم که دیدیم سواری را که می‌آید بر اسب نیکویی - مانند آهو که مثل آن ندیده بودم - و در دست او نیزه درازی است و او آستین‌ها را بالا زده، اسب را می‌دوانید؛ تا آن که ایستاد در نزد خانه‌ای که من در آنجا بودم. پس سلام کرد و ما جواب سلام او را دادیم؛ آن گاه فرمود: یا مولانا - و اسم مرا برد - فرستاد مرا کسی که سلام می‌فرستد بر تو... [و اسم دو نفر را برد] و می‌گویند که زوار بیابند که ما طرد کردیم دزدها را از راه و ما با لشکر خود، در پشته سلیمانیه، بر سر جاده، منتظر زواریم. پس به او گفتم: تو با ما هستی تا پشته سلیمانیه؟ گفت: آری. ساعت را از بغل بیرون آوردم؛ دیدم دو ساعت و نیم تقریباً به روز مانده؛ پس گفتم اسب مرا حاضر کردند؛ آن عرب بیابانی که ما در منزلش بودیم، به من چسبید و گفت: ای مولای من! جان خود و این زوار را در خطر مینداز! امشب را نزد ما باشید تا اوضاع روشن شود. پس به او گفتم: چاره نیست از سوار شدن به جهت ادراک زیارت مخصوصه. پس چون زوار دیدند که ما سوار شدیم، پیاده و سوار در عقب ما حرکت کردند. پس به راه افتادیم و آن سوار مذکور در جلوی ما بود - مانند شیر بیشه - و ما در پشت سر او می‌رفتیم تا رسیدیم به پشته سلیمانیه؛ پس سوار بر آنجا بالا رفت و ما نیز او را متابعت کردیم؛ آن گاه پایین رفت و ما رفتیم تا بالای پشته؛ پس نظر کردیم؛ از آن سوار اثری ندیدیم؛ گویا به آسمان بالا رفت، یا به زمین فرو رفت، و نه رییس لشکری را دیدیم و نه لشکری؛ پس گفتم به کسانی که با من بودند: آیا شک دارید که او صاحب الامر علیه السلام بوده؟ گفتند: نه والله! و من در آن وقتی که آن جناب در پیش روی ما می‌رفت، تأمل زیادی کردم در او که گویا

وقتی پیش از این، او را دیده‌ام؛ لکن به خاطر نمی‌آید که کی او را دیده‌ام، پس چون از ما جدا شد، متذکر شدم همان شخصی [است که در حله به منزل من آمده بود و ...

بعضی از کرامات و مقامات سید مهدی قزوینی

مؤلف گوید: این کرامات و مقامات از سید مرحوم بعید نبود؛ زیرا دارا شد از فضایل و مناقب، مقداری که جمع نشد در غیر او از علمای ابرار. اول: آن که آن مرحوم بعد از آن که هجرت کردند از نجف اشرف به حله و مستقر شدند در آنجا، شروع نمودند در هدایت مردم و اظهار حق و از هاق باطل، و به برکت دعوت آن جناب، از داخل حله و خارج آن، زیاده از صد هزار نفر از اعراب، شیعه مخلص اثناعشری شدند، و شفاهاً به حقیر فرمودند: «چون به حله رفتیم، دیدیم شیعیان آنجا از علائم امامیه و شعار شیعه، جز بردن اموات خود به نجف اشرف، چیزی ندارند، و از سایر احکام و آثار، عاری و بری؛ حتی از تبرّی از اعداء الله. و به سبب هدایت او، همه از صلحا و ابرار شدند، و این فضیلت بزرگی است که از خصایص اوست. دوم: کمالات نفسانی که در آن جناب بود؛ از صبر و تقوا و رضا و تحمّل مشقّت عبادت و سکون نفس و دوام اشتغال به ذکر خدای تعالی. هرگز در خانه خود، از اهل و اولاد و خدمتگزاران، چیزی از حوایج نمی‌طلبید، و اجابت دعوت می‌کرد و در ولیمه‌ها و میهمانی‌ها حاضر می‌شد، لکن به همراه، کتبی برمی‌داشت و در گوشه مجلس، مشغول تألیف خود بود و از صحبت‌های مجلس، ایشان را خبری نبود، مگر آن که مسأله پرسند و او جواب گوید. و رسم آن مرحوم در ماه رمضان چنین بود که نماز مغرب را با جماعت در مسجد می‌خواند، آن‌گاه نافله مقرّری مغرب را - که در ماه رمضان که از هزار رکعت در تمام ماه حسب قسمت، به آن شب می‌رسد - می‌خواند و به خانه می‌آمد و افطار می‌کرد و برمی‌گشت به مسجد، به همان نحو نماز عشاء را می‌خواند و به خانه می‌آمد و مردم جمع می‌شدند؛ اول، قاری حَسین الصّوتی با لحن قرآنی، آیاتی از قرآن که تعلق داشت به وعظ و زجر و تهدید و تخویف می‌خواند؛ به نحوی که قلوب قاسیه را نرم، و چشم‌های خشک شده را تر می‌کرد. آن‌گاه دیگری به همان طور، خطبه‌ای از نهج البلاغه می‌خواند. آن‌گاه سومی قرائت می‌کرد مصائب ابی عبد الله علیه السلام را. آن‌گاه یکی از صلحا مشغول خواندن ادعیه ماه مبارک می‌شد و دیگران متابعت می‌کردند تا وقت خوردن سحر. پس هر یک به منزل خود می‌رفت. و بالجمله در مراقبت و مواظبت اوقات و تمام نوافل و سنن و قرائت - با آن که بسیار پیر بود - آیت و حجّتی بود در عصر خود. و در سفر حجّ - رفت و برگشت - با آن مرحوم بودم و در مسجد غدیر (۹۱) و جحفه با ایشان نماز خواندیم و در مراجعت، دوازدهم ربیع الاوّل سال ۱۳۰۰، تقریباً پنج فرسخ مانده به سماوه، داعی حق را لیبیک گفت و در نجف اشرف، در جنب مرقد عمومی مکرم خود مدفون شد و بر قبرش قبه عالیه بنا کردند. و در حین وفاتش در حضور جمع کثیری از مؤلف و مخالف ظاهر شد از قوّت ایمان و طمأنینه و از اقبال و صدق یقین آن مرحوم مقامی که همه متعجب شدند و کرامت باهره‌ای که بر همه معلوم شد. سوم: تصانیف رایقه بسیاری در فقه و اصول و توحید و امامت و کلام و غیر اینها که یکی از آنها، کتابی است در اثبات بودن شیعه، فرقه ناجیه که از کتب نفیسه است؛ طوبی له و حسن مآب (۹۲).

باب دوازدهم: در جمع بین حکایات و قصه‌های گذشته و بین روایتی که در تکذیب مدعی مشاهده آن جناب علیه السلام، در غیبت کبری رسیده است

توضیح

شیخ صدوق رحمه الله در «کمال الدین» و شیخ طبرسی رحمه الله در «احتجاج» روایت کرده‌اند که: بیرون آمد توقیع به سوی ابی الحسن سمری که: «ای علی بن محمد سمری! بشنو! خداوند، اجر برادران تو را در تو بزرگ گرداند، پس به درستی که تو فوت

خواهی شد، از حال تا شش روز؛ پس جمع کن امر خود را و وصیت مکن به احدی که قائم مقام تو باشد بعد از وفات تو؛ پس به تحقیق که واقع شد غیبت تامه؛ پس ظهوری نیست مگر بعد از اذن خدای تعالی، و این بعد از طول زمان و قساوت قلوب و پر شدن زمین است از جور. و زود است که می آید از شیعه من کسی که مدعی مشاهده است؛ آگاه باشید که هر کس مدعی شود مشاهده را پیش از خروج سفیانی و صیحه (۹۳)، پس او کذاب و مفتری است؛ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ. و نیز در چند خبر دیگر اشاره به این مطلب فرموده‌اند. و جواب از این خبر به چند وجه است:

جواب اول

آن که این خبر که سندش ضعیف است و غیر آن، خبر واحد است که جز ظن و گمان از آن حاصل نشود و موجب جزم و یقین نباشد؛ پس قابلیت ندارد که معارضه کند با وجدان قطعی، که از مجموع قصص و حکایات - که تعدادی از آنها در باب یازدهم نقل شده - پیدا می‌شود؛ هر چند از هر یک آنها پیدا نشود؛ بلکه برخی از آن حکایات دارا بود کرامات و خارق عاداتی را که ممکن نباشد صدور آنها از غیر آن جناب علیه السلام. پس چگونه رواست اعراض از آنها به جهت وجود خبر ضعیفی که ناقل آن که شیخ طوسی است، به آن در همان کتاب عمل نکرده؛ پس چه رسد به غیر او. و علمای اعلام - از قدیم تا حال - امثال آن حکایات را قبول دارند و در کتب ضبط فرموده‌اند و به آن استدلال کرده‌اند و از یکدیگر گرفته‌اند و از هر کس که اطمینان به صدق کلام او داشته‌اند، تصدیق کرده‌اند.

جواب دوم

آن که شاید مراد از این خبر، تکذیب کسانی باشد که مدعی مشاهده‌اند با ادعای نیابت و رساندن اخبار از جانب آن جناب علیه السلام به سوی شیعه؛ چنان که شیخ فرای خاص آن حضرت در غیبت صغری داشتند. و این جواب، از علامه مجلسی در کتاب «بحار» است.

جواب سوم

آن که زین الدین علی بن فاضل، به سید شمس الدین عرض کرد که: «ای سید من! ما روایت کردیم احادیثی از مشایخ خود، از صاحب الامر علیه السلام که آن حضرت فرمود: هر که در غیبت کبری گوید که مرا دیده، به تحقیق که دروغ گفته، پس چگونه در میان شما کسی است که می گوید من آن حضرت را دیده‌ام؟ سید شمس الدین گفت: راست می گویی؛ آن حضرت این سخن را فرمود در آن زمان، به سبب بسیاری دشمنان، از اهل بیت خود و غیر ایشان از فراغه زمان از خلفای بنی عباس؛ حتی آن که شیعیان در آن زمان، یکدیگر را منع می کردند از ذکر کردن احوال آن جناب، و اکنون زمان طول کشیده و دشمنان از او مأیوس گردیدند.

جواب چهارم

آن که علامه طباطبایی بحر العلوم رحمه الله در کتاب رجال خود در شرح حال شیخ مفید، بعد از توقیعات مشهوره، به این عبارت فرمود که: «اشکال می شود در مورد این توقیع‌ها به سبب وقوع آنها در غیبت کبری و جهالت آن شخص که این توقیعات را رسانده و دعوی کردن او، مشاهده را بعد از غیبت صغری. و ممکن است دفع این اشکال به این که مشاهده که ممنوع شده، این است که مشاهده کند امام علیه السلام را و در آن حالی که مشاهده می کند آن جناب را بداند که اوست حجّت علیه السلام، و برای ما معلوم نشده که آورنده توقیع‌ها، دعوی این مطلب را کرده باشند». و نیز علامه بحر العلوم در کتاب «فواید» خود، در مسأله اجماع فرموده: «و

بسا می‌شود که برای بعضی از علمای ابرار، علم به قول امام‌علیه‌السلام بعینه حاصل شود بر وجهی که منافی نباشد با امتناع رؤیت امام زمان‌علیه‌السلام در مدت غیبت. پس متمکن نمی‌شود از تصریح نسبت آن قول به امام‌علیه‌السلام؛ پس اظهار می‌کند آن قول را به عنوان اجماع، تا جمع کرده باشد میان اظهار حق و نهی از افشای مثل این سرّ. و شاید مراد ایشان از این کلام، وجه آینده باشد.

جواب پنجم

آن که باز علمای بحر العلوم، در رجال، بعد از کلام سابق فرموده که: «و گاهی هست که منع شود امتناع مشاهده در شأن خواصّ - هر چند دلالت دارد بر آن ظاهر اخبار - به سبب دلالت عقل و دلالت بعضی از آثار». شاید مراد از آثار، همان حکایات سابقه است که از جمله آنها است حکایت خود ایشان. یا خبری است که نقل شده از امیرالمؤمنین علیه‌السلام که فرمود: «صاحب الامر ظاهر می‌شود و نیست در گردن او از برای احدی بیعتی و نه عهدی و نه عقدی و نه ذمه‌ای؛ پنهان می‌شود از خلق تا وقت ظهورش. راوی عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! دیده نمی‌شود پیش از ظهورش؟ فرمود: بلکه دیده می‌شود وقت ولادتش و ظاهر می‌شود براهین و دلایل، و می‌بیند او را چشم‌های عارفین به فضل او که شاکرین کاملین هستند؛ بشارت می‌دهند به وجود او به کسانی که شک دارند در او». شیخ طوسی و شیخ صدوق و ابی جعفر، محمد بن جریر طبری به سندهای معتبره روایت کرده‌اند قصّه علی بن ابراهیم بن مهزیار را و کیفیت رفتن او را از اهواز به کوفه و از آنجا به مدینه و از آنجا به مکه و تفحص کردن او، از حال امام عصر علیه‌السلام و رسیدن او را در حال طواف، خدمت جوانی که او را برد به همراه خود و در نزدیک طایف در مرغزاری که رشک بهشت برین بود، به خدمت امام‌علیه‌السلام رسید. و به روایت طبری، چون به خدمت آن جوانی که یکی از خواصّ، بلکه از نزدیکان خاصّ امام زمان‌علیه‌السلام بود، رسید، آن جوان به او گفت: «چه می‌خواهی ای ابوالحسن؟! گفت: امام محجوب از عالم را. گفت: آن جناب محجوب نیست از شماها، و لکن محجوب کرده آن جناب را از شما بدی کردارهای شما...». در این کلام، اشاره است به این که اگر کسی را عمل بدی نباشد و کردار و گفتار خود را از قدرات معاصی و آنچه منافی سیره اصحاب آن جناب است، پاک و پاکیزه کرده باشد، برای او حجابی نیست از رسیدن خدمت آن جناب. و علمای اعلام و مّه‌ره فن اخبار و علم کلام، تصریح فرموده‌اند بر امکان رؤیت در غیبت کبری. و سید مرتضی در «تنزیه الانبیاء» در جواب آن کسی که گفته: «هرگاه امام غایب باشد به نحوی که نرسد به خدمت او احدی از خلق، و منتفع نشود به او، پس چه فرق است میان وجود او و عدم او؟» فرموده: «اول چیزی که در جواب او می‌گوییم، این که: ما قطع نداریم که نمی‌رسد خدمت او احدی، و ملاقات نمی‌کند او را بشری، و این امری است که معلوم نشده، و راهی نیست به سوی یقین کردن به آن...». و نیز در جواب آن که گفته: «هرگاه علت در پنهان شدن امام، خوف اوست از ظالمین، و تقیّه او از معاندین، پس این علت، زایل است در حقّ موالیان و شیعیان او؛ پس واجب است که ظاهر شود برای ایشان»، فرموده که: «ممتنع نیست این که امام ظاهر شود از برای بعضی از اولیای خود، و این امری است که نمی‌شود یقین کرد به نبودن آن و امتناع آن؛ هرکسی از حال خود خبر دارد؛ راهی نیست برای او به سوی فهمیدن حال غیر خود». و در کتاب «مقنع» (۹۴) که رساله مختصری است در غیبت، قریب به این مضمون را فرموده‌اند. شیخ طوسی در کتاب «غیبت» در جواب از سؤال مذکور فرمود: «و آنچه سزاوار است که جواب داده شود از این سؤالی که آن را از مخالف نقل کردیم، این که می‌گوییم: ما که علم نداریم بر پنهان بودن آن جناب از جمیع اولیای خود، بلکه جایز است ظاهر شود از برای اکثر ایشان. و نمی‌داند هیچ انسانی مگر حال خود را؛ پس اگر ظاهر شد برای او، پس شبهات او رفع شده، و اگر ظاهر نشد برای او، پس می‌داند که آن جناب ظاهر نشده برای او، به جهت امری که راجع است به او؛ یعنی برای مانعی است که در اوست؛ هر چند نمی‌داند آن مانع را، و به جهت تقصیری است که از طرف اوست...». و سید رضی الدین، علی بن طاووس، در چند جا، از کتاب «کشف المحجّه» به کنایه و تصریح، دعوای این مقام را

- یعنی خدمت امام زمان علیه السلام رسیدن را - کرده؛ در یک جا فرموده: «بدان ای فرزند من محمد! که غیبت مولای ما مهدی علیه السلام که متخیر نموده مخالف و بعضی از موافقین را، از جمله دلیل هاست بر ثبوت امامت آن جناب و امامت آباء طاهرین اوعلیهم السلام؛ زیرا که تو هرگاه واقف شدی بر کتب شیعه و غیر شیعه - مثل کتاب «غیبت» ابن بابویه و کتاب «غیبت» نعمانی و مثل کتاب «شفا و جلا» و مثل کتاب حافظ ابی نعیم در اخبار مهدی و صفات او و حقیقت بیرون آمدن او و ثبوت او، و کتاب‌هایی که اشاره کردم به آنها در کتاب «طرایف» - می‌یابی آنها یا بیشتر آنها را که متضمن است این مطلب را که او غایب خواهد شد غیبت طولانی؛ تا این که برمی‌گردد از امامت او بعضی از کسانی که قایل بودند به آن؛ پس اگر غیبت نکند این غیبت را، طعنی خواهد بود در امامت پدران آن جناب و خودش. پس غیبت، حجت شد برای ایشان و برای آن حضرت بر مخالفین او، در اثبات امامتش و صحت غیبتش؛ با آن که آن جناب علیه السلام حاضر است با خدای تعالی بر نحو یقین، و جز این نیست که غایب شده از آن که ملاقات نکرده او را از خلق، به جهت عدم متابعت از آن حضرت، و عدم متابعت پروردگار عالمیان». و در جای دیگر فرموده است که: «اگر ادراک کردم موافقت توفیق تو را از برای کشف نمودن اسرار برای تو، می‌شناسانم تو را از خبر مهدی علیه السلام چیزی را که مشتبه نشود، و مستغنی شوی به این، از دلیل‌های عقیده و از روایات. به درستی که آن جناب علیه السلام زنده و موجود است بر نحو تحقیق، معذور است از کشف امر خود، تا آن که اذن دهد او را تدبیر خداوند رحیم شفیق؛ چنان که جاری شده بود بر این، عادت بسیاری از انبیا و اوصیا؛ پس بدان این را به نحو یقین، و بگردان این را عقیده و دین خود؛ به درستی که پدر تو، شناخته آن جناب را واضح و روشن‌تر از شناختن نور خورشید آسمان. و راه باز است به سوی امام، برای کسی که خداوند - جل جلاله - عنایت خود و تمام احسانش را به او اراده نموده». شیخ محقق جلیل، شیخ اسد الله شوشتری کاظمینی، در کتاب «کشف القناع» در ضمن اقسام اجماع، غیر از اجماع مصطلح و معروف، می‌فرماید: «سوم از آنها این که حاصل شود برای یکی از سرفرای امام غایب علیه السلام علم به قول امام، به جهت نقل کردن مثل او برای او در نهانی، یا به سبب توقیع و مکاتبه، یا به شنیدن از خود آن جناب، شفاهاً بر وجهی که منافی نباشد با امتناع رؤیت در زمان غیبت، یا حاصل شود آن علم از برای بعضی از حاملان اسرار ایشان، و ممکن نباشد او را تصریح کردن بر آنچه او بر آن مطلع شده است».

جواب ششم آن که

آنچه مخفی و مستور است بر انام، مکان و مستقر آن جناب علیه السلام است؛ پس راهی نیست به سوی آن از برای احدی، و نمی‌رسد به آنجا بشری، و نمی‌داند آن را کسی حتی خاصان و موالیان و فرزندان آن جناب. پس منافات ندارد ملاقات و مشاهده آن جناب در اماکن و مقامات - که ذکر شد پاره‌ای از آنها - و ظهور آن حضرت در نزد مضطرّ مستغیث ملتجی شده به آن جناب، که اجابت ملهوف، و اغاثه مضطرّ، یکی از مناصب آن جناب است. و مؤید این احتمال، خبری است که روایت شده در «کافی» از اسحاق بن عمّار که گفت: فرمود ابو عبد الله علیه السلام که: «از برای قائم علیه السلام دو غیبت است؛ یکی از آنها کوتاه است... و دیگری طولانی، که در دومی نمی‌داند مکان آن جناب را مگر خواص از موالیانش». و شیخ نعمانی از اسحاق بن عمار روایت کرده که گفت: شنیدم که ابو عبد الله، جعفر بن محمد علیهما السلام می‌فرماید: «از برای قائم علیه السلام دو غیبت است؛ یکی از آنها طولانی است و دیگری کوتاه است؛ در یکی عالم است به مکان او در آن غیبت، خاصه از شیعیان او، و در دیگری عالم نیست به مکان او خاصه موالیان او در دین او». مخفی نماند که این خبر اسحاق، همان خبر اسحاق مروی در «کافی» است، و در بعضی نسخ چنان است که ذکر کردیم، و در بعضی، مطابق نسخه «کافی» است، و به هر دو نسخه خبر، جوابی است از اصل مقصود؛ چه بنابر خبر «کافی» دلالت دارد بر آن که خاصان از موالیانش در غیبت کبری، عالمند به مستقر و مکان آن جناب، پس مؤید جواب پنجم باشد، و بنا بر بعضی نسخ نعمانی، مراد آن خواهد بود که خاصان، در آن وقت، عالم نیستند به محل اقامه آن حضرت؛ پس نفی

نمی‌کند مشاهده و رؤیت را در اماکن دیگر؛ «والله تعالی هو العالم».

فهرست مصادر و برخی کتاب‌هایی که در اثناء مطالب نام برده شده است

قرآن کریم اثبات الوصیه؛ مسعودی اثبات الهداء؛ حرّ عاملی احتجاج؛ طبرسی اخبار المهدی؛ رواجی اخبار المهدی؛ سید علی همدانی اختیار المصباح؛ ابن باقی اربعین؛ ابوالفوارس ارشاد؛ شیخ مفید ازالة الخفاء؛ شاه ولی‌الله دهلوی اعلام الوری؛ طبرسی الاستقصاء؛ دینار بکری الجئنة الوافية؛ کفعمی الدرّ المنتور؛ شهید ثانی الدروس؛ شهید اول الصراط المستقیم؛ بیاضی الفصول المهمّة؛ گنجی شافعی فیض القدسی؛ محدث نوری الهدایه فی تاریخ النبی والائمة؛ امالی؛ شیخ طوسی امل الامل؛ حرّ عاملی انوار نعمانیه؛ جزائری انیس العابدین؛ محمد بن طیب بحار الانوار؛ علامه مجلسی برهان در اخبار صاحب الزمان؛ ملاعلی متقی بصائر الدرجات؛ صفّار بلد الامین؛ کفعمی بهجة الاولیاء؛ الماسی بیان در احوال صاحب الزمان؛ گنجی شافعی تاریخ ابن خشاب؛ تاریخ ابن خلکان تاریخ خمیس؛ دینار بکری تاریخ عالم آرای؛ عباسی تأویل الآیات؛ شرف الدین استرآبادی تحفة الزائر؛ علامه مجلسی ترجمه تاریخ قم؛ ترجمه جلد سیزدهم بحار؛ تفسیر ابوالفتوح رازی؛ تفسیر برهان؛ سید هاشم بحرانی تفسیر قمی؛ علی بن ابراهیم قمی تفسیر عیاشی؛ تنزیه الانبیاء؛ سید مرتضی جمال الأسبوع؛ سید ابن طاووس خرائج؛ راوندی خصال؛ شیخ صدوق خواصّ القرآن؛ خیر المقال؛ حویزی دارالسلام؛ عراقی دارالسلام؛ نوری دعوات؛ راوندی دفع المناواة؛ سید حسین مجتهد دلائل الامامة؛ طبری ذخیره الالباب؛ میرزا محمد اخباری رجال بوعلی؛ رجال سید بحر العلوم؛ رجال کشی؛ رساله مناقب و احوال ائمه اطهار؛ روضه الاحباب؛ سید جمال الدین ریاض العلماء؛ زادالمعاد؛ علامه مجلسی سبحة المرجان فی آثار هندوستان؛ سیره؛ سید احمد شافعی سیره حلبی؛ شرح استبصار؛ شیخ محمد شرح من لا یحضره الفقیه؛ علامه مجلسی شفا و جلا؛ رازی شواهد النبوة؛ جامی صحیفه سجادیه؛ طبقات النحاة؛ سیوطی طرائف؛ سید ابن طاووس عرف الوردی...؛ سیوطی علل الشرایع؛ شیخ صدوق عیون اخبار الرضا؛ شیخ صدوق عیون المعجزات؛ غیبت فضل بن شاذان؛ غیبت نعمانی؛ فتوحات؛ محی الدین عربی فرج المهموم؛ ابن طاووس فرج کبیر؛ طرابلسی فرق و مقالات؛ نوبختی فصل الخطاب؛ خواجه پارسا فلاح السائل؛ ابن طاووس قبس المصباح؛ صهرشتی کافی؛ کلینی کامل الزیارة؛ ابن قولویه کتاب سلیم بن قیس کشف الظنون؛ حاج خلیفه کشف الغمّه؛ اربلی کشف القناع؛ تستری کشف المحجّة؛ ابن طاووس کشف المخفی فی مناقب المهدی؛ کشکول علی بن ابراهیم مازندرانی کفایه الاثر؛ خزّاز کفایه الطالب؛ گنجی کفایه المهدی؛ میرلوحی کلم الطیب؛ سید علیخان کمال الدین؛ شیخ صدوق کثر الفوائد؛ کراجکی کنوز النجاح؛ طبرسی مقتضب الاثر؛ ابن عیاش مجالس المؤمنین؛ شوشتری مجمع البیان؛ طبرسی مجمع الدعوات؛ تلکبری مجموع الرائق؛ سید هبة‌الله مجموعه ورام / تنبیه الخواطر؛ محاسن؛ برقی مرآة الجنان؛ یافعی مرقاء در شرح مشکاة؛ ملاعلی قاری مشارق الانوار؛ برسی مصباح المتهجد؛ شیخ طوسی مطالب السؤل؛ کمال الدین قریشی مفاتیح النجاة؛ سبزواری مقنع؛ سید مرتضی ملاحم؛ ابن منادی مناقب ابن شهر آشوب؛ مناقب المهدی؛ ابونعیم مناقب خوارزمی؛ مناقب قدیم؛ مونس الحزین؛ شیخ صدوق مهج الدعوات؛ ابن طاووس نقد الرجال؛ تفرشی نور الانوار؛ محمد بن همام نور العیون؛ علامه مجلسی هدایه السعداء؛ دولت آبادی یواقیت؛ شعرانی

فهرست منشورات مسجد مقدّس جمکران

ردیف نام کتاب نویسنده / مترجم قیمت ۱ قرآن کریم (چهار رنگ / رحلی) نیریزی / الهی قمشاه ای ۲۶۰۰۰۰ قرآن کریم اهری زاده / الهی قمشاه ای ۲۵۰۰۰ ۳ قرآن کریم اهری زاده / الهی قمشاه ای ۲۵۰۰۰ ۴ کلیات مفاتیح الجنان افشاری / الهی قمشاه ای ۳۰۰۰۰ ۵ کلیات مفاتیح الجنان (نیم جیبی) افشاری / الهی قمشاه ای ۱۵۰۰۰ ۶ کلیات مفاتیح الجنان (کیفی) افشاری / الهی قمشاه ای ۱۵۰۰۰ ۷ منتخب مفاتیح الجنان محمد حسینی موحد ۸۵۰۰۰ ارتباط با خدا واحد تحقیقات ۲۰۰۰ آئینه اسرار حسین کریمی قمی ۱۰۵۰۰۰

آخرین خورشید پیدا واحد تحقیقات ۱۸۰۰ ۱۱ از زلال ولایت واحد تحقیقات ۵۲۰۰ ۱۲ اعتکاف، تطهیر صحیفه اعمال واحد تحقیقات نایاب ۱۳ امامت و غیبت از دیدگاه علم کلام علم الهدی / واحد تحقیقات ۴۰۰۰ ۱۴ امام رضا علیه السلام در رزمگاه ادیان سهراب علوی ۴۰۰۰ ۱۵ انتظار بهار باران واحد تحقیقات ۳۰۰۰ ۱۶ انتظار و انسان معاصر عزیز الله حیدری ۴۰۰۰ ۱۷ انوار پراکنده بحر العلوم گیلانی نایاب ۱۸ اهمیت اذان و اقامه محمد محمدی اشتهاردی ۳۰۰۰ ۱۹ پرچمدار نینوا محمد محمدی اشتهاردی ۸۰۰۰ ۲۰ تاریخ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم (دو جلد) شیخ عباس صفایی حائری ۶۰۰۰ ۲۱ تاریخ امیر المؤمنین علیه السلام (دو جلد) شیخ عباس صفایی حائری ۲۶۰۰۰ ۲۳ تاریخچه مسجد مقدس جمکران (فارسی) واحد تحقیقات ۱۵۰۰ ۲۴ تاریخچه مسجد مقدس جمکران (عربی) واحد تحقیقات ۲۵۰۰۰ ۲۵ تاریخچه مسجد مقدس جمکران (انگلیسی) واحد تحقیقات ۱۵۰۰ ۲۶ تاریخچه مسجد مقدس جمکران (اردو) واحد تحقیقات ۱۵۰۰ ۲۷ تجلیگاه صاحب الزمان علیه السلام سید جعفر میرعظیمی ۲۸۷۰۰۰ ۲۸ جلوه‌های پنهانی امام عصر علیه السلام حسین علی پور ۵۰۰۰ ۲۹ چهل حدیث / امام مهدی در کلام امام علی سید صادق سید نژاد ۱۵۰۰ ۳۰ حضرت مهدی فروغ تابان ولایت محمد محمدی اشتهاردی ۱۰۰۰۰ ۳۱ خزائن الاشعار (مجموعه اشعار) عباس حسینی جوهری ۲۵۰۰۰ ۳۲ خوشه‌های طلائی (مجموعه اشعار) محمد علی مجاهدی ۱۶۰۰۰ ۳۳ داستانهایی از امام زمان علیه السلام حسن ارشاد ۱۰۰۰۰ ۳۴ داغ شقایق (مجموعه اشعار) علی مهدوی ۷۵۰۰ ۳۵ در جستجوی قائم علیه السلام سید مجید پور طباطبایی نایاب ۳۶ در جستجوی نور صافی، سبحانی، کورانی ۱۶۰۰ ۳۷ در کربلا چه گذشت شیخ عباس قمی / کوه کمره‌ای ۳۲۰۰۰ ۳۸ دلشده در حسرت دیدار دوست زهرا قرلقاشی ۲۰۰۰ ۳۹ رسول ترک محمد حسن سیف الهی ۶۰۰۰ ۴۰ زیارت ناحیه مقدسه واحد تحقیقات ۲۰۰۰ ۴۱ سحاب رحمت عباس اسماعیلی یزدی ۲۸۰۰۰ ۴۲ سرود سرخ انار الهه بهشتی ۲۳۰۰ ۴۳ سقا خود تشنه دیدار ظهور حیدری ۱۵۰۰ ۴۴ سیمای امام مهدی در شعر فارسی محمد علی مجاهدی ۱۷۰۰۰ ۴۵ سیمای امام مهدی در شعر عربی دکتر عبد الهی ۱۲۰۰۰ ۴۶ ظهور حضرت مهدی علیه السلام سید اسدالله هاشمی شهیدی ۲۵۰۰۰ ۴۷ عریضه نویسی سید صادق سید نژاد ۴۰۰۰ ۴۸ عطر سبب حامد حجتی ۱۵۰۰ ۴۹ عقد الدرر (عربی) المقدّس الشافعی / نظری منفرد ۱۰۰۰۰ ۵۰ علی علیه السلام مروارید ولایت واحد تحقیقات ۲۰۰۰ ۵۱ علی علیه السلام و پایان تاریخ سید مجید فلسفیان ۹۰۰۰ ۵۲ غیبت، ظهور، امامت واحد تحقیقات نایاب ۵۳ فدک ذوالفقار فاطمه علیها السلام سید محمد واحدی ۶۰۰۰ ۵۴ فوز اکبر محمد باقر فقیه ایمانی نایاب ۵۵ کرامات المهدی علیه السلام واحد تحقیقات ۳۰۰۰ ۵۶ کرامت‌های حضرت مهدی علیه السلام واحد تحقیقات ۵۷۵۰۰ ۵۷ گردی از رهگذر دوست (شعر) علی اصغر یونسیان ۱۴۰۰۰ ۵۸ گفتمان مهدویت آیت الله صافی گلپایگانی ۶۲۵۰ ۵۹ گنجینه نور و برکت حسینی اردکانی (ره) ۲۰۰۰ ۶۰ مشکاة الانوار علامه مجلسی (ره) ۸۰۰۰ ۶۱ مفرد مذکر غائب علی مؤذنی ۳۹۰۰ ۶۲ منازل الآخرة شیخ عباس قمی (ره) ۶۳۶۵۰۰ ۶۳ منشور نینوا مجید حیدری فر ۲۲۰۰۰ ۶۴ مهدی علیه السلام تجسم امید و نجات عزیز الله حیدری ۱۰۰۰۰ ۶۵ مهدی منتظر در اندیشه اسلامی العمیدی / محبوب القلوب ۸۵۰۰ ۶۶ مهدی موعود علیه السلام (دو جلد) علامه مجلسی / ارومیه‌ای ۶۷۶۰۰۰ ۶۷ مهر بیکران محمد حسن شاه‌آبادی ۵۰۰۰ ۶۸ ناپیدا ولی با ما واحد تحقیقات ۲۰۰۰ ۶۹ ناپیدا ولی با ما (انگلیسی) واحد تحقیقات ۲۰۰۰ ۷۰ نجم الثاقب میرزا حسین نوری (ره) ۳۰۰۰۰ ۷۱ نشانه‌های ظهور او محمد خادمی شیرازی ۷۲۷۰۰۰ ۷۲ نشانه‌های یار و چکامه انتظار مهدی علیزاده ۵۰۰۰ ۷۳ و آن که دیرتر آمد الهه بهشتی ۳۰۰۰ ۷۴ وظایف منتظران واحد تحقیقات ۲۰۰۰ ۷۵ ویژگیهای حضرت زینب علیها السلام سید نورالدین جزائری ۱۲۰۰۰ ۷۶ هدیه احمدیه (جیبی) میرزا احمد آشتیانی ۱۵۰۰ ۷۷ هدیه احمدیه (نیم جیبی) میرزا احمد آشتیانی ۷۸۷۰۰ ۷۸ یاد مهدی علیه السلام محمد خادمی شیرازی ۱۱۰۰۰ ۷۹ یار غائب از نظر (مجموعه اشعار) محمد حجتی ۱۵۰۰۰ ۸۰ ینابیع الحکمة (عربی / پنج جلد) عباس اسماعیلی یزدی ۸۵۰۰۰ جهت تهیه و خرید کتابهای فوق، می‌توانید با نشانی: قم - صندوق پستی ۶۱۷، انتشارات مسجد مقدس جمکران مکاتبه و یا با شماره ۷۲۵۳۳۴۰ - ۰۲۵۱ تماس حاصل فرمایید.

پی‌نوشت‌ها

(۱) جَنَّهُ نام دیگر مصباح کفعمی، و نیز نام مختصر مصباح کفعمی است. (۲) سوره قصص: آیات ۵ و ۶. (۳) سوره آل عمران: آیه ۱۸ و ۱۹. (۴) یعنی «خانه امامت» که در آن زمان چنین تعبیر می‌کردند. (۵) مقصود اسم‌هایی است که اول آن «ابو» می‌باشد. (۶) سوره زمر: آیه ۶۹. (۷) در ذریعه ۱۰/۱۴ ذخیره‌الالباب تألیف میرزا محمد اخباری، معرفی شده است. (۸) سوره هود: آیه ۸۶. (۹) تألیف سیدحسین مجتهد، متوفای ۱۰۰۱ ه.ق. (۱۰) الهدایه فی تاریخ النبى و الأئمة و معجزاتهم؛ به ذریعه ۲۵/۱۶۴ رجوع شود. (۱۱) سوره توبه: آیه ۳۳. (۱۲) سوره توبه: آیه ۳۲. (۱۳) در حدیث «ضحضاح» است که گویا به معنی آب‌نما باشد. (۱۴) سوره ملک: آیه ۳۰. (۱۵) سوره حدید: آیه ۱۷. (۱۶) سوره نمل: آیه ۶۲. (۱۷) سوره صف: آیه ۸. (۱۸) سوره زمر: آیه ۶۹. (۱۹) در نجم الثاقب، نام ۱۸۲ یاد شده بود که در اینجا به ذکر ۴۰ تایی آن اکتفا شد. (۲۰) سوره مائده: آیه ۵۴ - سوره حدید: آیه ۲۱ - سوره جمعه: آیه ۴. (۲۱) سوره فصلت: آیه ۵۳. (۲۲) سوره ق: آیه ۴۱. (۲۳) سوره ق: آیه ۴۲. (۲۴) تاریخ تألیف نجم الثاقب، سال ۱۳۰۳ هجری قمری می‌باشد. (۲۵) سوره هود: آیه ۷۲. (۲۶) سوره مریم: آیه ۴. (۲۷) سوره ابراهیم: آیه ۴۸. (۲۸) سوره هود: آیه ۸۰. (۲۹) سوره نور: آیه ۵۵. (۳۰) استخلاف و تمکین دین و تبدیل خوف به امن، منظور است. (۳۱) سوره اعراف: آیه ۱۲۸. (۳۲) در نجم الثاقب، ۴۶ امتیاز نقل شده که در اینجا به ۳۰ تایی از آنها اکتفا شد. (۳۳) عجیب و غریب به نظر رسیدن. (۳۴) ام‌ولد به کنیزی گفته می‌شود که از مولایش فرزند دار شود. (۳۵) در نجم الثاقب گفتار ۲۰ نفر از دانشمندان اهل تسنن نقل شده و در اینجا به ۱۰ تایی آنها اکتفا شد. (۳۶) سوره فتح: آیه ۲۹. (۳۷) سوره نساء: آیه ۵۹. (۳۸) در نجم الثاقب سی روایت نقل شده و در اینجا به ده تایی از آنها اکتفا شد. (۳۹) در نجم الثاقب ۴۰ روایت نقل شده که در اینجا به ۱۰ تایی از آنها اکتفا شد. (۴۰) فَرَج کبیر در غیبت، تألیف محمد بن هبئه الله طرابلسی (شاگرد شیخ طوسی)؛ ذریعه: ۱۶/۱۵۶. (۴۱) کذا و شاید «سواد» باشد. (۴۲) ظاهراً به معنی «جدا جُدا» است. (۴۳) سوره مائده: آیه ۲۷. (۴۴) در نجم الثاقب ۴۰ معجزه نقل شده است و در اینجا به ۱۰ تایی از آنها بسنده شد. (۴۵) بحار الانوار: ج ۹۷، ص ۳۴۹. (۴۶) کافی: ج ۳، ص ۱۰۳، ح ۳۷. (۴۷) راه‌یابی. (۴۸) اصول کافی: ج ۱، ص ۳۳۷. (۴۹) بحار الانوار: ج ۱۰۲، ص ۲۳۴. (۵۰) این زیارت با کمی تفاوت، در مفاتیح الجنان محدث قمی رحمه الله نقل شده است. (۵۱) سوره دخان: آیه ۴. (۵۲) سوره قدر: آیات ۱ و ۲. (۵۳) اِلی من عسی أن یکون». (۵۴) بحار الانوار: ج ۸۹، ص ۳۳۱. (۵۵) بحار الانوار: ج ۸۹، ص ۳۴۰. (۵۶) این زیارت در مفاتیح الجنان محدث قمی نقل شده است. (۵۷) مخزون. (۵۸) به ولادت. (۵۹) سوره حج: آیه ۳۹. (۶۰) بحار الانوار: ج ۱۰۲، ص ۱۹۳. (۶۱) بحار الانوار: ج ۱۰۱، ص ۳۱۱. (۶۲) سوره توبه: آیه ۱۰۵. (۶۳) ج ۶، ص ۱۰۹ چاپ اسلامیه. (۶۴) بحار الانوار: ج ۸۶، ص ۶۱. (۶۵) یعنی سوره ناس و فلق. (۶۶) بحار الانوار: ج ۵۳، ص ۳۲۹. (۶۷) یعنی در این نقل به جای «میتی»، «فلاناً» گفته شده که مخصوص به میت نباشد. (۶۸) مواهب، شرح منظومه سید بحر العلوم است. (۶۹) یا مَنْ لَهُ لُطْفٌ حَفِیٌّ، خ. (۷۰) بحار الانوار: ج ۵۳، ص ۳۳۰. (۷۱) و به روایت «قبس»: - پس موکلین به من گفتند که: «قصد بدی به تو کرده». پس من مضطرب شدم و بنا کردم به مناجات کردن با خداوند به توسل پیغمبر و ائمه علیهم السلام و چون شب جمعه شد و فارغ شدم از نماز، خوابیدم. (۷۲) بحار الانوار: ج ۹۴، ص ۳۵. (۷۳) در محاسن برقی: «آرشدانا... رحمکما الله» و در نسخه چاپی نجم الثاقب: «آرشدانا... رحمکم الله» است و شاید «آرشدانا... رحمک الله» باشد. (۷۴) در برخی نسخه‌ها به جای «مُنعت»، «بِما وَسِعَتْ» می‌باشد. (۷۵) مقصود حرم امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهما السلام است که در شهر سامراء عراق می‌باشد. (۷۶) ۱. میرزای نائینی، از علمای بزرگ، و مراجع تقلید شیعه در سده چهاردهم است. در سال تألیف نجم الثاقب ۲۶ ساله و در سال وقوع آن داستان هشت ساله بوده است. (۷۷) گویا مقصود «دُمَل» است. (۷۸) خالو: برادرِ مادر؛ دایی. (۷۹) روایت دیگر از رقعہ قبلاً در باب هفتم یاد شده. (۸۰) از علمای بزرگ سده هفتم. (۸۱) از فقهای شیعه سده هفتم و هشتم. (۸۲) بحار الانوار: جلد ۵۳، ص ۳۰۲. (۸۳) این زیارت در مفاتیح الجنان ذکر شده است. (۸۴) مقصود مکان‌هایی است در آن دو شهر، مانند

مسجد جمکران در قم ایران. ۸۵) استجاره: طلب پناه کردن و پناه بردن. ۸۶) سوره جمعه: آیه ۴. ۸۷) در بیابان نجف، سنگ ریزه‌هایی است که به آنها دُر می‌گویند و گاهی نگین انگشتر می‌کنند. ۸۸) به جای سه نقطه، کلمه‌ای است که معنای آن روشن نیست. ۸۹) به جای سه نقطه کلمه‌ای است که معنای آن روشن نیست. ۹۰) نام محلی است. ۹۱) معلوم می‌شود تا سال ۱۳۰۰ ق، مسجد غدیر در جحفه بوده، و متأسفانه بعد خراب کرده‌اند. بسیار مناسب، بلکه لازم است این مسجد که می‌تواند داستان غدیر خم و امامت امیرمؤمنان را زنده نگهدارد، بازسازی شود و در صورت عدم امکان، لااقل تابلویی آنجا نصب شود که آن محل را از فراموشی حفظ کند و زائرین ایرانی و شیعیان به زیارت غدیر و محل آن مسجد بروند. ۹۲) در نجم الثاقب ۱۰۰ حکایت نقل شده بود که در اینجا به ۲۵ تای آن بسنده شد. ۹۳) خروج سفیانی و صیحه و صدای آسمانی از علامت‌های ظهور امام عصر علیه السلام است. ۹۴) در اوایل کتاب نجم الثاقب فرموده‌اند: کتاب مقنع درباره غیبت امام زمان است از سید مرتضی که برای وزیر مغربی نوشته است.